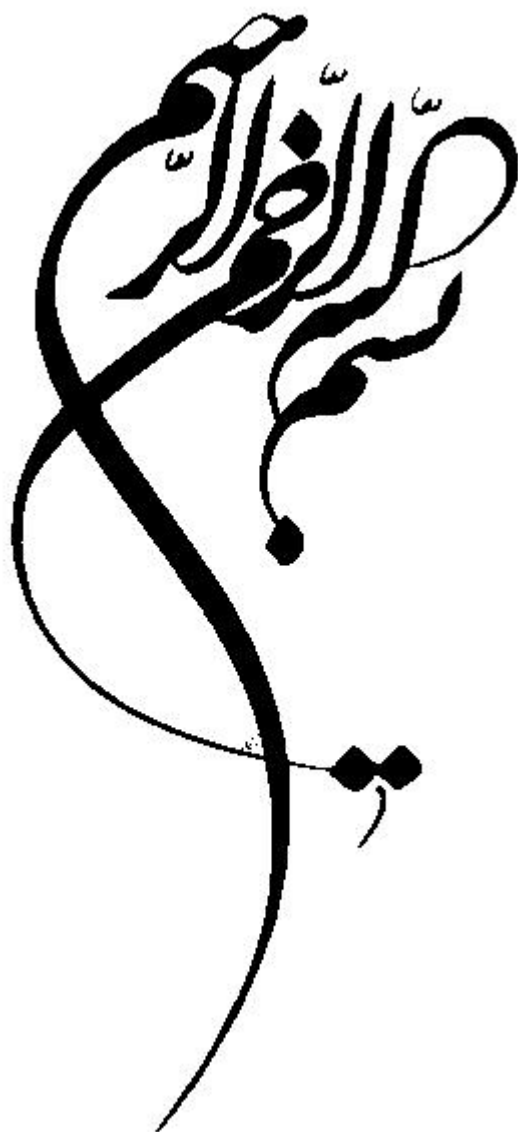




تفسیر حکیم جلد 9

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 9

استاد حسین انصاریان

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 2

تفسیر آیه 86

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً.

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن، یا همانندش را پاسخ دهید، یقیناً خدا همواره بر همه چیز حسابرس است.

شرح و توضیح

سلام در لغت به معنای سلامتی، سلام کردن، درود و تحیت فرستادن به دیگران، مطیع و تسلیم شدن است.

سلام کردن به دیگران که در حقیقت رعایت کردن ادب، و عمل به یکی از حقایق فرهنگ الهی است از جهت معنوی به معنای یعنی دادن به فرد و خانواده و جامعه است، کسی که سلام میکند به طرف مقابلش که فرد یا خانواده یا جامعه

است اعلام قطعی میکند، و تعهد واقعی میدهد، که از جانب من در جان و مال و آبروی خود در امان باشید، و یقین بدانید که شرّ و زیان و خسارت و ضرری از سوی من به جان و مال و آبروی شما نخواهد رسید.

از آنجا که فرهنگ پاک اسلام برای ایجاد وحدت و روابط محبتآمیز، و پیوندهای اخلاقی، و برخوردهای پسندیده و نیکو ارزش فوق العاده قایل است، سلام را که مستحیی با اهمیت است، و اعلام امنیت از طرف سلامدهنده به طرف مقابلش میباشد مقدمه برای تحقق روابط عاطفی و پیوندهای اخلاقی، و برخوردهای سالم و پسندیده قرار داده، و بر اساس فرمانی که در آیه شریفه به سلام شونده داده شده استفاده میشود که پاسخ سلام به صورتی بهتر یا مانند آن واجب شرعی و تکلیفی دینی است، و به عبارت روشنتر، از جانب خود اعلام

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 3

امنیت کند، و متعهد بشود که از سوی من هم به شما سلامدهنده شرّ و خسارت و زیانی به جان و مال و آبرویت وارد نخواهد شد.

قطعا اگر امت اسلام، به این معنا به یکدیگر سلام کنند، و نسبت به امنیت دادن به یکدیگر متعهد باشند، و حق سلام را بجای آورند، در میانشان موج محبت و عاطفه، و نور اخلاق حسنه، و آثار برخوردهای صحیح و پسندیده تحقق پیدا میکند.

مسئله سلام به این معنا و پاسخ آن به بهتر از آن یا جوابی به ماندنش آن چنان با ارزش و عملی سنجیده و کاری انسانی و اسلامی است که از جمله پایانی آیه شریفه به صراحت استفاده میشود که خداوند این سلام و پاسخ آن را در پیشگاه عدل و رحمتش محاسبه کرده، و ثواب و پاداش آن را به سلامکننده و پاسخدهنده آن عنایت خواهد کرد.

نکتهای ظریف

سلام چنان که از آخرین آیه سوره مبارکه حشر استفاده میشود از اسامی پروردگار مهربان است، اوست که به تمام مومنان واقعی یعنی آنان که خدا و قیامت و پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید را باور کرده‌اند، و روش و حرکات و اعمالشان، بر اساس آن باور است وعده حیات طیبه در دنیا و ایمی از عذاب در قیامت و مصونیت از فزع اکبر داده است، و عدهای که هرگز نسبت به آن تخلف صورت نمیگیرد.

این نام مقدس را که خود برای خود انتخاب کرده، برای تحقق روابط عاطفی، و تجلّی اخلاق حسنه، و پدید آمدن زمینه برخورد‌های مناسب، از خزانة رحمت و لطفش به عنوان گوهری با ارزش در اختیار بندگان نهاده، تا آن را در برخورد با

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 4

یکدیگر مبادله نمایند، آن که به دیگری میرسد، یا کسی که بر شخصی وارد میشود، این گوهر عرشی را بیدریغ در اختیار طرف مقابل بگذارد، و طرف مقابل هم با اضافه کردن دعائی در کنار آن گوهر، آن را به پرداختکننده بازگرداند **فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا**، به یکدیگر تعهد امنیت و پیمان سالم ماندن از زیان و خسارت دهند، تا با چنین سلامی و تحقق یافتن معنایش رابطه محکم عاطفی، و موج عاشقی، و ارتباط اخلاقی ایجاد شود.

با این آیه شریفه که در حقیقت تعلیم ادب اسلامی و انسانی است، انسان را به این معنا آگاهی میدهد که هر که آراسته به ادب نباشد، شایسته صحبت و آثار آن نیست، و صحبت بر سه مرتبه است، 1- صحبت با حق به ادب موافقت 2- صحبت با خلق به ادب مناصحت 3- صحبت با نفس به ادب مخالفت.

هر کس که پرورد این آداب نیست وی را به با مصطفی (ص) هیچ راه و هیچ کار نیست، و وی را در حریم توحید و فضای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** قدری و منزلتی نمیباشد ادب کامل و آداب جامع حقیقی است که خداوند پیامبرش را به آن آراسته نمود، و پیامبر از این واقعیت چنان که در جوامع حدیث آمده خبر داد:

«ادبّی ربّی فاحسن تادیبی»

خداوند مرا به ادب آراست و نیکو مرا ادب نمود

وجود مبارکش شب معراج در آن مقام اعظم، به پیشگاه حضرت ربّ العزه ادب بجای آورد، تا جائی که حضرت حق از او این چنین خبر داد

ما زاعَ الْبَصَرُ وَ ما طَعَنی: «1»

دیده پیامبر [آنچه را دید] بر غیر حقیقت و به خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 5

هم در نگذشت.

و با مردم چه دوست، چه دشمن ادب صحبت نگاه داشت تا از او به این صورت وصف فرمود:

وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ: «1»

و یقیناً تو بر بلندی سجایای اخلاقی عظیم قرار داری.

اصول آداب صحبت در معاملات با حق آن است که: دانش و آگاهی در هر نوع عبادت و معاملات بکارگیری، و فرهنگ حق و آئین الهی را بزرگ شماری، و در انجام فرامای حق از هوا و هوس و تمنیات نامشروع بپرهیزی، و روش پیامبر و اهلش را گرامی داری، و از بدعت و اهل آن دوری گزینی، و از موضع تهمت و گمان سوء کنارگیری نمائی، و در پرستش خدای مهربان از وساوس و عادات جاهلی و ریا و سستی و کاهلی دور باشی، و از خودآرائی به تعبّد که کاری منافقانه است حذر کنی، و تا جائی که میسر است مستحبات و نوافل و تهجد را از چشم دیگران پوشیده داری، و نام حق را به غفلت به زبان نیاوری، و با شریعت و قوانین آن بازی نکنی، و در گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و خفتن و حرکت و سکون ورع و تقوا به کارگیری، و هیچ زمانی از خود و عبادت و خدمتی که به خلق داری راضی نباشی، و همه روزگارت را بر صدق و صفا سپری کنی، و ناخشنودی از خویش را به خاطر تقصیر در عبادت و خدمت به خلق همواره دنبال نمائی، و همه وقت توبه و استغفار را نصب العین خود قرار دهی، چنان که از رسول خدا نقل شده:

«انه لیغان قلبی فاستغفر الله فی کل یوم ماً مرّ»

(1) - ن: 4.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 6

دلم را گرد و غبار مادیت، و بودن در دنیا به کدورت آلوده میکند، به این سبب هر روز صد بار از حضرت حق درخواست آمرزش و مغفرت میکنم.

برخی از صحابه واقعی رسول خدا، چنان از دینداری و عبادت و خدمت خود ناخشنود بودند که روایت شده معاذ بن جبل گاهی به درب خانه‌ها میرفت و میگفت:

«تعالوا نومن ساع:»

بیائید يك ساعت از روی حقیقت به حقایق ایمان آوریم!

اما اصول آداب صحبت در معاملات با خلق آن است که: از نصیحت کردن خلق و خیرخواهی در همه امور برای آنان و مهربانی نمودن با ایشان به ویژه با مومنان و مسلمانان دریغ نورزی، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همگان را بجای آوری، و از سوی خود به همه مردم انصاف دهی، و ایثار و مواسات و خوشحلقی را در همه وقت و با همه کس مراعات کنی، و از اختلاف و نزاع و دروغ گفتن به برادران دینی و همنوعان خود پرهیزی، و با ایشان ه به درشتی سخن نگوئی، و پاسخ پرسش آنان را به نرمی و محبت دهی، و از من و ما گفتن و خود را در میانه به حساب آوردن دروی کنی، که هر کجا خصومت و نزاع و اختلاف و کشمکش است، محصول تلخ من و مائی است، چون من و ما معدوم گردد و فقط خدا در خیمه حیات متجلی باشد همه خصومتها از میان برود.

درستی و محبت و صفا و یکرنگی آنجاست که من و مائی در کار نباشد، در فضای دوستی و محبت جز گذشت و صفا، و خیر و خیرخواهی نباشد، چون با چشم محبت و دوستی نظر شود، عیوب بدنی و تقصیراتی که از عوارض بشری است دیده نشود.

حکایت کنند مردی را زنی بود که يك چشم آن زن دچار لکه سپید میبود و

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 7

آن مرد از شدت محبت و عشق به همسرش از آن لکه سپید بیخبر بود، که:

«حب الشیئی یعمی و یصم»

عشق شدید به شیئی دیده را از دیدن عیب آن شیئی کور میکند، و گوش را از شنیدن کر مینماید

چون عشق و محبت مرد به همسرش کم شد، به زن گفت: این سپیدی در دیدهات چه زمانی پدید آمد؟ زن گفت: از زمانی که محبت و عشق به من در دل تو نقصان گرفت! «1»

در هر صورت سلام که مستحی مؤکد و پاسخ آن تکلیفی واجب است، اعلام قطعی سلامکننده به سلامشونده است، که از سوی من هیچ خطری و زیانی متوجه تو نیست و من با این سلام نمودن، از هر جهت به تو ایمنی و مصونیت میدهم، امام عارفان، امیر مؤمنان، بیانکننده حقایق، و تفسیرکننده معارف در حکمت 252 نهج البلاغه به این معنا اشاره کرده، آنجا که میفرماید:

«و السلام اماناً من المخاوف.»

خداوند سلام را اعلام امنیت از سوی سلامدهنده به سلامشونده قرار داد.

تخت در فرهنگ دین

سلام، سخن نیک، نامه، هدیه، احسان، همه و همه از مصادیق تخت است، و هر کس یکی از این امور را در حق انسان انجام داد، بر انسان واجب است بمانند آن، یا بهتر از آن را در حق او انجام دهد.

در دستورات دینی آمده است، سواره بر پیاده، کوچک به بزرگ، جمعیت اندک به جمعیت بسیار، وارد بر واردشده، سلام کنند، و برای این که به روش

(1) - تفسیر کشف الاسرار ج 2 ص 623 با تلخیص و ساده نمودن عبارات.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 8

پیامبر اقتدا شود، کمال ادب و تواضع به این است که افراد بزرگسال به اطفال سلام دهند.

بزرگان از علما و اهل دل میگویند: از سلام کردن به دختران و زنان جوان که نسبت به انسان بیگانه هستند و هیچ محرمیتی با آدمی ندارند به خاطر خوف از فتنه باید پرهیز کرد، با توجه به نهی از سلام به دختران و زنان جوان نامحرم باید گفت، سلام در این مورد شاید ثوابی نداشته باشد، و بلکه زمینهساز معصیت و افتادن در چاله و چاه گناه است.

سلامکننده باید علاوه بر اعلام امنیت به طرف مقابل درنیتش، سلام کردن را برای جلب خوشنودی حق انجام دهد، و در این زمینه نسبت به همه مساوات در این عمل پسندیده را رعایت کند، و بزرگی و کوچکی و غنا و فقر و قدرت و بیقدرتی طرف خود را لحاظ ننماید و صاف و بیطمع و بر اساس صدق و صفا سلام کند، و نگذارد تفاوت اشخاص در امور اعتباری سبب تفاوت در سلام یا جواب آن گردد.

حکایت شده گردشگری بر دانشمندی وارد شد و بر او سلام کرد، دانشمند سرد و آهسته جواب سلام او را داد، سپس ثروتمندی بر او وارد شد و سلام کرد، دانشمند پاسخ او را با صدائی بلند و آشکار داد، گردشگر فریاد برداشت: خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد، درباره سلام چه نظری داری؟ آیا سلام بر دو نوع است یا سه نوع؟، دانشمند گفت سلام يك نوع است نه چند نوع.

گردشگر گفت: من در اینجا سلام را دو نوع دیدم!

دانشمند از گفتار او به حیرت افتاد و در درونش احساس شرم و خجالت کرد.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 9

گردشگر گفت: ای دانشمند مسئلهای را از تو میپرسم و آن مسئله این است: درباره کسی که سوگند یادکرده به خانهای که بر پایه سنت اسلامی بنا نشده وارد شود، مانند منی که وارد خانه تو شدم آیا سوگندش را شکسته و باطل نموده است یا نه؟! دانشمند از پاسخ او درمانده شد و سکوت کرد، شاگردانش گفتند: ای گردشگر از مجلس ما که مجلس درس است بیرون رو زیرا وقت ما را به بحث و مباحثه درباره جواب سلام استاد گرفتی و از ادامه درس بازداشتی، استاد گفت: ای جوانان دانشجو، مثل او و شما مثل گمراهی است که راه درست را گم کرده و از گمراهی مثل خودش درخواست راهنمایی میکند، آیا گمراه هدایتگر گمراه است یا نه؟!

این استاد شماست که راه آخرت و جاده مستقیم را گم کرده، و شما برای راهیابی نزد او آمدهاید، من که خود با بیانات این گردشگر معلوم شد گمراهم چگونه شما را هدایت کنم، سپس کلاس درس را رها کرده و بیرون رفت! «1»

به قول صائب، شاعر نکتهگوی کمظیر

ز بی دردان علاج درد خود جستن به آن ماندج

که خار از پا بیرون آرد کسی با نیش عقربها

تخت و سلام در ملتها

اقوام و ملتهای جهان چه آنان که متمدن هستند، و چه آنان که در فضائی خالی از دانش و تمدن زندگی میکنند. هر يك بر اساس فرهنگی که دارند تخت مخصوص به خود دارند، که در هنگام برخورد با یکدیگر از تخت ویژه به خود استفاده میکنند.

(1) - روح البیان ج 2 ص 308.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 10

اشاره به دست یا به سر، کلاه برداشتن از سر، خم شدن، یا استعمال لغتی خاص.

المیزان میگوید: اگر در این تختهای مختلفی که میان اقوام و ملل وجود دارد، تأمل کنید به دست میآورید که تختها حکایت از يك نوع خضوع و خاکساری، و خواری و ذلتی است که آدم پست در برابر شخص عالی، یا وضع در مقابل شریف، فرمانبر در پیشگاه فرمانروا و عبد در برابر مولای خود ابراز میدارد، خلاصه کاشف از رسم و استحباب و بردهگیری است که همیشه در اعصار بیندوباری و عصرهای بدتر از آن در میان ملل رواج داشته، هر چند که تغییر رنگ میداده است.

بر این اساس ملاحظه میکنیم این تختها، از مطیع و فرمانبر ابتدا میشود و به مطاع و فرمانروا پایان مییابد، از دانی و وضع شروع میشود، و به عالی و شریف ختم میگردد، این یکی از میوههای بتپرستی است که از پستان بردهپروری شیر خورده است.

به طوری که میدانید بزرگترین هم و دغدغه اسلام این است که و ثنیت و بتپرستی و هر راه و رسمی را که منتهی به و ثنیت میشود یا از آن متولد میگردد نابود سازد.

لذا در تخت هم يك طریقه صاف و مستقیم و روشی که درست ضد روش بتپرستی و رسم استحباب است انتخاب نموده، این روش عبارت است از القاء سلام.

القاء سلام در حقیقت، ایمن ساختن کسی است که بر او سلام شده، ایمنی از تعدی بر او، و ایمنی از لگدکوب شدن حریت فطری انسانی که از جانب حق به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 11

او بخشیده شده است.

اولین چیزی که يك اجتماع تعاونی بین افراد خود لازم دارد این است که هر فرد، در جان و مال و آبروی خود و هر چه برگشت به این سه مطلب داشته باشد از دست دیگران در امان باشد.

این است معنای سلام که خداوند آن را سنت قرار داده، و باید دو نفری که به هم میرسند به یکدیگر القاء کنند. «1»

سلام در دنیا و آخرت

خداوند مهربان تحت خود را در دنیا و آخرت نسبت به پیامبران و مؤمنان سلام قرار داده است.

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ «2»

سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ «3»

سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ «4»

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ «5»

سلام بر اساس آیات قرآن تحت فرشتگان خدا به اهل ایمان است.

و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (23) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ (24)

(1) - المیزان ج 5 ص 51.

(2) - صفات: 79.

(3) - صافات: 109.

(4) - صافات: 120.

(5) - یس: 58.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 12

«1»

و فرشتگان از هر دری بر مؤمنان خردمند وارد میشوند و میگویند: سلام بر شما باد.

و نیز تحت اهل بهشت به یکدیگر سلام است:

و تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ.

و درود آنان در بهشت سلام است.

سلام به اهل قبور هم جایز است زیرا روح آنان سلام اهل دنیا را درك میکند و پاسخ میدهد، اگر روح در گذشتگان سلام را نمیشنید و پاسخ نمیداد، امر پیامبر به سلام به اموات حکیمانه نبود، در حالی که حضرت وقتی به قبرستان عبور میکردند به واردشدگان در برزخ سلام میکرد، و به امت هم دستور سلام به اهل قبور را داده است.

پیامبر چون به قبرستان میگذشت خطاب به اهل قبور میفرمود:

«و عليكم السلام اهل الديار من المسلمين و المؤمنين رحم الله المستقدمين منكم و المستأخرين منا، انتم لنا سلف و نحن لكن تبع و انا انشاء الله بكم لا حقون نسئل الله لنا و لكم العافی:» «2»

ای اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان بر شما سلام باد.

خداوند در گذشتگان از شما و باقیمانندگان از ما را رحمت کند، شما درگذشتید و ما هم به شما ملحق میشویم از خداوند برای خود و شما درخواست عافیت داریم.

در حدیثی نقل شده:

(1) - رعد: 24.

(2) - روح البیان ج 2 ص 308.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 13

«ما من عبد یمر بقبر رجل کان یعرفه فی الدنیا فیلم علیه الاعرفه و ردّ (ع):» «1»

انسان به قبر مردی که در دنیا او را میشناخته با سلام کردن به او نمیگذرد مگر این که روح میت او را میشناسد و سلام او را جواب میدهد.

رسول خدا میفرماید:

«ما من مسلم یسلّم علی الارّٰء الله علی روحی حتی ارد (ع):» «2»

مسلمانی پس از انتقال من به عالم آخرت بر من سلام نمیکند.

مگر این که خداوند سلام او را به روح من میرساند و من سلامش را پاسخ میدهم.

امثال این روایات در رابطه با پیامبر و اهل ایمان در کتابهای اهل سنت کم نیست که دلالت واضح دارد بر این که ارواح آرمیده در برزخ سلام اهل دنیا را میشوند و آن را پاسخ میدهند، و این گونه روایات علاوه بر دلایل فلسفی قوی دلالت بر بقاء روح دارد، و این احادیث و دلایل عقلی مشت محکمی بر دهان یاهوگویان گروه انگلیسی ساخته وهابیت است که حرم پیامبر و حرم ائمه بقیع و اولیاء مدفون در آنجا را به اسارت گرفته و ظالمانه به مصادر آن مکانهای شریف اقدام کرده و از زیارت شیعیان و پیروان دیگر مذاهب اهل سنت جلوگیری میکنند و با وقاحت و بیشمرمی پیامبر و اولیاء خدا را برخلاف آیات قرآن که میفرماید شهدای راه حق را مرده نپندارید بلکه آنان زنده‌هائی هستند که نزد پروردگارشان روزی میخورند مرده میپندارند و میگویند اینان سلام و دعا و زیارات شما را نمیشنوند.

آری از پیروان مذهبی که در وزارت خارجه انگستان ساخته شده، و عقایدی

(1) - جامع الصغیر حدیث 8062.

(2) - مسند احمد حنبل حدیث 10434.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 14

شیطانی، و باورهائی ضد قرآن و روایات دارند جز سوء رفتار، و بد خلقی و عصبانیت، و بیمهری، و تهمت به پیامبر و مؤمنان توقعی نمی‌رود.

از آیه شریفه مورد بحث استفاده میشود که ملت اسلام و جامعه مؤمن مکلف هستند چنانچه جوامع دیگر خواهان مناسبات سالم هستند، و میخواهند در فضائی امن و حریمی با امنیت در کنار مسلمانان باشند از خواسته آنان استقبال کنند، و خواهان سلامت و امنیت آنان باشند.

سلامهای نماز

قاضی سعید قمی در کتاب اسرار عبادات و حقیقت نماز مینویسد:

دانستی که تشهد مقام جلوس بر روی فرش انس با خداوند است، البته این مقام بعد از آن است که نمازگزار در نمازی که به عنوان معراج مؤمن به شمار رفته از مقام پائین و حضيض بندگی به آسمان عروج کند، و آسمان به آسمان بالا رود، سپس در مقام قرب به خدمت ایستد، آنگاه توسط رکوع به مقام پردهبرداری از حجابها و قرب صفات رسد. و سپس خود و همه ما سوی الله را ترك گوید، و خویشتن را در پرتو انوار جمال الهی فانی سازد، و در مقام سجده سر به خاک ساید، در این وقت است که حق تعالی خلعت بقاء را به اندام او میپوشاند، و با او روی فرش انس قرار میگیرد، و او با خدا به نحو دلخواه درباره آنچه به زبان او جاری میشود، و از ضمیر او میگذرد سخن میگوید، شهادتین میگوید، درود میفرستد، و خواهان شفاعت میشود.

به این معنا توجه داشته باش که مقامات معرجیه‌ای که برای نماز شمرده شده، اجمالاً دارای حقایق بیشمار و دقایق فراوانی است که برای تکامل انسان در نظر گرفته شده، و از آغاز آفرینش آدم تا هر پیامبر و هر ولی حق را به تفاوت درجات

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 15

و مقامات شامل است، یعنی هر مقام و درجه‌ای ویژه يك پیامبر است، زیرا درجات پیامبران یکنواخت نیست بلکه شدید و غیر شدید می‌باشد:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ: «1»

این پیامبرانند که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم.

بنابراین برای هر پیامبری يك مقام تا بخشی از يك مقام است، و او اصل و حقیقت آن مقام به شمار می‌رود چنان که فرمود:

كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ: «2»

هرکس براساس ساختار بدنی و روحی خود عمل می‌کند.

و نیز فرمود:

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا: «3»

و برای هر يك نسبت به آنچه انجام داده‌اند مراتبی خواهد بود.

تا آن که درجات و مقامات نبوت به کمال و تمام رسید و منتهی به سید اولین و آخرین و وصی بلا فصل او شد.

خداوند به این معنا در این آیه شریفه تصریح دارد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: «4»

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را

(1) - بقره: 253.

(2) - اسری: 84.

(3) - انعام: 132.

(4) - مائده: 3.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 16

برای شما به عنوان آئین رضایت دادم.

بر اساس این آیات حقیقت نماز به وجود پیامبر و امیر مؤمنان به تمامیت خود رسید، آن گونه که مقامات معراج به آن دو بزرگوار کامل گردید، پس آنان اصل نماز و هر عبادت و ریشه هر خیر و کمال میباشند.

چنان که فرمود: من نماز مؤمنان هستم، و آنگونه که پیامبر در شب معراج همه پیامبران را دیدار کرد نمازگزار عارف هم باید در نمازش همه پیامبران را با چشم دل ملاقات کند، چرا که هر مقام از مقامات نماز با يك یا چند نفر از پیامبران پیوند دارد. و آنان اصل و حقیقت آن مقام میباشند، چنان که در پرسش مفضل بن عمر از امام صادق بنا به نقل کتاب ارزشمند بصائر الدرجات آمده که پیامبر اکرم همه پیامبران را ملاقات کرد، بر این پایه او صاحب دایره کلید نبوت و خاتم پیامبران و تمامکننده شمار پیامبران الهی است.

بر این اساس هر گاه نمازگزار بخواهد از نمازی خارج شود، که اصل و حقیقت آن رسول خدا است و پیامبران بمنزله اجزاء نماز یعنی اجزاء پیامبرند، سنت الهی بر این جاری شده که سلام خروجی دهد، چنان که سنت الهی به سلام ورودی جاری گشته است.

بنابراین نمازگزار بخاطر برون رفت از ملاً اعلی که مقام پیامبران و فرشتگان است، نخست سلام به صاحب جمع یعنی رسول اسلام میدهد، آن حضرت را در سلام مخاطب ساخته میگوید:

«السلام عليك ايها النبي و رحم الله و بركاته»

زیرا او اصل نماز است، سپس سلام به گروهی میدهد که بمنزله اجزاء نماز و در حقیقت اجزای پیامبراند لذا میگوید:

«السلام علينا و على عباد الله الصالحين»

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 17

و چون برون رفت نمازگزار از مقام نماز مساوی با ورود او به گروه مسلمان است میگوید:

«السلام عليكم و رحم الله و بركاته»

فیض کاشانی آن عالم عارف و محدث توانا درباره سلامهای نماز میگوید:

خود را به محضر حضرت سید المرسلین مشاهده کن و سلام ده، نه این که به صیغه خطاب «علیک، علیکم» سلام بگویی و مخاطب نداشته باشی، بلکه حضرت ختمی مرتبت و همه انبیا مرسل و فرشتگان و مقرران را مخاطب خود بدان و بگو: درود بر شما راهنمایان راستین که دست خدا در آستین داشتید و چون منی بنده ضعیف را به پیشگاه خداوند گماشتید که به خلوت خانه حق روم و با پروردگار سخن گویم. «1»

سلام در روایات

از رسول خدا روایت شده است:

«السلام تحيته سملتنا، و امان لدمتنا:» «2»

سلام درود آئین و دین ما، و ایمنی و زهار ماست.

«اذا تلاقیتهم فتلاقوا بالتسلیم و التصافح، و اذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار:» «3»

چون به هم رسیدید، با سلام دادن و مصافحه کردن برخورد کنید، و هر گاه از هم جدا شدید با آمرزش خواهی برای یکدیگر ازهم جدا گردید.

«ان من موجبات المغفرة بذل السلام و حسن الكلام:» «4»

(1) - اسرار عبادات قاضی سعید قمی 185.

(2) - میزان الحکم ج 5 ص 380.

(3) - میزان الحکم ج 5 ص 380.

(4) - میزان الحکم ج 5 ص 380.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 18

از موجبات آمرزش، سلام کردن و سخن نیکو گفتن است.

«من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه:» «1»

هر کس پیش از سلام دادن آغاز به سخن کند پاسخش را ندهید.

«ان البخل الناس من بخل بالسلام:» «2»

بخیلترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

«افشر السلام يكثر خير بتيك:» «3»

به همه سلام کن تا خیر و برکت خاتمات افزون شود.

«الا احبركم نخير اخلاق اهل الدنيا و الآخر؟ قالوا بلى يا رسول الله فقال: اشاء السلام في العالم:» «4»

آیا شما را از بهترین اخلاق مردم دنیا و آخرت خبر ندهم، گفتند: خبر ده فرمود: رواج دادن سلام در جهان.

این روایت بسیار مهم میگوید: پیامبر از همه امت میخواهد، آنان که در تمام جهان از شما خواهان امنیت و صلح و صفا هستند، به آنان امنیت دهید، و صلح و صفا را برای همگان در جای جای کره زمین فراهم آورید.

«ان السلام اسم من اسماء الله تعالى فافشوه بينكم.» «5»

سلام یکی از نامهای خداوند متعال است، پس آن را در میان خود رواج دهید.

«ان اولی الناس بالله و رسوله من بدء بالسلام.» «6»

(1) - میزان الحکم ج 5 ص 380.

(2) - میزان الحکم ج 5 ص 380.

(3) 3 - میزان الحکم ج 5 ص 381.

(4) - میزان الحکم ج 5 ص 381.

(5) - میزان الحکم ج 5 ص 381.

(6) - بحار ج 76 ص 12.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 19

نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که آغازکننده به سلام باشد.

امیر مؤمنان میفرماید:

«السلام سبعون حسن تسع و ستون للمتدی و واحد للراذ.» «1»

برای سلام هفتاد حسنه است، شصت و نه حسنه برای سلامکننده و یکی برای پاسخدهنده است.

رسول حق میفرماید:

«يسلم الصغير على الكبير، و يسلم الواحد على الاثنين، و يسلم القليل على الكثير، و يسلم الراكب على الماشي و يسلم المار على القائم، و يسلم القائم على القاعد:» «2»

کوچک به بزرگ، يك نفر به دو نفر، عدّه کم به عدّه بیشتر، سواره به پیاده، رهگذر به ایستاده، و ایستاده به نشسته سلام کند.

حضرت باقر میفرماید:

نه به یهود سلام کنید نه به نصرانی، نه به مجوس و نه به بتپرست، نه به آنان که بر سر سفره شرابخوارن مینشینند و نه به شطرنج‌بازان.

و نزدبازان و نه به مردان خودفروش و نه به یاهوگوئی که به زنان پاکدامن تهمت میزند و نه به کسی که در حال نماز است، زیرا نمازگزار نمیتواند پاسخ سلام را بدهد، در حالی که سلام کردن برای مسلمانان مستحب است و پاسخ دادن به آن واجب، و نه به رباخوار و نه به کسی که در حال قضای حاجت است و نه به کسی که در حمام است و نه به فاسقی که آشکارا به فسق و معصیت

(1) - بحار ج 76 ص 11.

(2) - کنز العمال 25321.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 20

مشغول است. «1»

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«كان رسول الله يسلم على النساء و يردون عليه و كان امير المؤمنين يسلم على النساء و كان يكره ان يسلم على الشاب منهن و يقول: اتخوف ان يعجبني صوتها فيدخل على اكثر مما طلبت من الاجر.» «2»

رسول خدا به زنان سلام میکرد و آنان جواب سلام حضرت را میدادند.

امیرمؤمنان نیز به زنان سلام میکرد، ولی از سلام کردن به زنان جوان کراهت داشت و میفرمود: میترسم صدایشان مرا خوش آید و در نهایت چیزی بر دلم بگذرد که به ثوابی که از سلام کردن توقع دارم نیرزد!!

راستی برای حفظ پاکدامنی و عفت، و دوری از علل تحریک شهوات چه دستورات مهم و با ارزشی به امت و بلکه به همه مردم جهان داده شده است!

تفسیر آیه 87

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا.

خداست که هیچ معبودی جز او نیست، مسلماً شما را از گورهایتان به سوی دادگاههای حسابرسی روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست جمع میکند و راستگوتر از خدا در گفتار کیست.

شرح و توضیح

در رابطه با توحید و این که جز خداوند متعال معبودی وجود ندارد و دربار مسئله شرك که ضد توحید و امری باطل و واهی است در آیه 163 سوره مبارکه

(1) - بحار ج 76 ص 9 ح 35.

(2) - کافی ج 5 ص 535.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 21

بقره مفصل بحث شد.

در مسئله اصل معاد و زنده شدن مردگان، و پاداش اعمال در آیات 25 و 26 و 260 سوره بقره بحث نسبتاً مفصل همراه با دلایل شرعی و عقلی گذشت، دیگر امور مربوط به این مسئله از جمله کیفیت مرگ مؤمن و غیر مؤمن و برزخ و قیامت و حسابرسی این دو گروه ضمن آیات سوره‌های دیگر مسایل مهمی مطرح خواهد شد.

تفسیر آیه 88-89-90

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا
وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُليًا وَ لَا نَصِيرًا

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شده‌اید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در صورتی که خداوند آنان را به کیفر اعمال ناپسندی که مرتکب شده‌اند [در چاه کفر و گمراهی] نگونسار کرده است، آیا می‌خواهید کسانی را که خدا [به خاطر اعمال دنیاست ناپسندشان] گمراه کرده راهنمایی کنید؟ در حالی که خداوند هر که را گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 22

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافرنند شما هم کافر شوید تا در کفر و ضلالت با هم یکسان باشید، بنابراین از آنان دوستانی برای خود انتخاب نکنید تا آن که در راه خدا [برای پذیرش دین] هجرت کنند پس اگر از هجرت روی برتافتند [و به خیانت و جنایتشان بر ضد شما ادامه دادند] آنان را هر کجا یافتید دستگیر کرده و به قتل برسانید و از آنان سرپرست و یاری برای خود نگیرید.

مگر آنان که به گروهی که میان شما و ایشان پیمانی [چون پیمان متارکه جنگ یا پیمانهای دیگر] است پیوندند، یا در حالی که سینه‌هایشان از جنگیدن با شما یا قوم خودشان به تنگ آمده باشد نزد شما آیند، و اگر خداوند می‌خواست قطعاً آنان را بر شما مسلط میکرد، در آن صورت به طور یقین با شما می‌جنگیدند، پس اگر از شما کناره گرفتند، و با شما به

جنگ برنخاستند و پیشنهاد صلح و آشتی دادند [به آنان تعدی ننمائید که] خدا در این صورت راهی برای تجاوز به آنان برای شما قرار نداده است.

شرح و توضیح

گرچه در توضیح آیات هفتم تا بیستم سوره بقره به مسائل مهم و هشداردهنده‌ای در رابطه با اهل نفاق و آثار و عواقب شوم نفاقشان، و زیانهای که از طرف آنان متوجه مسلمانان است اشاره شده، ولی از آنجا که این طایفه خبیثترین قوم هستند، و ضربی آنان به امت اسلام ضربه مهلك و سنگینی است، لازم میدانم در شرح این آیات به مسائلی دیگر در رابطه با این قوم نابکار اشاره کنم.

1- با این که خداوند متعال به نفع ملت اسلام تکلیف مسلمانان را نسبت به منافقان، این گروه خائن نابکار از طریق وحی و بیانات هدایتگر پیامبر بیان فرموده، و فرمان قطع رابطه با آنان را صادر کرده، و از این که مسلمانان با آن

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 23

رابطه دوستی برقرار کنند نمی شدید نموده، و چنانچه اقتضا داشته باشد با آنان بجنگد یا آنان را هر کجا یافتند به قتل برسانند، ولی با این مسائل روشن مردم متدین و مسلمان بر دو دسته درباره منافقان تقسیم شدند، گروهی که متعبد به فرمان خدا و پیامبر بودند، و جز انجام دستورات حق نسبت به آن منحرفان نیکی نداشتند، و گروه دیگر که احتمالاً بخاطر ضعف ایمان مایل به شفاعت دربار آنان بودند، تا از قهر امت در امان بمانند، و خود را خواستار برقراری رابطه با آن دشمنان سرسخت، و رفت و آمد با آن منابع خسارتزا، و مولدان خطر و زیان نشان میدادند، و برخلاف خواست خدا و پیامبر و اهل ایمان مردم را ترغیب به ترك جنگ با آنان، و ایجاد رابطه با آن خائنان مینمودند، این گروه ضعیف الایمان که همیشه طالب رفاه، و امنیت به قیمت از دست رفتن آزادی و حریت و ضربه خوردن به فرهنگ سعادتبخش اسلام هستند نمیخواستند درخت فساد و خبائثت، و ریشه ظلم و جنایت، و شاخههای مکرو ضلالت از بیخ و بن کنده شود!!

خداوند که همواره مصلحت خواه امت و مشفق بر ملت است، اختلاف مسلمانان را در برخورد با منافقان را در هیچ عصری نمیپسندد، و از این طایفه ضعیف الایمان، بخاطر این که بقاء شجره خبیثه نفاق را میخواهد نفرت دارد.

2- بر همه مسلمانان و اهل ایمان لازم است حول محور قرآن و رسالت بنی اعظم، و بر اساس خواسته‌های خداوند و پیامبر وحدت فکر و عمل نسبت به دشمنان اسلام و مسلمانان داشته باشند، و از این طریق دشمن را زمینگیر کنند، و شرّ و زیان آنان را در نطفه حفه نمایند، و امنیت خود را حفظ کرده، و از نفوذ این طایفه خبیثه در امورشان جلوگیری کنند.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 24

ترغیب مردم به کنارگیری از جنگ با منافقان و باز داشتن دیگران از برخورد با آنان از مصادیق معصیت، و شفاعت کردن نزد دیگران از آنان از موارد شفاعت شیئه است.

3- عامل سرنگونی منافقان پس از ایمان آوردنشان در چاه کفر و ضلالت، و وارونه شدن عقل و فهم آنان، که آنان را از دریافت حقایق محروم کرده، و به هر باطلی روی آورده، و آخرت ابد خود را، به دنیای از دست رفتنی و فانی فروخته، و متاع قلیل را به جای نعمت سرمدی و بهشت جاودانی برگزیده، نیت‌های شوم آنان، و نقشه‌های ابلیسی آن خائنان و اعمال ناروا و شیطانی آن مکاران بر ضد مردم مؤمن و ملت مسلمان است.

افتادن در چاه ضلالت، و بیابان وحشتزای کفر، و محروم نشدن از فیوضات ربانیه در حقیقت عذابی از سوی خداوند برای آنان است.

طمع به هدایت چنین درندگانی که با همه سران کفر و شرک همپالهند، و به احدی از غیر هم‌حزبان خود رحم ندارند، و جز نابودی اسلام و مسلمانان نمی‌خواهند طمع بیجا و امید بی‌پایه است، زیرا کسانی که بخاطر نیت شوم، و اعمال ناروایشان به چنگال عذاب حق، و خشم حضرت جبار گرفتار شده‌اند، درهای نجات به رویشان بسته، و احدی قدرت آزاد کردن آنان را از عذاب خدا ندارد.

اینان در دنیا و آخرت دچار خسارت شدید هستند، زیرا از رسیدن به آرزوی پلیدشان که نابودی اسلام، و ضربه خوردن مسلمانان هستند نمی‌رسند، برای اینکه ضامن بقاء اسلام خداوند مهربان و یار ملت اسلام در صورتی که عامل به قرآن و مطیع پیامبر و تابع و فرمانبردار اهل بیت باشند حضرت رب العزه است،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 25

این منافقانند که آب در هاون میکوبند، و عمر در باطل و امور پوچ صرف میکنند، و غرق در حسرت زندگی میکنند، و با بار سنگینی از گناه و معصیت به آخرت میروند، و در آنجا به عذاب جاودانه گرفتار میگردند و هر گونه راه نجات را به روی خود بسته و مسدود میبینند!

امیرمؤمنان که مصداق عینی قرآن، و عقل مجسم، و آگاه به همه حقایق و دانای به اسرار است درباره چنین مردم بدبختی میفرماید:

«ان احسر الناس صفق، و اخيههم سعيا، رجل اخلق به سنه في طلب آماله، و لم تساعده المقادير على ارادته، فخرج من الدنيا بحسرتة، و قدم على الآخر بتبعته:»¹

زیانکارترین مردم در داد و ستد، و نومیدترینشان در عمل و کوشش کسی است که جسمش را در طلب آرزوهایش کهنه نموده، و مقدرات الهیه او را در این راه یاری نکرده، نهایتاً با حسرت از دنیا رفته و با باری سنگین از گناهان و ستمها وارد آخرت گردیده است.

در هر صورت این که خداوند آنان را طرد کرده درسی برای همه ملت اسلام است که این چهره‌های منفور را طرد نمایند و امیدی به هدایت آنان نبندند و از آنان نزد کسی برای نجاتشان شفاعت نکنند، و به این حقیقت توجه نمایند که نقش نیت خائانه و عمل فاسد در سرنگونی انسان در چاه ضلالت و محرومیت نقش عمده و اصلی است، و مبادا این که همراهی با آنان، و امید بستن به این طایفه، و شفاعت از آنان انسان را به عنوان یار ظالم دچار سرنوشت شوم و عاقبت سوئی که گریبانگیر آن قوم شد بنماید!

(1) - نهج البلاغه حکمت 430.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 26

4- اینان که بر اثر سوء نیت و اعمال شومشان در چاه کفر و محرومیت از عنایات ربانیه و فیوضات الهیه سرنگون شدند، به وارونه شدن عقل و فهم دچار گشتند، دوست دارند که مسلمانان هم از فرهنگ پاك اسلام دست بردارند، و

به سعادت و خوشبختی خود پشت پا بزنند، و چراغ توحید را در قلب خود خاموش سازند و در ظلمت کفر فرو رفته با این خیانت پیشگان همسو و همگون و مساوی و برابر گردند.

در این زمان که این سطور را مینویسم میبینم که اغلب دولتهای منافقی که در کشورهای اسلامی زمام امور مردم را به دست دارند، و از نوکران بیچیره و مواجب حکومتهای استعماری هستند، و دستنشاندهای آنان توسط حکومت صهیونیست مسلم است، ولی چهره اسلامی به خود گرفتهاند، میکوشند با ابزار و رسانهائی که از مال ملت مسلمان و از فروش نفت و معادن جوامع اسلامی در اختیار دارند فرهنگ بیدینی و بیتفاوتی نسبت به حقایق را در مردم کشورشان به ویژه در میان نسل جوان رواج دهند، و آنان را از دینداری و فهم معارف، و مبارزه با ظلم و ظالم بازدارند، تا در هر نیت شومی، و عمل فاسدی همگون و هم سوی با آنان گردند، تا با برداشته شدن موانع، و خاموش شدن شعله مبارزه با مفسرین و نوکران اجانب که محصول پاکدلی و عمل به فرهنگ خداوند است نفس راحتی بکشند و بیش از پیش به اسلام و ملت مسلمان ضربه بزنند و اموال مسلمانان را بدون مزاحم مفت و مجانی یا در برابر گرفتن اسلحههای زنگرده و از رده خارج شده یا لوازم لوکس و عروسکی در اختیار اربابان کفر و استعمارگران ظالم بگذارند!!

قرآن مجید میگوید این سرنگونشدههای در چاه گمراهی و کفر را به عنوان

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 27

دوستان خود انتخاب نکنید، و دخالت در امورتان را به وسیله اینان نپذیرید، زیرا هیچ اطمینان و اعتمادی به این طایفه نیست، که افتادن در آغوش آنان و پذیرفتن فرهنگشان، دنیا و آخرت شما را بر باد میدهد، و همه درهای رحمت حق را به روی شما مسدود مینماید، و راه هر گونه ضربه‌پذیری را به درون زندگی شما و فرزندانشان باز میکند و نهایتاً شما را دچار سقوط و مستحق عذاب حق مینماید.

اینان که به سوی خدا و رسولش هجرت نمیکنند، و به مدین النبی نمیآیند، یا از مدینه میروند تا به خیال خامشان برای پیاده کردن نقشههای شومشان میدان بازتری داشته باشند ابداً قابل اعتماد نیستند، آری اگر به حقیقت اهل مهاجرت باشند تا با این هجرت آگاهی بیشتری به دست آورند و به استحکام ایمان و دینشان برخیزند و اعمال خود را اصلاح نمایند، قابل دوستی و رفاقت خواهند شد.

ولی چون هجرت را نپذیرند، و نسبت به نفاقشان سرسختی نشان دهند، و به اعمال و کردار فاسدشان ادامه دهند چرا به هدایتشان امید بندید، و برای مصون ماندنشان از حمله اهل ایمان به نفع آنان شفاعت کنید؟ به جای این امید بیجا و

شفاعت سیئه، هر کجا آن را یافتید دستگیر کنید، و آنان را از پای درآورده و به قتل برسانید گرچه در میدان جنگ نباشد، که وجود اینان چنان خبیث و پلید است که جا ندارد يك لحظه در دنیا بمانند و لقمه از نعمتهای حق و شریقی از آب بنوشند، تکلیف شما نسبت به این جرثومههای فساد این است که آنان را آزاد نگذارید، و در دستگیری این قوم خبیث اقدام کنید، و هر کجا آن را یافتید به جرم نفاقشان به قتل برسانید.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 28

4- از قانون دستگیری و تعقیب و کشتن منافقان و کافران فقط گروهی استثناء شده‌اند، که با همپیمانان مسلمانان همپیمان هستند، که در پیماننامه آنان آمده اگر مورد حمله قرار گیرند همپیمانانشان مکلف به حمایت از آنان هستند، در این صورت بر مسلمانان لازم است رعایت منع تعقیب و عدم کشتن منافقان پناهنده به قوم همپیمان با مسلمانان را بنمایند، و بر این استثنای قرآنی پایبند باشند.

در ضمن آیه شریفه به مسلمانان اجازه میدهد با غیر مسلمانان پیمان همکاری ببندند و از جنگ و محاصره با آنان، تا زمانی که به عهد و پیمان خود وفادار باشند بپرهیزند.

و نیز لازم است از تعقیب و کشتن منافقانی که از جنگ با مسلمانان و اقوام کافر خویش امتناع دارند خودداری نمایند، و از تعرض به آنان بپرهیزند و نیز آیه شریفه هشدار میدهد که با درك ضعف دشمن، و ناتوانی او و سختکوشی و شجاعت خود از غرور و خودبینی، و از یاد بردن مشیت حق بپرهیزند، و بدانند که قدرت و شجاعت و نترسیدن از دشمن روحیه‌ای است که به اراده حق در آنان تجلی کرده، و ضعف دشمن و واهمه داشتن او از گرده مؤمنان محصول مشیت خداوندی است.

بر مسلمانان لازم است اگر منافقان و کافران خواهان صلح و متارکه جنگ باشند به خواسته آنان احترام بگذارند و پیمان صلح با آنان را امضا کنند و به این معنا توجه داشته باشند که جنگ و صلح با دشمن باید بر اساس مقررات ارائه شده از جانب حضرت حق باشد، و از اینکه تحت تأثیر احساسات تند، و حالات افراطی، و خشم بیجا قرار گیرند به شدت بپرهیزند، و پیام ایمان و اخلاق و نرمی و محبت را با اعمال و رفتارشان و با منش و کردارشان به همه جهانیان برسانند،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 29

باشد که برای غیر مسلمانان رفتار الهی مسلمانان زمینه هدایت ملتهای غیر اسلامی را فراهم آورد.

تفسیر آیه 91

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بَقَوْمِهِمْ كَمَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا:

به زودی گروهی دیگر را می یابید که می خواهند [با پیمان متارکه جنگ] از ناحیه شما و قوم [مُشْرِك] خود ایمن و آسوده باشند، [ولی اینان به خاطر خباثت باطنشان نسبت به پیمان هایشان مورد اطمینان نیستند، به همین سبب] هر بار به فتنه [و جنگ با مسلمانان] دعوت شدند، با سر در آن فرو می افتند. پس اگر [از جنگ با شما] کناره نگرفتند، و پیشنهاد صلح و آشتی نکردند، و بر ضد شما دست [از فتنه و آشوب] برنداشتند، آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید؛ آنانند که ما برای شما نسبت به [گرفتن و کشتن] آنان دلیلی روشن و آشکار قرار دادیم.

شرح و توضیح

خبری است که خداوند به مؤمنان صدر اسلام داده دائر بر اینکه باطن آلوده منافقان و نیت پلیدشان نمیگذارد به پیمانشان پایبند باشند، این منحرفان از خدا بیخبر کاری جز شیطنیت و ضربه زدن به مسلمانان از هر طریقی که ممکن باشد برای خود نمیشناسند، لذا بر مسلمانان واجب است نسبت به خواستههای به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 30

ظاهر مشروع منافقان و کافران هشیار باشند، و راه هر گونه نفوذ آنان را با مستحکم کردن قراردادها ببندند، و چنانچه دشمن با دشمن دیگر همدست شود، و از وفای به پیمان امتناع نماید و زیر بار صلح و آتش بس نرود، و دست از آزار مسلمانان نکشد واجب است آنان را تعقیب و به حیات ننگینشان خاتمه دهند، تا امت اسلام از شر آنان در امان بمانند، و از رفاه و امنیت و خاطر آسوده برخوردار باشند، آری امنیت مسلمانان، و صفای زندگی آنان جز با تعقیب و دستگیری و کشتن توطئهگران، و آغازکنندگان فتنه، و حزب ابلیس میسر نخواهد بود.

تفسیر آیه 92-93

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

وَ مَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را بکشد، مگر آنکه این عمل از روی خطا و اشتباه اتفاق افتد. و کسی که مؤمنی را از روی خطا و اشتباه بکشد، باید يك برده مؤمن آزاد کند، و خونبهای به وارثان مقتول پرداخت نماید؛ مگر آنکه آنان خون بها را ببخشند. و اگر مقتول از گروهی باشد که دشمن شماست و خود او مؤمن است، فقط آزاد کردن يك برده مؤمن بر عهده قاتل است. و اگر

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 31

مقتول مؤمن، از گروهی باشد که میان شما و آنان پیمانی برقرار است، باید خونبهایش را به وارثان او پرداخت کند، و نیز يك برده مؤمن آزاد نماید. و کسی که برده نیافت، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد. [این حکم] به سبب [پذیرش] توبه [قاتل] از سوی خداست؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

شرح و توضیح

آیه شریفه دارای چند بخش مهم است، که هر کدام از بخشها در جای خود بسیار قابل دقت است، در رابطه با قتل مؤمن از روی خطا و اشتباه سه قانون عالمانه و حکیمانه به تناسب قوم مقتول و وارثان او اراده شده که نشانی از کمال اسلام و جامعیت قوانین این فرهنگ آسمانی است، فرهنگی که حق انسان را گرچه در سختترین شرایط قرار داشته باشد رعایت نموده و نسبت به خون او حساسیت شدید نشان داده است.

1- مؤمن در همه امورش به ویژه در رابطه با خانواده و جامعه مقید به قید ایمان است، ایمانی که مانع ورود مؤمن به گناهان کبیره و اصرار و پافشاری بر صغیره است، ایمانی که نمیگذارد مؤمن برای دست زدن به هر کاری آزاد باشد، ایمانی که

نمیگذارد مؤمن حقی را از انسانی و حتی حقی را از حیوانی پامال کند، ایمانی که نمیگذارد مؤمن آلوده به ظلم و ستم و تعدی بر دیگران شود.

ایمانی که نمیگذارد مؤمن زیان مالی به کسی برساند، و آبروی کسی را در معرض باد رفتن قرار دهد، و به جان مردم لطمه و آسیب رساند.

مؤمن هرگز از روی عمد دست به کشتن مؤمن دراز نمیکند، که اگر کسی به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 32

دست کسی از روی عمد به ناحق و بر اساس ظلم کشته شود معلوم میدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن هرگز از روی عمد دست به کشتن مؤمن دراز نمیکند، که اگر کسی به دست کسی از روی عمد به ناحق و بر اساس ظلم کشته شود معلوم میدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن بر پایه ایمانش برای جان هر جاننداری گرچه مورچه و ضعیفتر از آن باشد احترام قایل است چه رسد به جان مؤمن که جان مؤمن برای مؤمن از هر چیزی با ارزشتر است.

یقیناً در قتل خطا قاتلی که مؤمن است قصد و نیت قتل مؤمن نداشته، یا اصولاً قصد کشتن در باطن او نبوده، یا اگر قصد قتل داشته بگمان این که مقتول جایز القتل بوده، یا گرایش به کفر داشته او را کشته، و در این زمینه فکر نمیکرد کاری صحیح و عملی شرعی انجام داده است.

2- در زمینه چنین قتلی که به عمد انجام نگرفته، و قاتل در کشتن مقتول دچار خطا شده بر اساس وضعیت خانواده مقتول و قوم و قبیله‌اش سه نوع جریمه برای قاتل مقرر شده است:

اول: آزاد ساختن يك برده مؤمن در راه خدا، و پرداخت دیه کامل به وارثان مقتول.

دوم: چنانچه مقتول مؤمن از طایفهای باشد که آن طایفه از دشمنان مسلمانان به حساب آیند، خونبهای او فقط آزاد کردن يك برد مؤمن است، زیرا در صورت کافر بودن طایفه مقتول، به آنان از جانب مقتول ارثی که خونبهای اوست تعلق نمیگیرد.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 33

سوم: و اگر طایفه و اهل مقتول از همپیمانان مسلمانان باشند قاتل باید دیه کامل پرداخت نماید و يك برده مؤمن در راه خدا آزاد کند، و اگر روزگار برده‌داری سپری شده باشد و برده‌های یافت نشود، قاتل باید علاوه بر پرداخت دیه کامل دو ماه پیدری روزه بگیرد، این قوانین در حقیقت بازگشت خداوند به قاتل و عنایتی از جانب حضرت حق به اوست، این بازگشت و عنایت خداوند به قاتل در حقیقت برای پاك شدن زنگار و آلودگی و چرکی است که بر اثر قتل بر صفحه جان و روان قاتل نشسته، و باید این دیه کامل و آزاد کردن برده مؤمن یا شصت روز روزه را تحمل کند تا پس از آن مواظب رفتار و کردار خود باشد و بدون تحقیق و دقت وارد کاری آن هم کاری مثل قتل که گناهش سنگین است نشود.

این سه نوع قانون بر اساس علم حق به مصالح زندگی انسان و بر پایه حکمت خداوندی وضع شده، و کسی که بخواهد در پیشگاه حق راه یابد و از رحمت واسعه او بهره‌مند شود، و زنگار گناه از جانش پاك گردد، و در آینده با مراقبت و مواظبت زندگی کند باید با کمال اشتیاق این قوانین را به اجرا بگذارد.

3- ارزش جان مؤمن در پیشگاه حق به اندازه‌ای است که به شدت کشتن او را بدون علت شرعی و به ناحق و ظالمانه حرام اعلام کرده، و به قتل رسانیدن او را مساوی با به قتل رسانیدن تمام انسانها دانسته است! «1»

در این قسمت لازم میدانم بر اساس روایات اهل بیت که مبین همه حقایق و معارف هستند به ارزش و عظمت مؤمن و به سنگینی قتل او اشاره کنم، تا خوانندگان محترم به این واقعیت که ارزش مؤمن ارزشی بسیار بالاست آگاه

(1) - مائده: 32.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 34

شوند.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل اهله و انه لاكرم على الله من ملك مقرب:» «1»

همانطور که مرد، زن و فرزندان را می شناسد، مؤمن در آسمان شناخته میشود، قطعاً مؤمن نزد خداوند از فرشته مقرب گرامیتر است.

«ان الله جل ثناءه يقول: و عزتي و جلالی، ما خلقت من خلقي خلقا احب الى من عبدی المؤمن:» «2»

خداوند جل ثناء میفرماید: سوگند به عزت و جلالم آفریده‌ای که نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد نیافریده‌ام. روایت شده رسول خدا به کعبه نگاه کرد و فرمود:

«مرجبا بالبيت ما اعظمك و اعظم حرمتك على الله و الله للمؤمن اعظم حرم منك لان الله حرم منك واحد و من المؤمن ثلاث ما له و دمه و ان يظن به ظن السوء.» «3»

آفرین به خانه خدا، چه اندازه نزد خداوند بزرگ و با احترامی ولی به خدا سوگند حرمت مؤمن از تو بیشتر است، زیرا خداوند از تو يك چیز را حرام دانست و از مؤمن سه چیز را: مالش، خونس و گمان بد بردن به او را. از حضرت صادق (ع) روایت شده:

(1) - عیون اخبار الرضا ج 2 ص 33.

(2) - میزان الحکمه ج 1 ص 446.

(3) - بحار ج 71 ص 158.

«لا يقدر الخلاق على كنه صف الله عز و جل، فكما لا يقدر على كنه صف الله عزوجل فكذلك لا يقدر على كنه صف رسول الله و كما لا يقدر على كنه صف الرسول فكذلك لا يقدر على كنه صف الامام و كما لا يقدر على كنه صف الامام كذلك لا يقدر على كنه صف المؤمن:» «1»

خلایق از پی بردن به کنه صفت خداوند عزوجل عاجز و ناتوانند، و چنان که از رسیدن به کنه صفت خدا ناتوانند از دریافت عمق صفت پیامبر خدا نیز ناتوانند و هم چنان که از پی بردن به کنه صفت پیامبر خدا عاجزند، از رسیدن به کنه صفت امام ناتوانند، و چنان که از دسترسی به کنه صفت امام عاجزند از شناخت حقیقت مؤمن نیز ناتوانند.

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«المؤمن اعظم حرم من الكعبة:» «2»

حرمت مؤمن از کعبه عظیمتر است.

از رسول خدا روایت شده:

«لزوال الدنيا اهون على الله من قتل امرئ مسلم.» «3»

نابودی و از میان رفتن دنیا نزد خدا از کشتن مسلمان آسانتر است!

و نیز آن حضرت فرمود:

«لو ان رجلا قتل بالمشرق و آخر رضی بالمغرب لاشترك في دمه:» «4»

اگر بیگناهی در مشرق کشته شود، و کسی در مغرب به این کشتن راضی باشد، هر آینه در ریخته شدن خون او شریک است.

(1) - بحار ج 67 ص 65.

(2) - خصال 27.

(3) - سنن ترمزی ج 1359.

(4) - روح البیان ج 2 ص 319.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 36

و در روایت بسیار مهمی از آن حضرت نقل شده:

«من اغان علی قتل مسلم بشرط کلم جاء یوم القیام مکتوب بین عینیه آیس من رحم الله تعالی:» «1»

کسی که با نصف کلمه در کشته شدن مسلمانی کمک کند روز قیامت وارد صحرای محشر میشود، در حالی که روی پیشانیاش نوشته شده: مأیوس از رحمت خداست.

از رسول خدا روایت شده که خطاب به مردم فرمود:

آیا میدانید مفلس و تهیدست کیست؟ پاسخ دادند

«المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع، قال: ان المفلس من امتی من یأتی یوم القیام بضلا و زکا و صیام و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل القضاء ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار:» «2»

مفلس میان ما کسی است که درهم و متاع ندارد، حضرت فرمود مفلس از امت من کسی است که قیامت نماز و زکات و روزه بیاورد، ولی در پرونداش فحش به مردم، تهمت، خوردن مال دیگران، ریختن خون بیگناه و زدن افراد باشد، آنگاه از حسناتش برداشته به آنان که به نوعی از او ظلم دیده‌اند داده میشود، و اگر با برداشتن حسناتش از آنچه بر عهده مردم دارد پاك نگردد از گناهان افراد ستم‌دیده از او برمی‌دارند و در پرونده او می‌گذارند سپس او را به دوزخ می‌افکنند.

(1) - ابن ماجه باب دیات ح 2620.

(2) - صحیح مسلم باب تحریم الظلم ح 2581، ترمذی باب صفت قیامت ح 2418.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 37

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر نسبت به شناخت مؤمن از کافر] تحقیق و تفحص کامل کنید. و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگویید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بیارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این ایمانتان ایمانی ظاهری بود؛ خدا بر شما منت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس باید تحقیق و تفحص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

شرح و توضیح

آیه شریفه دارای بخشهای بسیار مهمی است، و در این بخشها درسها و آدابی را برای رعایت حق انسانها و خون آنها به مسلمانان تعلیم میدهد.

1- اهل ایمان باید در مسیر جهاد، از پیش خود، و بر اساس هوا و هوس، یا خدای نخواستہ بر پایه غرور به ایمان خود، و به عنوان این که تکلیفی را انجام دهند، دست به کاری زنند، جهادگران و انقلابیون واجب است بر خود مسلط باشند، و شتابزده، شتابی که از صفات ابلیس است اقدام به عملی نکنند، عملی که موجب خشم خدا و نارضایتی پیامبر یا امام معصوم یا رهبری به حق امت

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 38

است.

اهل ایمان نباید به محض مشکوک بودن به کسی در مسیر جهاد به عنوان این که طرف بیدین است، یا جاسوس دشمن است، یا به فکر ضربه زدن به جهادگران است او را در معرض شکنجه یا کشتن قرار دهند، شك در این امور از نظر اسلام ارزشی ندارد، در این قضایا چون پای خون و مال و آبروی مردم در کار است تحقیق و تفحص کامل لازم است تا از برکت تحقیق، حق روشن شود، و چه بسا بس از تحقیق معلوم شود فرد آدمی کافر و بیدین است و قصد سوئی نسبت به مسلمانان ندارد، و برای دشمن هم جاسوسی نمیکند و ملاکی برای کشتن او نیست، ولی اگر معلوم شد درصدا ایجاد مانع در راه الهی مسلمانان است، و عاملی برای شکست اهل ایمان است، یا برای دشمن جاسوسی میکند حکم دیگری دارد، در هر صورت اهل ایمان چون به سوی جهاد حرکت نمایند، و به مأموریت جنگی روان شوند، باید در همه امور مربوط به جنگ در فضای تحقیق و تفحص قرار گیرند، برای این که مبادا از طرف آنان به جان تخرمی، یا به مال و مالکیت کسی، یا به آبروی آبروداری زیان و خسارت وارد شود.

از آیه شریفه استفاده میشود که مسلمانان واجب است به نفع اسلام و ملت مؤمن دارای تشکیلات اطلاعاتی قومی و علمانه و حکیمانه باشند، تا اطلاعات سیاسی و نظامی آنان به آنان برای دفع نقشه های دشمن کمک دهد، و از ضربه خوردن در امور سیاسی و نظامی مصون باشند.

2- آیه شریفه به نکته بسیار مهمی هم اشاره دارد و آن این که اگر کسی اظهار اسلام کرد، بر شما لازم است اسلام او را بپذیرید و نسبت به او احتیاط را از دست ندهید، و هرگز به اظهارکننده اسلام نگوئید اسلام تو ظاهری است و اقرار

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 39

به آن برای حفظ جان و مال است، و ما تو را در این زمینه قبول نداریم، و به یقین مؤمن نیستی، و بر ماست که تو را به قتل رسانیده و اموال و ثروت را مصادره کنیم.

قطعا این روشی نادرست و خلاف نظر شارع مقدس و کاری غیر انسانی و اخلاقی است.

شما از باطن و غیب وجود کسی خبر ندارید، چه بسا اسلام او واقعی و ایمانش حقیقی باشد، و شما فقط بر مبنای شك نسبت به او خونش را بریزید و به گناه قتل مؤمن آن هم به صورت عمد دچار شوید، و اوراق پرونده خود را سیاه، و سزاوار عذاب، غضب و لعنت خدا گردید.

3- مشکوک بودن فرد به کفر و جاسوسی آن هم فردی که مالک مال یا ثروت است به شعله‌ور شدن آتش طمع شما کمک میکند، و برای به دست آوردن مال و ثروت او که نسبت به مال و ثروت موجود در دنیا ارزشی هم حساب نمیشود، دست به قتل او آلوده کنید و خانواده‌ای را داغدار، و همسری را بیوه، و فرزندان بیگانه‌ای را یتیم نمائید، چرا چشم به مال اندک و متاع ناپایدار طرف مقابل دارید، برای شما نزد خداوند غنیمتهای فراوانی از قبیل یاری دادن به شما در همه امور، پیروز نمودن به دشمن، به دست آوردن غنیمت حلال، رحمت و وسع، فیوضات ربانیه، توفیقات الهیه، برکات وافره، رضایت خدا، خوشنودی پیامبر، آخرت آباد، رضوان الله اکبر، و بهشت عنبر سرشت است.

چرا باید به محض مشکوک بودن طرف، آن هم نه بخاطر خدا، بلکه برای به دست آوردن مالی اندک که از طریق نامشروع به شما میرسد، آن همه عنایات و فیوضات رحمانیه را از دست بدهید، و نهایتاً عذاب و خشم و لعنت خدا را

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 40

برای خود میخرید؟!!!

بر شماست که با کمترین نشانه دالالتکننده به اسلام اظهار مسلمانی فرد را پذیرفته، و او را برادر خود بدانید، و وی را از شربت محبت و عشق خود سیراب کنید، و به حل مشکلاتش برخیزید، تا اگر اسلامش ظاهری باشد، با برخورد شایسته شما اسلامش واقعی و محکم و استوار شود، و شخصی با منفعت به ملت اسلام اضافه شود، و از طریق او خانواده‌اش و قومش، و دوستانش به اسلام گرایش پیدا کنند.

کشتن افراد مشکوک بخاطر به دست آوردن مال او، از امور بسیار ناپسند و خلاف اخلاق و انسانیت دوران جاهلیت بود، و شما مؤمنان نباید با این عمل همسان با وحشیهای روزگار جاهلیت شوید.

4- خود شما هم در اوایل کار اسلامتان اسلامی ظاهر بود، و ایمان در قلوب شما ریشه نداشت، و چه بسا برخی از شما با اظهار همان اسلام ظاهری از کشته شدن و مصادره اموالتان خود را حفظ میکردید و در مصونیت قرار میدادید، ولی خداوند مهربان بر شما منت نهاد و شما را به سوی ایمانی ثابت و اعتقادی محکم و باورهای استوار هدایت کرد، بنابراین باز هم به شما سفارش میشود، و به شدت تأکید میگردد، که در مسیر سفرهای جهادی به محض شک در افراد اقدامی نکنید، بلکه به تحقیق و تفحص کامل تکیه کنید، تا کاری برخلاف خواسته خدا، و بر ضد فرهنگ اسلام و دستورات پیامبر بزرگ از شما سر نزنند، و به خسارت دنیا و آخرت دچار نشوید.

5- در تفاسیر مهم شیعه و غیر شیعه در رابطه به شأن نزول این آیه شریفه دو داستان ذکر شده:

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 41

اول: ابن عباس میگوید: این آیه در ذیل این حادثه نازل شد:

مردی بنام مرداس بن نھیک که از اهالی منطقه فدک بود مسلمان شد، و از قوم او جز مرداس کسی به اسلام روی نکرد، پیامبر جمعی را به رهبری غالب لثی به سوی ایشان فرستاد، قوم مرداس از ترس مسلمانان گریختند و به منطقه دیگر رفتند جز مرداس که به خاطر اسلامش در منطقه باقی ماند و در درون خود میگفت من مسلمانم و ملاکی برای گریزم از مسلمانان نیست، از طرفی به خود گفتم مباد این جمعیت از جانب رسول خدا نباشند و به من آسیبی رسد، با گوسپندان به بالای کوه رفت ولی وقتی مسلمانان به آن ناحیه نزدیک شدند و شعار توحید میدادند و تکبیر میگفتند، مرداس به عشق دیدار با برادران مسلمان از کوه پائین آمد و همراه با مسلمانان تکبیر گفت، و علاوه بر آن شهادتین به زبان جاری کرد اما اسامه بیتوجه به اظهار مسلمانی او وی را به قتل رسانید و گوسپندان او را مصادره کرد! پس از بازگشت مسلمانان به مدینه، پیامبر اسلام به اسامه خشم گرفت و او را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و به او از روی تعجب و ناراحتی فرمود:

«قتلته و هو يقول لا لاله الا الله.»

او را در حالی که قایل به توحید بود کشتی؟!!

اسامه گفت او از ترس کلمه توحید را بر زبان جاری کرد نه از صمیم قلب و باور یقینی، او میخواست با اظهار اسلام جان و مالش در امان بماند.

حضرت با تندی به اسامه فرمود:

«فهلّا شققت عن قلبه لتنظر اقتدق ام لا»

چرا دلش را نشکافتی تا با دیدن عمق و ذات قلبش بفهمی که در اظهار اسلام راست میگوید یا نه؟!!

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 42

اسامه گفت: چگونه دل او را میشکافتم در حالی که اگر میشکافتم چیزی برای من روشن نمیشد، حضرت فرمود: نه دلش را شکافتی، نه او را در اظهارش راستگو دانستی!

اسامه گفت یا رسول الله از خداوند برای من درخواست آموزش کن، حضرت سه بار به او فرمود:

«فكيف لك بلا اله الا الله؟»

چه شود اگر خداوند به سبب این عمل ناروای تو با تو دشمنی کند؟!

پیامبر نهایتاً برای او آموزش خواست و به وی فرمان داد يك برده در راه خدا آزاد کند. «1»

دوم: گفته شده این آیه درباره محلم بن جثامه نازل شده است، و داستان محلم از این قرار است که پیامبر اسلام در سرپهای او را به سوی قومی فرستاد، او در راه سفر به جهاد عامر بن اضبط اشجعی را دید، عامر با محلم به صورت يك مسلمان برخورد کرد، ولی از آنجا که محلم نسبت به عامر کینه و عداوتی در دل داشت به اسلام او توجهی نکرد و وی را با پرتاب تیری سهمگین کشت! چون به محضر پیامبر آمد، در برابر حضرت نشست و از پیامبر درخواست طلب آموزش برای خود کرد، حضرت که از کشته شدن مسلمان بیگناهی به شدت رنجیده خاطر شده بود به او گفت:

«لا غفر الله لك»

خداوند تو را مشمول آمرزشش ننماید!

محلم گریهکنان از نزد پیامبر بیرون رفت، يك هفته بر او نگذشت که از دنیا

(1) - تفسیر میبدی ج 2 ص 642.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 43

رفت! او را دفن کردند ولی زمین جنازه‌اش را بیرون انداخت، چون خبر به پیامبر رسید فرمود:

«ان الارض تقبل من هو شر من محلم صاحبکم، و لكن الله اراد ان يعظم من حرمتکم.»

زمین بدتر از محلم رفیق شما را میپذیرد، ولی خداوند با بیرون افتادن جنازه محلم میخواست حرمت شما را بزرگ بدارد. «1»

آری جان مسلمان و حیات مؤمن نزد خداوند بسیار با ارزش است، و نباید مسلمانی بیعت به جان مسلمان دیگر لطمه بزند.

تفسیر آیه 95-96

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با می اهدانی که در راه خدا با اموال و جانهایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جانهایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبهای بزرگ بر خائنینان برتری بخشیده است. و هر يك [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نيك داده، و جهادكنندگان را بر خائنینان [بی

(1) - مجمع البيان ج 3 ص 164.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 44

عُذْر] به پاداشی بزرگ برتری داده است.

به درجات و رتبههایی، و آمرزش و رحمتی ویژه از سوی خود؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

مسائل بسیار قابل توجهی در دو آیه شریفه مطرح است که بر اساس ردهبندی آیه به خواست حضرت حق به شرح آن پرداخته میشود.

1- از مهمترین ملاکهای ارزش در فرهنگ پاك اسلام، آراسته بودن درون به روح جود و سخاوت است، که انسان را به آسانی وادار میکند برای پیشبرد اسلام، و خدمت به مسلمانان، و حفظ کیان مملکت اسلامی و اعلاای کلمه حق با نیتی خالص، و حالتی عاشقانه از علاقه و وابستگی به مال و ثروتش تا جائی که لازم باشد، و شأن مالی او اقتضاء کند گذشت نماید و بخشی از ثروتش را در راه خدا هزینه نماید، علاوه بر هزینه نمودن مال، برای همان اهداف الهی از جاننش بگذرد و به میدان مبارزه با دشمن قدم نهد، و بدون ترس با دشمن بجنگد و او را از پای درآورد، یا شکست مفتضحانه‌ای را برا و تحمیل نماید، تا مرزهای مملکت و دین و جان و مال مردم از شر او در امان بماند.

بر دولت مردان مؤمن و حاکمان اسلامی لازم است در واگذاری امور به چنین مجاهدانی توجه کنند، و پستیهای حساسی که بیشتر در ارتباط با زندگی مردم است در اختیار آنان نهند، همانطور که خداوند این بزرگواران را بر دیگران ترجیح داده است، و جهاد آن را با مال و جان مورد عنایت خاص قرار داده.

2- از جمله کلاً وعد الله الحسنی وجوب کفائی جهاد استفاده میشود، به این معنا که اگر گروهی در میدان جنگ شرکت کردند و نیازی به نیروی بیشتر نبود از حضور دیگران وجود آنان کفایت میکند، و اگر شرکت نکردن گروهی زیان و

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 45

ضرری به جبهه مسلمانان برساند، قطعاً وعده پاداش شامل حال آنان نمیشود، قاعدین از جنگ در صورتی که به پاداش خاص خود میرسند که اولاً نرفتن آنان از ضعف ایمان و پشت کردن به فرمان حق و دستور رسول خدا نباشد، ثانیاً رفتن دیگران به تعداد و نفرتی باشد که بتوانند نبرد با دشمن را اداره کنند، و نیازی به نفرت بیشتر نداشته باشند قید مؤمنین در ابتدای آیه: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** حقیقی است که مطالب چند سطر گذشته شرح و تفسیر آن است.

3- آیه شریفه با توجه به واجب کفائی بودن جهاد در مقام عیجی و سرزنش از مؤمنان واقعی نیست، سیاق آیه به صورتی است که میخواهد همه اهل ایمان و دلسوزان برای اسلام و مسلمانان را، با توجه به پاداش ها و ثوابهایی که در دنیا و آخرت برای مجاهدان قرار داده شده ترغیب و تشویق به جهاد با مال و جان کنند، و آنان را از محروم نمودن خود از عنایات و فیوضات الهیه بر حذر بدارد، و در ضمن برخی از ملاکهای حقیقی ارزش انسان را بیان نماید.

4- میان کلمه درج در اواسط آیه و درجات در آیه 96 هیچ تناقضی وجود ندارد، کلمه درجه که به صورت نکرده آمده و دلالت بر پاداش ویژه و خاص دارد به صورت مبهم ذکر شده و درجات و مغفرت و رحمت تفصیل آن و در حقیقت

شرح و بیان آن است که آن درجه‌ای که برای مجاهدان و منزلتی که برای هزینه‌کنندگان مال و جان قرار داده شده، درجاتی است که تعداد آن را کسی نمیداند، و آموزش و رخصت خاصی از جانب حضرت حق است.

در آیه 190 تا 195 به صورتی که در دیگر تفاسیر سابقه نداشته مسئله جهاد و شئون آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت از این جهت در آیات دیگری که در سایر سوره‌ها در ارتباط با جهاد است لزومی به شرح و توضیح مفصل نمی‌بینیم.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 46

تفسیر آیه 97-98-99

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا.

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا.

قطعاً کسانی که [با ترك هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دینداری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرك به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرك] هیچ چاره‌ای ندارند، و راهی [برای هجرت] نمی یابند.

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت‌کننده و بسیار آمرزنده است.

شرح و توضیح

در این چند آیه سخن از دو طایفه است، طایفهای که در دیار کفر زیر سلطه ستمگران ماندند و از هجرت به دار الایمان در حالی که قدرت بر هجرت داشتند امتناع ورزیدند، و ارزشهای اعتقادی و عملی خود را زیر چتر فرهنگ کافران و

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 47

مشرکان از دست دادند، و از این طریق بر خود ستم نمودند، آری از دست دادن ارزشهای اعتقادی و عملی، و همرنگ شدن با فرهنگ کافران و مشرکان که موجب محرومیت از حیات طیبه، و باز ماندن از رحمت و رضایت حق، و از دست دادن بهشت آخرت است ستمی سنگین و ظلمی شدید به خود است.

و طایفهای که هیچ راه چاره‌ای برای فرار از دیار کفر نداشتند، و طریقی را برای هجرت نمی یافتند، و قدرتی برای نجات خویش در اختیار نداشتند.

اما طایفه اول که مسلمان بودند و برای حفظ اسلام خود قدرت بر هجرت به شهری که در آن میتوانستند اسلام خود را حفظ کنند، و به تقویت باورهای الهی و عملی خود بپردازند ولی سستی و تنبلی به خرج دادند، و از هزینه کردن برای هجرت بخل ورزیدند، یا لذت و رفاه و خوشی خود را در ادامه اقامت در دیار کفر میدیدند آیه شریفه میگوید: فرشتگان در لحظه مرگ آنان به آنان میگویند زندگی را به چه صورت سپری کردید که ما پرونده خوبی و راه نجاتی برای شما مشاهده نمیکیم؟ پاسخ میدهند ما به وسیله زورمداران و سران شرک کفر در محاصره بودیم، و آنان قدرت هر حرکتی را از ما سلب کرده بودند به این سبب از انجام تکالیف عبادی و خدمت به بندگان خدا باز ماندیم، ای فرشتگان این است عذر ما در تباهی عمرمان و سیاه شدن پرونده کردارمان، بر ما تقصیری نیست، همه تقصیر بر عهده کافران و مشرکانی است که بر دیار محل زندگی ما سلطه داشتند، و ما را به ضعف و زبونی کشیدند!! این عذر که عذر موجهی نیست و کلامی دروغ است، زیرا آنان قدرت بر هجرت داشتند فرشتگان مأمور قبض روح را به عکس العمل تندی وادار میکنند به این صورت که با آنان میگویند: مگر سرزمین خدا که بسیاری از مناطقش از سلطه کافران و مشرکان آزاد

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 48

بود و آزاد هست وسعت و گنجایش نداشت، و شما آن زرنگی و قدرت را برای هجرت نداشتید که با زن و فرزند و مال و ثروت خود به شهری و دیاری و کشوری مناسب هجرت کنید؟! آری هم قدرت بر هجرت داشتید، هم سرزمین خدا

آنقدر گنجایش و وسعت داشت تا در بخشی از آن که شرایط حفظ عقاید و میدان برای اعمالتان در آن وجود داشت مسکن گزینید، ولی شما مرفهین بیدردی بودید که نخواستید زحمت هجرت از دیار کفر را به دیار ایمان تحمل کنید، با کافران و مشرکان ماندید، و در سلطه فرهنگ آنان زندگی کردید، و ارزشهای الهی را از دست دادید!

سپس آیه شریفه میگوید جایگاه این فراریان از هجرت و ماندگاران در دیار کفر دوزخ است و دوزخ بد پایان کاری است.

اما طایفه دوم که مردان و زنان و کودکان مسلمان بودند، و هیچ رضایتی به اقامت در دیار کفر و شرك نداشتند، و به شدت مایل به هجرت بودند، ولی توانایی مالی برای آنان نبود، و راه فراری در اختیار نداشتند، و طریق چاره به روی آنان مسدود بود، و احتمال میدادند اگر در مسیر هجرت قرار گیرند راه شهر مناسب را نیابند، و به گرفتاریهای مختلف دچار شوند، و خلاصه قدرت بر نجات خود را از سلطه کافران و مشرکان نداشتند، آیه شریفه آنان را با توجه به نیت خیر و استضعافشان ظالم به خود نمیداند و اعلام میکند نه این که دچار دوزخ نمیشوند بلکه عفو از آنان از سوی خداوند مهربان امید قطعی می‌رود، چرا که خداوند همواره به چنین مردمی اهل آمرزش و پردهپوش گناهان است.

در این زمانی که این سطور نوشته میشود، و اکثر مناطق ایران مسلماننشین است، و هر مسلمانی در اظهار عقاید، و انجام واجبات، و خدمت به بندگان خدا

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 49

کاملاً آزاد است، و فرهنگ قرآن به وسیله برخی از خانوادهها، و آموزگاران و دبیران و اساتید مجرب و قاریان قرآن ترویج میشود، راه هجرت برای مسلمانانی که برای رفاه بیشتر، و درآمد فراوانتر به دیار غرب که دیار شرك و کفر است رفتهاند و بسیاری از آنان در فرهنگ مسیحیت و یهودیت و صهیونیست هضم شده، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، آنان قدرت بر هجرت دارند، و به پاره‌های از مشکلات که در ایران وجود دارد توان بر استقامت و صبر برای آنان وجود دارد، یقیناً اگر اقدام به هجرت نکنند یا از این دیار برای امور مادی به دیار کفر سفر کنند و نهایتاً زیر سلطه فرهنگ ابلیسی غرب ارزشهای دینی خود را از دست بدهند، و خود را از انجام تکالیف الهیه محروم نمایند مصداق آیه 97 خواهند بود! و متأسفانه هنگام مرگ به آنان گویند: شما اهل دوزخ هستید و دوزخ بد پایان کاری است.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً:

و هر کس در راه خدا هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه مسئله هجرت را که محدود به زمان و مکان نیست و به طور دائم

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 50

تکلیفی بر عهده مسلمانان است مطرح میکند، هجرتی که از واجبات مسلم اسلامی است، و تارك آن در صورتی که عذر موجهی نداشته باشد اهل دوزخ است.

آیه میگوید علی رغم مشکلات و موانع و مضیقه هایی که اهل کفر و شرك برای اهل ایمان ایجاد میکنند گروهی از مؤمنان قدرت مالی، فکری، و بدنی برای هجرت دارند، و میتوانند به این تکلیف عظیم الهی که در موارد خاص حافظ ارزشهای ایمانی و انسانی است عمل کنند.

مناطق و شهرها و کشورهایی وجود دارد و در آینده وجود خواهد داشت که اکثریت مردم آنها مشرك و کافر، و دولتهای حاکم بر آن مناطق علاوه بر این مشرك و کافرند با همدستی ملت خود به شدت با اسلام و مسلمانان دشمنی دارند، و با تحمیل فرهنگ شیطانی، و راه و رسم بیندوباری، و اشاعه انواع مفاسد و گناهان و ایجاد مضیقه های سنگین میخواهند راه آراسته بودن به ارزشها را چنان که به روی ملت خود بسته اند، به روی اهل ایمان ببندند، اهل ایمان که قدرت ترك آن مناطق را دارند، و میتوانند از دار الکفر به دار الایمان مهاجرت کنند، باید بدانند با لطف و یاری حق چون به مهاجرت اقدام نمایند، سرزمینهای وسیعی را خواهند یافت که میتوانند در آنها مسکن گزینند و به دور از شر و فساد کافران و مشرکان به زندگی آرامی دست یابند و در همه امور مادی و معنوی به گشایش برسند، آری هجرت در راه خدا ثمره شیرینش رهایی از موانع و مشکلات دستپخت کافران و مشرکان، و نجات از تنگناهای مادی و معنوی و رسیدن به

توسعه در همه امور زندگی، و از همه مهمتر پدید آمدن میدان توفیق برای تکمیل ارزشهای اعتقادی و عملی، و رساندن پیام دین

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 51

به دیگران، و تبلیغ معارف الهیه، و تحصیل آگاهی نسبت به امور دینیه و حلال و حرام خدا، و فقه اسلامی است.

اگر وظیفه مسلمانی هجرت است، باید به هجرت اقدام نماید، و از احتمالات منفی مثل این که اگر هجرت کنم رشته زندگیام میگسلد، یا دچار سرگردانی میشوم، یا به مضیقهها و مشکلاتی از سوی دشمنان دچار میگردم به شدت پرهیزد، و برای آبادی دنیا و آخرتش در راه هجرت، برای خدا قدم بگذارد، که خداوند به او رد این آیه شریفه وعده مکانهای فراوان و مناسب و توسعه در همه امور زندگی داده است، وعدهای که هرگز تخلّفی به آن راه ندارد.

مهاجر مطیع

در روایتی آمده: زمانی که رسول خدا آیات پرهیزدهنده از ترك هجرت را برای مسلمانان مکه فرستاد، جندب بن ضمره از طایفه بنی لیث در حالی که عمر خود را در کهنسالی میگذرانید و تاب و توان سواری بر مرکب را نداشت، به فرزندانش گفت: شما مرا یاری داده بر تخت روانی به سوی مدینه حرکت دهید، زیرا من با توجه به این آیات از مستضعفین نیستم، من راه را میدانم و ثروت و دارائیم به اندازه‌های هست که مرا به مدینه و دورتر از آن برساند، به خدا سوگند من همین امشب را هم در مکه نمیانم!

فرزندانش او را بر تخت روانی قرار داده، به سوی مدینه حرکت کردند، چون به منطقه تنعیم که محلی نزدیک به مکه است رسید، خود را مشرف به مرگ دید، دست راستش را روی دست چپ گذارد، سپس گفت: خدا یا این دستم از تو و آن دستم از پیامبر فرستاده‌هاست، من با تو بیعت میکنم بر همان اموری که پیامبرت با تو بیعت کرد، این بگفت با حالتی خوش از دنیا رفت، چو خبر این حادثه به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 52

اصحاب پیامبر رسید گفتند: اگر در مدینه مرده بود پاداشش کامل و تمام بود، و مشرکان در حالی که خنده مسخره میکردند گفتند: آنچه که درخواست داشت به آن نرسید، پس خدا در پاسخ هر دو طایفه این آیه شریفه را نازل کرد، به همین خاطر به این معنا بزرگان اشاره کرده گفتند:

مؤمن چون قصد طاعتی کند، سپس عذر موجهی او را از اجرای طاعت باز دارد، و به اتمام آن موفق نگردد.

خداوند ثواب کامل و پاداش تمام به او عنایت میفرماید. «1»

باید این حقیقت را دانست که: «مضمون این آیات همه وقت و همه جا دربار مسلمانان جاری است. گرچه سبب نزول این آیات اوضاع و احوالی بود که مسلمانان در عهد رسول اسلام از هنگام هجرت به مدینه تا فتح مکه داشتند، آن روز دو سرزمین وجود داشت: یکی سرزمین اسلام که مدینه و حومه آن بود، شهری که گروهی مسلمان در آنجا زندگی میکردند که در دین خود و عمل به آن و تبلیغ و رساندنش به دیگران آزادی داشتند و عدهای هم مشرک و کسان دیگر ساکن مدینه بودند که به واسطه پیمان میانی خود و مسلمانان و امثال آن کاری به مسلمانان نداشتند، و مزاحم آنان نبودند.

دیگری سرزمین شرک که مکه و حومه آن بود، این شهر زیر سلطه مشرکین بود، اینان هر آئین بتپرستی و فرهنگ شیطانی ثابتقدم بودند و در مسئله اسلام و پرستش حق و اجرای فرمانهای خدا و پیامبر مزاحم مسلمانان بودند، تا جایی که آنان را به شدت شکنجه میکردند و فریب میدادند تا از دینشان دست بردارند!

(1) - روح البیان ج 2 ص 329 - مجمع البیان ج 3 ص 171.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 53

این آیات با ملاك کلی که دارد همیشه حاکم بر مسلمین است، به این ترتیب که مسلمان موظف است، یا در محلی اقامت کند که بتواند معالم دین را بیاموزد، و شعائر دین را اقامه کند و به احکام دین عمل نماید، و یا اگر در سرزمینی است که نه علم به معارف دین و نه راهی برای عمل کردن به احکام دین وجود دارد، باید و الزاماً از آنجا هجرت نماید. «1»

هجرت در روایات پیامبر و اهل بیت

از رسول خدا روایت شده:

«البحر هجرتان: هجر الحاضر، و هجر البادی، فهجر البادی ان یجیب اذا دعی و یطیع اذا امر، و هجر الحاضر اعظمها بلی و افضلها اجرا:» «2»

هجرت بر دو گونه است: هجرت آبادینشین و هجرت بیابانشین، هجرت بیابانشین به این است که هر گاه فرا خوانده شود، اجابت کند، و هر گاه فرمان داده شود اطاعت نماید، و هجرت آبادینشین مشقت و زحمتش بیشتر ولی پاداشش برتر است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«افضل الاسلام ان یسلم المسلمون من لسانك و یدك، و افضل الهجر ان تهجر ماكره ربك:» «3»

برترین اسلام دین است که همه مسلمانان از زبان و دست در امان باشند، و برترین هجرت این است که از آنچه پروردگارت خوش ندارد دور شوی.

از حضرت هنگامی که پرسیدند کدام ایمان برتر است؛ فرمود هجرت.

(1) - المیزان ج 5 ص 88.

(2) - كنز العمال 46265.

(3) - كنز العمال 46265.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 54

«قیل و ما الهجر؟ قال ان تهجر السوء قیل: فای الهجر افضل قال: الجهاد:» «1»

گفتند هجرت چیست؟ فرمود: این که از گناهان و بدیها دور شوی، گفتند: نهایتاً کدام هجرت برتر است فرمود جهاد.

و نیز آن جناب فرمود:

«من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبراً من الارض استوجب الجن و کان رفیق ابراهیم و محمد:» «2»

هر کس برای حفظ دین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر گرچه به اندازه يك وجب زمین باشد بگریزد، سزاوار بهشت است و در آنجا همدم ابراهیم و محمد (ص) خواهد بود.

از حضرت باقر العلوم (ع) درباره قول خدا: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي** روایت شده که:

«لا تطيعوا اهل الفسق من الملوك، فان خفتهم ان يفتنوكم علی دینکم فان ارضی واسع وهو يقول: فیم کنتم؟ قالوا کنا مستضعفین فی الارض فقال: لم تکن ارض الله واسع فتهاجروا فیها:» «3»

از زمامداران و حکومت‌های فاسق اطاعت ننمائید، و اگر ترس داشتید که شما را از دینتان خارج کنند، بدانید که زمین من فراخ است، و اوست که به اقامتکنندگان در زمین کفر که سبب نابودی ارزشهای آنها شد میگوید: در چه وضعی بودید؟ گویند ما در زمین مستضعف بودیم، پس میفرماید: مگر زمین خدا وسعت نداشت تا در آن مهاجرت کنید.

مهاجرت به سوی رهبر الهی مسلک

(1) - کنز العمال 17.

(2) - مجمع البیان ج 3 ص 153.

(3) - تفسیر قمی ج 2 ص 151.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 55

بحار از کتاب خرائج روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: رسول خدا در برخی از سفرهایش با اصحاب میرفتند، پس روی به آنان کرد و فرمود: از این وادیها برای شما کسی نمایان میشود که سه روز است ابلیس به او دست نیافته، چون مقداری راه پیمودند ناگاه عربی ظاهر شد که بر شتری سوار بود در حالی که پوستش بر استخوانش خشکیده بود، و چشمهایش به گودی حدقه فرو رفته، و لبهایش از خوردن گیاه بیابان به سبزی میل داشت، چون به قافله مدینه رسید

درباره رسول اکرم پرسید تا خدمت آن حضرت شرفیاب شود، چون پیامبر را به او نشان دادند به حضرت عرضه داشت، مرا به اسلام هدایت کن، حضرت به او فرمود: بگو:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله»

عرب شهادتین را به زبان جاری ساخت، حضرت به او فرمود که باید به لوازم اسلام یعنی نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان ملزم شوی عرضه داشت ملزم به انجام این اعمال می‌شوم حضرت فرمودند: باید حج بیت الله را به جای آوری و زکات پردازی و غسل کنی، عرب گفت همه را عمل می‌کنم، چون قدری از این برخوردار گذشت حضرت عرب را در میان قافله خود ندید، توقف فرمود و کسی را برای تفحص از حال عرب فرستاد، جمعی برای به دست آوردن وضع عرب به عقب آمدند، دیدند دست شتر اعرابی به سوراخی فرو شده و شکسته و عرب از بالای شتر به شدت به زمین آمده و گردنش آسیب سختی دیده و از دنیا رفته است! به حضرت خبر دادند، پیامبر به محل درگذشت عرب آمد و دستور داد خیمه‌های برپا کنند، عرب را در میان خیمه غسل دادند، حضرت پس از غسل او به دست مبارکش بر بدن عرب کفن پوشانید، آنان که بیرون خیمه بودند از حضرت

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 56

حرکتی شدید شنیدند، چون از خیمه بیرون آمدند، دیدند عرق بر جبین مبارکش نشسته، به اصحاب فرمودند: این عرب از دنیا رفت در حالی که گرسنه بود و ایمان آورد، و ایمانش به گناه ظلم آلوده نشد، حور العین از محصولات و ثمرات بهشت به او دادند و هر يك به من می‌گفتند: یا رسول الله مرا به زوجیت او درآور. با توجه به ارزش چنین هجرتی است که امام صادق* می‌فرماید:

از مصادیق آیه وَ مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، کسی است که در سفر برای شناخت رهبر از دنیا برود. «1»

هجرت معنوی

در متن روایات نقل شده در باب هجرت، پاره‌های از روایات هجرت را هجرت معنوی و درونی و هجرت از پلیدی شمرده‌اند، در این زمینه کشف الاسرار میبیدی می‌گوید:

خدای جهانیان، و حافظ همگان، و دانای مهربان در این آیت نشان رحمت از خود میدهد، و لطف خویش به بندگان مینمایاند، و مؤمنان را به هجرت دعوت میکند و مهاجران را میستاید.

مهاجران سه گروهاند: گروهی بخاطر دنیا هجرت میکنند، تا تجارت در پیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، هر چند این کار در شرع مباح است ولی عاقبتش ناپیداست، که به کجا رسد و سر به چه امری باز نهد، و حاصل آن چه شود؟ که مصطفی (ص) فرمود:

«حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.»

این مهاجر پیوسته در رنج و سختی و مشقت و مضیقه است، احتمال گرفتار

(1) - اصول کافی ج 1 ص 378.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 57

شدن به دزدان بخاطر ثروتش به او می‌رود، و چه بسا طمع به مال او را از آخرت دور کند، چنان که خدای متعال میفرماید:

تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ: «1»

گروهی زاهداناند که هجرت ایشان محض آخرت است، و روش اینان بر اساس معنویت میباشد، در منازل طاعات سفر کنند. و مراحل عبادات به قدم همت پیمایند، گاه حج کنند، گاه به جهاد روند، گاه به سوی زیارت گام بردارند، گاه به نماز آیند و گاهی روزه دارند، و گاه مستغرق ذکر شوند، رسول خدا درباره اینان فرمود:

«سَيُرَوُّ سَبْقَ الْمَفْرُودِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَفْرُودُ؟ قَالَ: الْمَهْتَدُونَ الَّذِينَ يَهْتَدُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ، يَضَعُ الذِّكْرَ عَنْهُمْ أَثْقَالَهُمْ فَيَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامِ خِفَافًا.»

با مسابقه یگانه‌ها حرکت کنید، گفتند: ای رسول خدا یگانه‌ها کیانند، فرمود: راهیافتگان، آنان که به کمک یاد خدا راه یافته‌اند، یاد خدا بارهای سنگین را از دوش جان آنان به زمین گذارد، و روز قیامت سبک بار وارد شوند.

خداوند در حق ایشان فرموده:

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا. «2»

کسانی که در طلب آخرتاند و برای به دست آوردن آن بکوشند در حالی که مؤمن باشند، کوشش آنان با پاداش روبرو خواهد شد.

گروه دیگر عارفاناند که هجرت ایشان برای مولاست، وهجرتشان در نهادشان

(1) - انفال: 67.

(2) - اسرا: 19.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 58

باشد، در پردههای نفس هجرت کنند تا به قلب رسند، آنگاه در منازل قلب هجرت کنند تا به جان رسند، و آنگاه در پردههای جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند.

گفتم کجات جویم ای ماده دستان

گفتا قرارگاه من است جان دوستان

مردی به عارفی گفت چرا هجرت نکنی و به سفر بیرون نشوی تا دیگران را فائده دهی، گفت: دوستم مقیم است کنار او هستم و به دیدارش مشغول، پس راهی به پرداختن به دیگری ندارم، آن مرد گفت چون آب را کد ماند بگذرد، عارف پاسخ داد دریا باش تا هرگز نگذاری. «1»

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا.

و هنگامی که در روی زمین سفر می کنید، اگر بترسید که کافران به شما آسیب و آزار رسانند، بر شما گناهی نیست که از نمازها [ی چهار رکعتی خود، دو رکعت] بکاهید؛ زیرا کافران همواره برای شما دشمنی آشکارند.

شرح و توضیح

مسئله قصر نماز در هنگام خوف از حمله دشمن و آسیب جدی زدن به اهل ایمان مطلبی است که از صریح آیه شریفه استفاده میشود، اما این که باید در سفرهای عادی نماز را شکسته یا تمام خواند، امری است که به عهده فقه و بسته

(1) - کشف الاسرار ج 2 ص 662.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 59

به نظر مجتهدان سختکوش و واجد شرایط است، و در این زمینه لازم است مکلف به مرجع واجد شرایطی که با کمک دلایل لازم برای تقلید انتخاب نموده مراجعه کند، و از نزد خود برای این عبادت عظیم فتوا ندهد، و به طور جزم نگوید نماز شکسته مربوط به میدان جنگ و ایام درگیری با دشمن است و در غیر جنگ چنین حکمی بر مسافر جاری نیست، و از پیش خود نگوید امروز که وسایل تندرو و سریعی چون هواپیما به بازار زندگی آمده، پس کسی که در يك ساعت از تهران تا مشهد، یادر چند ساعت از شرق به غرب می رود و همان روز برمیگردد نمیتوان او را مسافر دانست پس اگر اهل نماز است نباید نمازهایش را شکسته بخواند، این فتوا دادنها بدون آگاهی از عمق آیات، و جدای از اطلاع وسیع بر فقه، خلاف عقل و مخالف با شرع است، و بهتر این است در امور تخصصی به متخصص فن مراجعه کرد، و از فتوای بدون تکیه بر علوم اسلامی و به ویژه علم فقه خودداری نمود، که با هزاران یا میلیونها نفر را به عهده گرفتن، و در قیامت در دادگاه عدل حق، از پاسخ دادن عاجز ماندن، کری عاقلانه نیست، لازم است کسانی که حتی يك روز عمر خود را هزینه فرا گرفتن فقه که دانشی بسیار گسترده، دقیق، و پیچیده است از اینگونه فتوای بیاساس و حکم دادهای بیپایه پرهیزند.

تفسیر آیه 102 - 103 - 104

وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 60

أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِيلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا.

وَ لَا تَهْنُؤْا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

و هنگامی که در [عرصه نبرد و خطر] میان آنان باشی، و برای آنان [به جماعت] اقامه نماز کنی، پس باید گروهی از رزمندگان در حالی که لازم است سلاحشان را بگیرند، همراهت به نماز ایستند، و چون سجده کردند [و رکعت دوم را بدون اتصال به جماعت به پایان بردند] باید [برای حفاظت از شما] پشت سرتان قرار گیرند. و آن گروه دیگر که [به خاطر مشغول بودن به حفاظت] نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز گزارند. و آنان باید [در حال نماز] از هوشیاری و احتیاط [نسبت به دشمن] غافل نباشند، و سلاحشان را با خود بگیرند؛ چون کافران دوست دارند شما از سلاحها و ساز و برگ جنگی خود غفلت ورزید، تا یکباره به شما هجوم کنند. و اگر از باران در زحمت و مشقت هستید، یا بیمارید، بر شما گناهی نیست که سلاحتان بر زمین گذارید، ولی باید هوشیاری و احتیاط خود را حفظ کنید؛ یقیناً خدا برای کافران عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید، خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید. و همین که [از فتنه و آشوب دشمن] مطمئن شدید، نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید. مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین و وظیفهای مقرر و لازم بر مؤمنان است.

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما [در رویارویی با

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 61

دشمن] درد و رنج می بینید، آنان نیز چون شما درد و رنج می بینند، و شما چیزی را [چون پیروزی و پاداش] از خدا امید دارید که آنان امید ندارند؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

در سور مبارکه بقره در اولین آیه مربوط به نماز و در اولین آیه مربوط به ذکر، بحث بسیار مفصلی نسبت به این دو حقیقت که دو بال پرواز به سوی معراج معنوی و نردبانی برای رسیدن به مقام قرب است مطرح شد، و در این مقام نیازی به تفصیل و توضیح نسبت به این دو حقیقت نیست، در سه آیه شریفه صورت نماز خوف، و وجوب اصل نماز در هر شرایطی بر مؤمنان و لزوم دنبال کردن دشمن تا خاموش شدن آتش فتنه مطرح است، که علت وجوب نماز در بحث از نماز، و لزوم دنبال کردن دشمن تا ریشهکن شدن فتنه نیز در آیات سوره بقره به صورتی مفصل گذشت.

در اینجا فقط به ذکر دو سه روایت در رابطه با شأن نزول این آیات و این که جامعه اسلامی هرگز نباید از هشیاری و احتیاطش نسبت به دشمن غافل شود، و از سلاح و ساز و برگ جنگی فاصله بگیرد ذکر میکنم.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش در ذیل این آیات روایت میکند: فرمان نماز خوف [نماز شکسته] وقتی نازل شد که پیامبر اسلام به قصد مکه به سوی حدیبیه حرکت کرد، چون خبر حرکت پیامبر به قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سوار فرستادند تا از حرکت رسول خدا و آمدنش به مکه جلوگیری کنند.

خالد در کوههای مسیر به معارضه با پیامبر میپرداخت، در وسط راه وقت نماز فرا رسید، بلال اذان گفت و پیامبر با مردم نماز را به جماعت خواند، خالد گفت: اگر در حال نماز به آنان حمله میکردیم مغلوب ما میشدند، زیرا اینان

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 62

نمازشان را قطع نمیکند و اینک وقت نماز دیگری میرسد که آن را بیش از نور چشم دوست دارند، چون به نماز ایستادند بر آنان یورش برده کار را یکسره میکنیم.

امین وحی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و نماز خوف را در ضمن آیه **وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ** اعلام کرد. «1»

مجمع البیان روایت میکند که ابو حمزه ثمالی در تفسیرش چنین آورده است:

پیامبر اسلام با بنی انمار جنگید، خدا آنان را شکست داد و مؤمنان از دشمن اسیر گرفتند و مالی نصیب آنان شد، پیامبر و ارتش اسلام در محلی فرود آمدند در حالی که يك دشمن به چشم آنان نمیآمد، به این خاطر اسلحههای خود را کنار گذاشتند، رسول خدا بدون اسلحه برای قضای حاجت بیرون رفت و تا جایی دور شد که روخانهای میان او و اصحاب فاصله انداخت، چون از قضای حاجت فراغت یافت رودخانه پر از آب شد و از آسمان باران میبارید، چون رودخانه میان رسول خدا و اصحابش حائل شد، و پیامبر در پناه درختی نشست، مردی به نام غورث بن حارث محاربی که از مشرکان و دشمنان اسلام بود حضرتش را تنها و بدون اسلحه دید، همراهان غورث به او گفتند غورث این محمد است که از یارانش جدا افتاده!

غورث گفت: خدا مرا بکشد اگر او را از پای دریاورم و به قتل نرسانم این بگفت و شمشیر به دست از کوه فرود آمد، پیامبر تا هنگامی که غورث، شمشیر از نیام بیرون نیاورده و بالای سر حضرت ایستاد، توجهی نداشت. که ناگهان غورث گفت: ای محمد چه کسی همانکون که در چنگال من گرفتاری تو را از

(1) - تفسیر قمی ج 1 ص.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 63

دست من نجات میدهد؟ حضرت فرمود: الله که ناگهان دشمن بدون فاصله و در يك طرف العین به روی درغلطید، پیامبر به سرعت برخاست و شمشیرش را گرفت و فرمود: غورث الآن چه کسی جلودار من است که از دست من نجات یابی؟ غورث گفت: معتقد به هیچ قدرتی در این زمینه نیستم! فرمود: شهادت به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* و بندگی و پیامبری من میدهی؟ گفت: نه ولی تعهد میکنم که هرگز با تو نجنگم، و به دشمنان یاری ندهم، پیامبر هم شمشیرش را به او برگردانید، غورث گفت: به خدا تو بهتر از منی، حضرت فرمود: من به این کاری که کردم شایستهترم، غورث به نزد یارانش بازگشت، به او گفتند: غورث ما دیدیم تو با شمشیر بالای سرش ایستادی چه چیز مانع شد که او را به قتل برسانی؟ گفت: خدا! شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم، نمیدانم چه کسی شاهنهایم را به شدت حرکت داد که به رودر افتادم و شمشیر از دستم افتاد، و محمد پیشی جست و شمشیر را گرفت چیزی نگذشت که رودخانه آرام گرفت، و رسول خدا به نزد یارانش بازگشت

و آنان را از حادثه‌های که برایش پیش آمد آگاه ساخت و آیه شریفه را از قسمت **إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ. «1»**

در هر صورت نماز از چنان ارزشی برخوردار است که حتی در میدان جنگ، و در شدت کارزار نباید نسبت به آن سستی ورزید، و در چنان موقعیت سختی اگر با رعایت شرایط لازم و با توجه به حزم و درواندیشی نسبت به دشمن و توسل به احتیاط به جماعت خوانده شود بهتر است.

کشف الاسرار میگوید: بدان که این نماز، رازی است میان بنده و خدا، که در

(1) - مجمع البیان ج 3 ص 102.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 64

این راز هم نیاز است و هم ناز، امروز نیاز است و فردا راز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران، فردا روح و ریحان، امروز کدوکار، و فردا کام و بازار، امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که حضرت رب العالمین درصدد دو جای قرآن از آن یاد کرده و آن را سیزده نام نهاده: صلا، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات و باقیات.

از رسول خدا محمد مصطفی روایت شده:

«الصلا معراج المؤمن»

و آن حضرت درباره نماز فرموده:

«الصلا مأدوب الله فی الارض»

نماز سفره پر نعمت حضرت الله در زمین است.

و علما و سلف، و راهیافتگان به وادی معرفت گفته‌اند:

الصلا عرس المريدین، و نزه العارفين، و سيل المذنبين، و بستان الزاهدين.»

نماز عروسی مریدین، و تفریح عارفین، و وسیله پاک شدن گناهکاران، و باغ و بستان زاهدان است.

و گفته‌اند: نمازگزارنده را هفت کرامت است:

هدایت، کفایت، کفّارات، رحمت، قربت، درجت و مغفرت.

اول قدم شرکت بینمازی است که رب العزه فرمود:

«ما سلککم فی سقر، قالوا لم نک من المصلين.»

و از نماز به عنوان ایمان یاد کرد»

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ، «ای: صلاتکم.»

و وعده روزی به نماز داد آنجا که فرمود:

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 65

وَ أُمِّرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ «الی قوله ... سخن نرزق.»

و عدد نمازهای واجب در شب و روز پنج آمد بر وفق اصول شرایع.

مصطفی (ص) اصول شرایع را پنج گفت:

«بنی الاسلام علی خمس»

و اصول فرایض نماز را:

«خمس صلوات فی الیوم و اللیل.»

یعنی که چون بنده این پنج نماز به شرط و در وقت خویش ادا کند رب العزه وی را ثواب جمله اصول شرایع دهد!

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، وقعود، حکمت در این مسئله آن است که جمله موجودات بر چهار شکالند: بعضی بر هیأت قائمان راستاند و آن درختاناند، برخی بر هیأت راکعان سر فرو افکندهاند و آن ستوراناند، گروهی بر هیأت ساجدان روی به خاک نهادهاند و آن حشراتاند، و طایفهای دیگر بر زمین نشستهند بر هیأت قاعدان و آن گیاه و نبات است، چنان است که رب العزه گفتی: بنده مؤمن در پیشگاه ما و در حریم خدمت ما این چهار هیأت به جای آر: قیام، رکوع، سجود، و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق یابی.

این نمازها را به دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت فرمود: چون نماز بامداد و نماز مغرب و ظهر و عصر و عشا، و این به خاطر آن است که بنده را از نظر وجودی دو بخش است: روح و دیگر تن، نماز دو رکعت یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز یکی دل، دوم عقل سیم ایمان، نماز سه رکعتی شکر این سه گوهر است، و باز ترکیب کلی آدمی از چهار طبع است: نماز چهار رکعتی شکر آن چهار طبع است، از روی اشارت می

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 66

گوید: بنده من به نماز دو رکعتی شکر تن و روح گذار، به نماز سه رکعتی شکر ایمان و عقل و دل به جای آر، و به چهار رکعتی به اندازه وسع و امکان شکر چهار رکن وجودت را ادا کن، تا معلوم گردد که مؤمن از همه موجودات مطیعتر و کار وی شریفتر، و درجه وی نزد حق رفیعتر.

و گفتهاند که: این نماز عقدی است که در آن گوهرهای رنگارنگ است، هر رنگی از تحفه عزیزی، و حال پیامبری، طهارت فعل ایوب پیامبر است.

اَرْكَضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ. «1»

وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. «2»

قیام خدمت زکریاست:

وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ. «3»

رکوع فعل داود است:

وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ. «4»

سجود حال اسماعیل است:

وَ تَلَّهَ لِلْحَبِیْنِ: «5»

تشهد فعل یونس است:

(1) - ص: 42.

(2) - صافات: 107.

(3) - آل عمران: 32.

(4) - ص: 24.

(5) - صافات: 103.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 67

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ: «1»

تسبیح فعل فرشتگان است:

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ «2»

بنده مؤمن چون دو رکعت نماز با خضوع و خشوع کند، رتالعه او را کرامت این پیامبران دهد و «برابر سعه وجودیاش» به درجات ایشان رساند.

از این لطیفتر شنو: هر عبادتی که بندگان آرند، و هر ذکری که فرشتگان کنند، جمله را چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، هم حج، هم زکات و هم روزه.

اما جهاد آن است که: همچنان که جنگجویان به جنگ کفار روند، اول صف برکشند، و زمینه جنگ فراهم آورند، و به مبارزه بشتابند، مرد دلیر جوشن در پوشه، پیشاپیش صف رود، و دشمن را به میدان دعوت نماید، و با وی به جنگ و جولان درآید، آن مرد دلاور در پیش، دیگران پشت سر او ایستاده و چشم به وی دوخته، و زبانه‌ها به تکبیر گشاده، و او با دشمن به کارزار برآمده، و در نماز جمله این معانی تعبیه شده است:

مرد مؤمن اول غسل کند، غسل زرهی است از طهارت که در میپوشد، چون وضو کند، جوشن است که درمیپندد، آنگاه در صف عبادت و طایفه حرمت بایستد، امام جماعت چون مبارزان در پیش شود و در محراب که حرگاه شیطان است، با شیطان و با نفس خویش بجنگد، دیگران چشم در وی نهاده، و دل در پیروزی او بستانند، این جهاد از آن جهاد عظیمتر و بزرگتر است، به همین سبب

(1) - صافات: 140.

(2) - غافر: 7.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 68

است که محمد مصطفی (ص) فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصر و بقی علينا الجهاد الاکبر».

و در نماز معنی زکات است: زکات پاکی مال است و نماز پاکی وجود انسان درباره پاکی اموال فرمود:

«خذ من اموالهم صدق تطهرهم و تزکیهم بها:» «1»

و درباره پاکی وجود انسان گفت:

«ان الحسنات يذهبن السيئات.» «2»

از رسول خدا روایت کرده‌اند که مردی را دید می‌گوید:

«اللهم اغفر لي و ما اراك تغفر»

خداوند مرا ببخشد و به تو نمی‌بینم که مرا ببخشد.

حضرت به او فرمود:

«ما اسوء ظنك بربك؟»

شگفتا چه سوء ظنی به پروردگارت داری؟!

گفت: یا رسول الله

«انی اذ بنت فی الجاهلی و السلام.»

من در روزگار جاهلیت و امروز که روزگار اسلام است مرتکب گناه شده‌ام.

حضرت فرمود:

«ما فی الجاهلی فقد محاه الاسلام و ما فی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس.»

آنچه در جاهلیت بود اسلام آن را محو کرد و آنچه در روزگار اسلام است نمازهای پنجگانه آن را محو میکند.

(1) - توبه: 103.

(2) - هود: 114.

در نهایت خداوند این آیه را نازل کرد:

«و اقم الصلا طر فی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السيئات.» «1»

و در نماز معنی حج است، حج احرام و احلال است و نماز را نیز تحریم و تحلیل است و در نماز معنی حج تماماً و شرف وی فراگیرتر است و الله أعلم. «2»

تفسیر آیه 105

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً:

یقیناً این کتاب را به درستی و راستی بر تو نازل کردیم؛ تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و حمایتگر خائنان مباش.

شرح و توضیح

آیه شریفه دربردارنده سه حقیقت بسیار مهم است:

1- نزول قرآن مجید بر پای حق. 2- داوری و قضاوت بر اساس آموزشهای آسمانی. 3- پرهیز جدی از حمایت خائنان.

نزول قرآن بر پایه حق

گرچه در آیه دوم سور مبارکه بقره، و دیگر آیات آن سوره در رابطه با قرآن و وحی بودن و حق بودن و هدایتگری این مجموعه بینظیر بحث مفصل و

(1) - هود: 114.

(2) - کشف الاسرار ج 2 مبدی 675.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 70

مشروحی به میان آمد، ولی چون قرآن مجید از نظر حاوی بودن به حقایق همچون دریائی یاست که ساحل ندارد، و هر لحظه میتوان گوه‌رهای ناب و تازه از این دریا استخراج کرد، و این کار تا قیامت پایان ندارد، لذا در این بخش به واقعیاتی دیگر دربار این کتاب اشاره میکنم.

این مأد به الهی به توسط امین وحی از صقع علم الهی، به قلب محمد مصطفی که از نظر ظرفیت وسعت و گنجایش بیش از فضای هستی داشت با همه معانی و مفاهیم، و اسرار و اشارات و لطائف و حقایق و رمز رموزش نازل شد، در حالی که رسول بزرگ اسلام در حال تلقی قرآن آراسته به مقام عصمت و بصیرت و نورانیت ویژه بود، و با کمال ایمان به آن و این که این حقایق وحی است، و واسطه میان او و تجلی قرآن به قلبش امین وحی و فرشته مقرب الهی جبرئیل است آن را دریافت نمود، و برای نجات انسان از چاه ضلالت و گمراهی و جاهلیت و پستی به وسیله آیات قرآن و علوم نورانی آن قیام کرد، و تحولی شگرف در جان و عقل و قلب انسان ایجاد نمود، و اساس تمدن عظیمی را بر اساس قرآن و ایمان به حق، و توجه به آبادی دنیا و آخرت بنا نهاد، که اگر پس از مرگ او مردم در حریم اطاعت جانشین و خلیفه بلافصل او امیرمؤمنان علی بن ابیطالب به کرنش مینشستند، و از چشمه‌های حیاتبخش علوم او بهره میگرفتند، راه فساد عقلی و عملی، به روی جامعه انسانی تا قیامت مسدود میشد، و میدانی برای جولان شیاطین طرد شده از رحمت حق، و لعنت شده در قرآن و در زبان پیامبر به ویژه بازیگران سقیفه که خشتی را در برابر ساختمان راستین اسلام کج نهادند، و بر پایه آن بنای حکومت عربی را به جای حکومت عدل اسلامی بنا کردند، و با سیطره بر قرار کردن بر همه شئون مردم، و زمینسازی

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 71

برای حکومت امویان و عباسیان مشرک، خاوها و موانع سنگینی بر سر راه اسلام راستین و فرهنگ ناب محمدی قرار دادند، و اسلامی شیطان ساخته بر اکثریت مردم تحمیل نموده، و از آن روز تا به امروز که سال 1389 شمسی است به میلیاردها نفر به وسیله عالمان درباری و وعاظ السلاطین اسلام شیطانی را به عنوان اسلام ناب تحمیل کرده، و قرن به قرن اکثریت را در برابر آراستگان به اسلام ناب قرار داده و پیروان قرآن و رسول الله و مکتب اهل بیت را در همه زمینه‌ها دچار مضیقه نموده، و در راه زندان و تبعید و کشتار دسته‌جمعی انداخته، و به این برنامه‌های ظالمانه قانع نگشته حکم کفر و ارتداد و واجب القتل بودن وابستگان به اهل بیت را صادر کرده و صادر میکنند، و باعث شدند که اختلاف سنگینی میان امت پدیدار شد و جامعه اسلامی به فرقه‌های گوناگون تقسیم و هر فرقه برابر فرقه دیگر موضع خصمانه گرفت و

میگیرد. و از این طریق راه قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی و به ویژه فرهنگی را به روی یهود عنود، و نصرانیت بیرحم استعمارگر را باز کرده، و جهان را غرق فساد و ظلم نمودند، و تا توانستند در امر نبوت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت دروغهای عجیب و غریب، و تهمت‌های ناروا ساخته، تا عظمت پیامبر را در خصوص تلقی وحی، و در زمینه‌رو حیات آن حضرت بشکنند، و از او فردی عادی، خطاکار، مایل به گناه، گناهکار بسازند، و حتی حاکمان مدرسه سقیفه را از او بالاتر و برتر و عاقلتر و فهمیده‌تر بنمایانند، و با ساختن هزاران روایت دروغ با پول بنیامیه و بنیعباس و اشاعه آن به وسیله عالمنمایان دنیاپرست اسلامی شیطانی و مکتبی انحرافی را به عنوان راه حق، و طریق درست به مردم قرون پس از مرگ پیامبر تا به امروز باور دهند، و با این فتنه بزرگ حرکت اسلام ارائه شده حق، و چرخ هدایت، و جلوی

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 72

ساختن بنای تمدن را براساس توحید و ایمان به قیامت و عدالت و انصاف گرفتند، و کاری کردند که اکثر مردم این امور را به عنوان فتنه و آثار شوم آن را باور نکنند و این اسلام دست ساخته، و فرهنگ اموی و عباسی را به عنوان اسلام ارائه شده از جانب حق باور کنند و پیروان اهل بیت را که آراسته به همان اسلام خداوند هستند گمراه و بیراه خارج از دین بدانند، اهل بیتی که مصداق آیات مباحله، مودت و تطهیر هستند، و آنچه از علم و دانش و بصیرت داشتند از پیامبر به ارث بردند، و رسول خدا تمسک به قرآن و آنان را تنها راه نجات بشر تا قیامت، و مصون ماندن او از گمراهی و ضلالت اعلام نمودند.

برای این که بدانید در مکتب خلفا و مدرسه سقیفه بر اسلام راستین چه گذشت آن مکتب و مدرسه در رابط وحی و پیامبر و نیز گوشه‌های از دیدگان اهل بیت و پیروان آنان به نحو اجمال اشاره میکنم و از حضرت حق ثبات قدم پیروان اهل بیت و هدایت دیگران را به صراط مستقیم درخواست مینمایم.

حمله ناجوانمردانه به حریم وحی و نبوت

بررسی روایاتی که در کتابهای مورد توجه مدرسه سقیفه و مکتب خلفا نقل شده، و در آن روایات حریم قدس وحی [و گیرنده وحی] مورد هجوم قرار گرفته است مسئله‌ای ضروری و بسیار لازم به نظر میرسد.

چه نیکوست که در این زمینه قلم را به دست یکی از متخصصترین حدیث‌شناسان، و کاشف رجال ساختگی به دست سیف بن عمر تمیمی، و برملاکننده اکاذیب تاریخی، و جنایات حقوق‌گیران مکتب خلفا در تدوین کتب حدیث و تاریخ،

جهادگر فرهنگی کم نظیر علامه سید مرتضی عسگری رضوان الله تعالى علیه که بارها خداوند مهربان توفیق زیارت او و شنیدن مطالب مستدل و

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 73

استوارش را به من عنایت فرمود بدهم، تا خوانندگان بزرگوار به این حقیقت واقف و آگاه شوند که چه ظلمی و چه ستم مضاعفی بر اسلام و پیروان اهل بیت، و جامعه انسانی تا روز برپا شدن قیامت رفته است، و کار را به کجا رسانیدند که امیر مؤمنان که خود در معرض تیرهای سه شعبه مسموم مکتب مقابلش قرار داشت، و همه حقوق او از جانب مدرسه سقیفه پایمال شد، و شاهد سیاهترین روزگار برای دین خدا بود در عهدنامه‌های که برای مالک اشتر نوشت و همه کتابهای مربوطه نقل کرده‌اند اعلام داشت:

«فان هذا الذین قد کان اسیراً فی یدی الاشرار، يعمل فیه با سهوی، و تطلب به الدنیا:» «1»

یقیناً این دین [که وسیله کمال انسان در همه شئون، و نجات بخش او از مشکلات، و عامل خیر دنیا و آخرت بنیادم است] محققاً اسیر دست اشرار شد.

در حوزه آن بر اساس خواسته‌های نامشروع عمل کردند، و به وسیله آن ریاست و ثروت و مال و منال طلبیدند!

در بررسی روایاتی که در رابطها وحی و پیامبر اسلام در مدرسه سقیفه و خلفا نقل شده میباید که «مصیبت به اسلام به بالاترین مرحله خود میرسد، و دشمنان شناخته شده یا ناشناس اسلام، به درونیتین نقاط حرم اسلام پای تجاوز مینهند، و خطری واقعی همه چیز اسلام را مورد تهدید قرار میدهد!

روایات مربوط به این مسئله به چهار یا پنج شکل آمده است، مهمترین آنها دو روایت است که یکی از ام المؤمنین عایشه، و دیگری از عبید بن عمیر لیشی

(1) - نهج البلاغه نامه 53 معروف به عهدنامه مالک اشتر.

نقل میشود، در میان این دو روایت که با تفصیل بیشتری سخن میگویند، معتبرترین روایت را از امل المؤمنین عایشه نقل کردهاند، این روایت در چند جای از صحیح بخاری «دقت کنید صحیح بخاری یعنی کتابی که تمام روایاتش صحیح و هموزن حق است» و صحیح مسلم و چهار نقطه از مسند احمد بن حنبل و در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و تاریخ الاسلام ذهبی و در امتاع الاسماع مقریزی، و عیون الاثر ابن سید الناس، و طبقات الکبری نوشته ابن سعد و تفسیر طبری و ابن کثیر و قرطبی و حتی در تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب «که از روشنفکران مذهبی کشور مصر است» وجود دارد.

در روایت منقول از عایشه حوادث اولین وحی چنین به تصویر کشیده شده است:

1- در ابتدا وحی به صورت رؤیاهای صادقه برای آن حضرت پدیدار میشد، این رؤیایها مانند سپید دمان روشن بود، بعدها علاقه به تنهایی و عزلت و خلوتگزینی در ایشان پدیدار گردید، او شبهای متعدد در غار حرا به عبادت میپرداخت، و هرچند يك بار به خانه و خانواده میآمد تا زاد و توشه خلوت خویش را تهیه کند، و پس از تهیه وسائل زندگی، دیگر بار به غار باز میگشت، آن حضرت به این ترتیب زندگی میکرد تا آن روز ناگهان با حق برخورد کرد، جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمد تو رسول خدائی پیامبر گفت: من ایستاده بودم و به زانو درآمدم.

این دیدار در همین جا پایان یافت، و بعد در حالی که تمام بدنم به لرزه افتاده بود حرکت کرده، و در خانه نزد خدیجه رفتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، و مدتی گذشت تا ترس و اضطراب این برخورد ناگهانی برطرف

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 75

شد، در این هنگام بار دیگر جبرئیل بر من پدیدار گشت و گفت: ای محمد تو رسول خدائی.

در آن لحظات تصمیم قطعی گرفته بودم که خویشتن را از يك بلندی کوهستانی به زیر افکنم!!

درست هنگامی که چنین قصدی داشتم جبرئیل برای بار سوم بر من پدیدار شد و گفت: ای محمد من جبرئیل هستم و تو رسول خدائی آنگاه گفت: بخوان، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، آن قدر فشار سخت بود که نزدیک میشد از پای درآیم، سپس گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ:

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده

من خواندم، با تمام شدن این دیدار نزد خدیجه آمدم و گفتم: سخت بر خویشان ترسان هستم سپس حوادث اتفاق افتاده را برای او بازگو کردم.

خدیجه گفت: بشارت باد تو را، به خدای سوگند خداوند تو را پست نخواهد کرد، تو صله رحم میکنی، و راستگو هستی. امانتدار میباشی، بار رنج مردم را به دوش میکشی، و یاور ایشان هستی، پس از آن مرا نزد ورق نوفل برده به او گفت: گوش به سخنان پسر برادرت بده ورقه از من پرسید داستان چیست؟ و من آنچه اتفاق افتاده بود بازگفتم، ورقه گفت: این ناموسی است که بر موسی بن عمران نازل میشده ای کاش من میتوانستم در این نهضت (که به دست تو بنیاد میشود) دارای سهمی باشم. «1»

(1) - طبری ج 2 ص 299 - 298 - صحیح بخاری ج 1 ص 7 باب برد الوحی، الطبقات ج 1 ص 195 - 194.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 76

2- روایت تاریخی دوم از مردی به نام عبدالله من شداد نقل شده و در آن علت ترس پیامبر که در روایت گذشته به آن اشاره شد روشن میگردد، در این روایت آمده است: پیامبر پس از اولین وحی که در غارحرا بر او نازل شد به نزد خدیجه بازگشت، در خانه به خدیجه گفت:

«یا خدیجه ما ارنی الا قد عرض لی:» «1»

ای خدیجه من فکر میکنم که در اثر تماس با جنیان به دیوانگی (و اختلال روانی) دچار شدهام!!

خدیجه پاسخ میدهد: نه هرگز، به خدا سوگند هیچگاه پروردگارت با تو چنین رفتار نمیکند. «2»

3- در مفصلترین روایتی که در این زمینه هست، حوادثی که در نخستین وحی بر پیامبر اکرم گذاشته است چنین توصیف میشود: راوی عبید بن عمیر لیشی است میگوید:

داستان وحی با نزول جبرئیل بر پیامبر آغاز میشود، پیامبر هر سال يك ماه برای عبادت درحراء مجاورت اختیار میکرد، و این عادت در میان قریش وجود داشت که هر سال به چین عبادتی میپرداختند، پیامبر هر ساله در این ماه خاص به عبادت مشغول میشد، و اگر فقری به نزدش میآمد او را اسیر میکرد.

آنگاه که يك ماه پایان مییافت، و دوران عبادت در آن تمام میشد پیامبر به مکه بازمیگشت، و در ابتدای ورود به مکه به مسجد الحرام میرفت، هفت بار یا بیشتر طواف میکرد، سپس به سوی خانه روانه میشد. روزگار چنین میگذشت تا آن سال که خداوند اراده فرمود که او را مورد کرامت قرار داده و لباس

(1) - عرض لی: اصابنی مس من الجن ابن اثیر النهای ج 3 ص 83.

(2) - طبری ج 2 ص 300 - 299.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 77

رسالت بر وی پوشاند، و به این وسیله بندگان خود را مورد رحمت قرار دهد.

این حادثه در ماه رمضان اتفاق افتاد، پیامبر همانطور که معمولش بود، برای مجاورت و عبادت به حرا رفته بود، و همراه وی خانواده‌اش نیز حضور داشتند، آن شب که خداوند اراده داشت او را مورد اکرام خویش قرار دهد و به رسالت برگزیند جبرئیل به نزد او آمد، پیامبر گفت: او به نزد من آمد و پردهای از دیبا که در آن نوشته‌های وجود داشت به همراه آورده بود.

من در آن لحظه به خواب بودم، به من گفت: بخوان گفتم: نمیتوانم بخوانم، او مرا گرفت و سخت فشار داد، تا آنجا که احساس مرگ کردم، آنگاه رهایم ساخت پس از آن گفت: بخوان گفتم: چه بخوانم، و این سخن را به خاطر آن گفتم که دیگر بار گرفتار فشار شدید و مرگاور نشوم، گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ... (2) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (5)

من خواندم او رفت، از خواب برخاستم، گویی آنچه خوانده بودم در قلبم نقش بسته است.

پیامبر گفت: من هیچ کس از مخلوقات خدا را، چون شاعران و دیوانگان دشمن نمیداشتم تا آنجا که نمیتوانستم به چنین کسانی نظر کنم، پیامبر گفت: من در دل با خود گفتم این بدبخت (یعنی خودم) یا شاعر شده یا مجنون؟ اما قریش هرگز چنین صحبت‌هایی را نشنود که بازگو کنند، نهایتاً به بالای بلندی کوهی خواهم رفت و از آنجا خویش را به زیر میافکنم، و خود را میکشم تا راحت شوم؟!

از غار حرا بیرون آمدم و درصدد خودکشی یا میان راه کوهستانی پائین رفتم،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 78

صدائی از آسمان توجهم را جلب کرد، شنیدم میگفت: ای محمد تو رسول خدائی و من جبرئیل‌ام، پیامبر گفت سر به آسمان برداشتم، جبرئیل را به صورت مردی که در افق دو آسمان ایستاده مشاهده کردم، ایستادم تا او را بنگرم روی این حساب از قصد خودکشی باز ماندم، نه قدمی به پیش مینهادم و نه به پس و به هرسوی آسمان مینگریستم او را همچنان که در ابتدا دیده بودم مشاهده می کردم ... او رفت و من به نزد خانواده‌ام بازگشتم و به نزد خدیجه رفتم به روی ران او نشستم و او را به خود فشردم!!

خدیجه گفت: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ به خدای سوگند فرستادگان من به دنبال شما سراسر مکه را درنوردیدند پیامبر گفت به او گفتم: این بیچاره (اشاره به خودم) یا شاعر شده است یا دیوانه و جنزده!!

گفت: ای ابوالقاسم تو را از چنین چیزهایی به خدا پناه میدهم، خداوند برای تو چنین سرنوشت‌هایی مقرر نخواهد کرد، با آنچه من در تو از راستگفتاری، و امانتداری، و حسن اخلاق، و صله رحم میشناسم چرا چنین سخن میگوئی، ای پسر عمو شاید چیزی مشاهده کرده‌ای؟ گفتم: آری و آنگاه حوادث را برایش بازگو کردم.

خدیجه پاسخ داد: بشارت باد تو را ای پسر عمو، بر این راه پایدار باش، سوگند به آن کسی که جان من به دست قدرت اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

سپس برخاست و لباس به تن آراست و به نزد ورق بن نوفل رفت که پسر عمویش محسوب میشد، ورق نصرانی بود و اهل دانش و آشنای با تورات و انجیل، خدیجه هر چه از من شنیده بود به او خبر داد.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 79

ورقه در حالی که سخت هیجانزده بود گفت: قدوس است، قدوس است، سوگند به آن کس که جان ورقه در دست قدرت اوست، ای خدیجه اگر راست بگوئی ناموس اکبر (جبرئیل) به نزد او آمده، همان کسی که به نزد موسی میآمده است، من فکر میکنم که او پیامبر این امت است، به او پیام مرا برسان و بگو باید در راهش استوار بماند.

خدیجه به خانه میآید و به پیامبر سخنان ورق بن نوفل را میگوید، و به این ترتیب فشار فکری پیامبر برطرف میشود، و دغدغه خاطرش از شاعر یا مجنون شدن پایان میپذیرد.

در ملاقاتی که چند روز بعد میان پیامبر و ورق در مسجد الحرام اتفاق میافتد، ورقه از حالات پیامبر سؤال میکند، و خصوصیات حوادث اتفاق افتاده را طالب میگردد، پیامبر راکرم آنها را بازگو میکند، ورقه میگوید: سوگند به آن کس که جانم به دست اوست تو پیامبر این امت هستی، و ناموس اکبر به نزد تو آمده، همانگونه که به نزد موسی نیز میآمده است، تو را حتما تکذیب خواهند کرد، تو را آزار خواهند داد و تو را از شهر و زادگاهت بیرون مینمایند، و با تو به نبرد برخوانند خواست، اگر من آن روز را درك کنم تو را چنان نصرت و یاری نمایم که خدا را راضی کند، آنگاه خم شد و پیشانی پیامبر را بوسید، پیامبر در حالی که رنجهایش تسکین یافته بود با حالت ثبات و اطمینان بیشتری به خانه بازگشت.

«1»

4- در يك روايت ديگر كه آن را عكرمه از عبدالله بن عباس منقل میکند،

(1) - طبری ج 2 ص 208 - 206 چاپ اول مصر و ج 2 ص 302 - 300 چاپ دار المعارف سیره ابن هشام ج 1 ص 239 - 236 چاپ مصر 1375 - الاكتفاء ج 1 ص 266 - 263.

تفسير حکيم، ج 9، ص: 80

حادثه چنین توصیف شده است:

روزی پیامبر در حالی که در سرزمین اجیاد نزدیک صفا به سر میرد، ناگاه فرشتهای را دیدار کرد که در افق دوردست آسمان، در حالی که يك پای خود بر پای دیگر نهاد ظاهر شده است و فریاد برمیآورد که: ای محمد من جبرئیل ام، ای محمد من جبرئیل ام.

پیامبر از این برخورد و دیدار ناگهانی به هراس دچار شده، او هر بار سر را به زمین میانداخت، چون بار دیگر به آسمان مینگریست، فرشته را همچنان در افق مشاهده میکرد، بنابراین بر جای خود نماند، و با سرعت به خانه نزد همسرش خدیجه بازگشت، و برای او خبر حادثه را بازگفت، و اظهار داشت ای خدیجه من چیزی را مانند این بتهام، و کسی را مانند این کاهنان دشمن نمیدارم، ولی اکنون میترسم که خود کاهن شده باشم.

خدیجه پاسخ داد نه، چنین نیست، این سخنان را نگو خداوند هرگز با تو اینگونه رفتار نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم میکنی و «1»

5- در روایت عرو بن زبیر کلمات پیامبر چنین نقل شده است که: ای خدیجه من نوری میبینم اینکه هراسانم که نکند کاهن شده باشم!!.. «2»

6- روایت دیگری که به وسیله عکرمه از ابن عباس نقل شده، سخنان پیامبر را چنین بازگو میکند: ای خدیجه من صدائی میشنوم، و نوری میبینم، میترسم که دیوانه شده باشم!! «3»

(1) - الطبقات الكبرى ج 2 ص 195- 194 چاپ بیروت 1376.

(2) - الطبقات الكبرى ج 2 ص 195.

(3) - الطبقات الكبرى ج 2 ص 195.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 81

ارزیابی روایات

روایاتی که همه از کتب اهل سنت، کتابهای مورد توجهشان و برخی به عنوان منبع صحیح نقل شد از جهات گوناگون قابل بررسی است، و با بررسی کافی، ضعف و اشکال در سند، و دروغ و جعل موجود در متن آنها به صورت بسیار روشنی دیده میشود.

ما با هر يك از جهات نامبرده، آنها را مورد نقد و دقت قرار میدهیم، و نشانه جعلی و دروغپردازی را در آنها باز خواهیم شناخت.

بررسی هر يك از سند و متن، مقداری از عوامل ضعف و بیارزش روایات مزبور را نشان میدهد.

بررسی سند

در روایات گذشته پنج راوی وجود دارند که سند این روایتها به آنان منتهی میشود، و یا حداقل به ایشان منسوب گشته است، به عبارت دیگر سلسله و زنجیر راویان هستند اینان عبارتند از: ام المؤمنین عایشه، عبدالله بن شداد، عبید بن عمیر، عبدالله بن عباس و بالاخره عرو بن زبیر. تاریخ گواهی میدهد که هیچکدام از این افراد در عصر حادثه حضور ندارند، زیرا اصولاً در آن زمان هنوز متولد نشده بودند چه آن که:

- 1- تولد عایشه در سال چهارم یا پنجم یا ششم بعد از بعثت است. «1»
- 2- عبد الله بن شداد لثی از صحابه پیامبر شمرده نمیشود، و از تابعین یعنی از نسل پس از صحابه حساب میگردد، او در زمان پیامبر به دنیا آمد ولی به علت خردسالی صحبت پیامبر را درك نکرده است، او در سال 81 هجری در کوفه به

(1) - اسد الغابه ج 7 ص 189 چاپ جدید مصر کتاب الشعب.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 82

قتل رسیده است. «1»

- 3- عبید بن عمیر هم در اواخر زندگی رسول اکرم متولد شده، لذا چون عبدالله بن شداد او را در شمار صحابه آن حضرت نمیآورند. «2»

- 4- عبدالله بن عباس در سال دهم پس از بعثت یا سه سال پیش از هجرت تولد یافته است. «3»

اضافه این که ناقل از ابن عباس عکرمه است که به شهادت رجالشناسان مردی است دروغپرداز و ساخته‌های دروغین خود را به ابن عباس نسبت میداده است. «4»

5- عرو بن زبیر در زمان حکومت عمر تولد یافته و از تابعین طبقه دوم محسوب میشود. «5»

بنابراین اولین ناقلین حادثه، هیچیک در عصر وقوع آن حضور نداشتند، و ما میدانیم که يك حادثه را جز با حضور در آن و یا شنیدن از حاضران و شاهدان عینی آن نمیتوان نقل کرد.

در تمام روایات یاد شده ناقل، حادثه را بدون واسطه نقل کرده، و در این میان تنها عبید بن عمیر است که از شخص پیامبر روایت مینماید و او هم آن حضرت را به طور کلی زیارت و دیدار نکرده است، زیرا دیدیم که وی در اواخر عمر حضرتش متولد شده و به همین جهت رجالشناسان او را از صحابیان نشمرده و از تابعین محسوب میدارند، لذا چنین نقلی هم از اعتبار تاریخی و حدیثی خالی

(1) - تقریب التهذیب ج 1 ص 422 چاپ مدینه.

(2) - تقریب التهذیب ج 1 ص 544.

(3) - اسد الغابه ج 3 ص 291.

(4) - میزان الاعتدال ج 3 ص 94.

(5) - تقریب التهذیب ج 2 ص 19.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 83

میباشد، البته در اینجا

به بررسی شخصیت این راویان و حدود صداقتشان پرداختیم و از آن صرفنظر نمودیم که این کار خود بخشی مفصل احتیاج داشت.

قضاوت قاطع قرآن کریم

قضاوت قرآن در مورد متن و مفهوم روایات مورد بحث، قاطعیت تمام دارد، چنان که ما با صرفنظر از بیارزشی سند این روایات، کاملاً میتوانیم با تکیه بر قرآن آنها را نقد کنیم.

با دقت و تتبع در کتاب آسمانی اسلام، این مسئله با روشنی روی مینماید که نبوت رسول اکرم یک حادثه غیر مترقبه و ناشناخته نبوده است، بلکه در ابعاد گوناگون مطرح گشته و به صور مختلفی عرضه شده است.

اعتقاد به وجود پیامبری او از تمام پیامبران به عنوان یک «میشاق» مؤکد خواسته شده، و عهد و پیمان برای نصرت و یاری او گرفته شده است، پیامبران بزرگ وجود و ظهور و بعثت او را بشارت داده‌اند.

آن حضرت و بعضی از یاران او در تورات و انجیل نام و نشان داشته‌اند.

اهل کتاب آن حضرت را کاملاً میشناخته و با علم و آگاهی کامل به خصائص و صفات و نام و نشان وی را پذیرفته یا احياناً (به خاطر کبر و حسد و ریاست‌طلبی و دنیاخواهی) انکار کرده‌اند.

اینگونه آیات را با بحث مختصری در پیرامون هر یک در سطور بعد میبینیم:

1- وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 84

وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. «1»

و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

در اعتقاد (ما پیروان اهل بیت) پیامبران صد و بیست و چهار هزار تن هستند، و از میان ایشان سیصد و اندی به رسالت و پیامرسانی نیز برگزیده شده‌اند. «2»

یعنی همه این گروه با غیب هستی مربوط هستند، ولی تنها پیامآوران و صاحبان رسالت مأمورند، آگاهی خود را از جهان غیب به مردم برسانند.

در آیه شریفه صحبت از میثاق و عهدی است که از همه انبیا یعنی مجموعه گروه صد و بیست و چهار هزار تنی ایشان گرفته شده تا نسبت به رسولانی که بعد میآیند، و تصدیقکننده حقایقی که به همراه شماست هستند باید دو وظیفه را پاس بدارید:

الف - به ایشان حتما ایمان بیاورید: **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ**

ب - و ایشان را یاری کنید: **لَتَنْصُرُنَّهُ**

در تفسیر این آیه دو نظریه وجود دارد، یک نظریه بر اساس روایات معتبری است که در دو مکتب (تشیع) امامت و (تسنن) خلافت وجود دارند.

(1) - آل عمران: 81.

(2) - خصال صدوق 604، اختصاص مفید 264، بحار 11 ص 32 - 30.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 85

این روایات به وضوح و صراحت نشان میدهند که این میثاق از همه پیامبران، از حضرت آدم تا آخرین ایشان عیسی بن مریم (ع) گرفته شده است که به پیامبر خاتم حضرت محمد (ص) ایمان بیاورند، و در صورتی که روزگار آن حضرت را درک کردند یاریاش دهند، و سپس فرمان داده شده که از قوم خود نیز بر این مسئله عهد و پیمان بگیرند.

از امیرمؤمنان علی (ع) نقل میکنند که فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد - آدم و بعد از او - مگر این که از او عهد و پیمان گرفت که اگر در زمان پیامبر اسلام زنده بود و آن حضرت برانگیخته شد حتماً به او ایمان بیاورند و یاریاش کنند، و به ایشان دستور داده شد که از قومشان چنین عهد و میثاقی بگیرند. «1»

چنین آمده: خداوند از پیامبران (ع) میثاق گرفت که بعثت پیامبر خاتم و رفعت مقام او را به امتهای خود خبر و بشارت دهند، و به ایشان فرمان دهند که در صورت همزمان شدن با آن جناب، حضرتش را تصدیق نمایند. «2»

2- وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ.

به یاد آرید آن زمان را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من پیامآور

(1) - تفسیر طبری ج 3 ص 236 - تفسیر ابن کثیر ج اول ص 378، تفسیر فخر رازی ج 8 ص 115.

(2) - تفسیر تبیان ج 2 ص 513 مجمع البیان ج 2 ص 468، صافی ج 1 ص 274.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 86

خداوند به سوی شما هستم، و تصدیقکننده توراتی که پیش من نازل شده، و درباره پیامبری که پس از من میآید و نامش احمد است بشارت میدهم، ولی هنگامی که پیامبر اسلام نشانهها و دلایل [اثباتکننده نبوتش را] برای آنان آورد گفتند: اینها سحر و جادویی آشکار است.

پیامی که در این آیه هست در کمال صراحت میباشد، آیه با روشنی اعلام میدارد که پیامبر اسلام با نام خاص خویش در عصر بعثت عیسوی مطرح شده، و حضرت مسیح در بخشی از پیام خویش وجود و رسالت ایشان را بشارت دادهاند.

این که فکر شود چنین سخنی ادعائی بیش نمیشود به هیچ وجه صحیح نخواهد بود، زیرا میدانیم قرآن کریم در محیطی پر از کینه و دشمنی نازل شده، و دشمنان اسلام که تا پای جان برای مبارزه با آن کوشیدهاند در برابر چنین ادعائی - اگر دروغ

بود- يك لحظه آرام نمیشستند. آنان که هزاران تن سپاهی و جنگجو در برابر پیروان قرآن بسیج میکردند میتوانستند با استفاده از يك اشتباه و يك ادعای واهی بیهیچ زحمت اسلام را در نطفه خفه کنند.

سخنان گذشته همه بر فرض این بود، که بشارتهای مزبور در اناجیل موجود عصر ما نباشد، ولی خوشبختانه ترجمهها و چاپهای قدیمیتر انجیل نمونههایی از این بشارت به دست میدهد، مثلاً در ترجمه فارسی انجیل یوحنا به قلم کشیش ف لامنه فرانسوی و در ترجمه عربی همین کتاب به قلم را بنسن کشیش انگلیسی در فصل چهاردهم آیات 16 و 17 و 25 و 26 و در فصل پانزدهم آیه 26 و در فصل شانزدهم آیات 7 و 12 و 13 و 14 از «فارقلیط» که همان پریکلیتوس یونانی و احمد عربی است نام رده شده، و توصیفات و خصائص

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 87

ایشان ذکر شده است. «1»

3- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ ... «2»

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

در این آیه شریفه اضافه بر آنچه آیه گذشته اظهار میداشت، سخن از این حقیقت به میان میآید که تنها انجیل نام و نشان پیامبر اسلام را دارد، بلکه تورات هم از این خورشید پرفروغ هدایت نام میبرد، و در سطور گذشته دانستیم، که در آن محیط پر از دشمنی و با وجود دانشمندان یهود در جامعه عربی، امکان چنین ادعائی به دروغ به هیچ وجه وجود نداشته است، و افزون بر این دلیل باز باید خوشبختانه بگوئیم در پاره‌های از نسخه‌های قدیمی تورات به آیه‌های برخورد میکنیم که نشانیهای صریحی از پیامآور اسلام را در خود دارد.

در باب سی و سوم از سفر تثئیه در آیات 1 و 2 و 3 میخوانیم:

«و این است دعای خیر که موسی مرد خدا قبل از مردن بر بنی اسرائیل خواند و گفت: که خداوند از سینا برآمد و از سعیر نمودار گشت و از کوه فاران

(1) - انجیل ترجمه ف لامنه چاپ پاریس موجود در کتابخانه مجلس شورای قدیم به شماره 1763.

(2) - اعراف: 157.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 88

نورافشان شد، و با ده هزار مقربان ورود نمود، و از دست راستش شریعتی آتشین برایشان رسید، بلکه قبائل را دوست داشت، و همه مقدساتش در قبضه تو هستند. «1»

در این آیات سخن از سه نقطه به میان آمده: سینا، سعیر، فاران.

«سینا» بر اساس متون رسمی یهودی و مسیحی مکانی است که خداوند شریعت و قوانین و فرامین خود را به حضرت موسی نازل فرموده است، در سفر لاویان از تورات باب هفتم آیات 37 و 38 میخوانیم:

این است قانون قربانی سوختنی و ... که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود.

و نیز در همین سفر باب بیست و پنجم آیه اول میخوانیم: «و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده گفت.»

سفر خروج یعنی سومین کتاب از اسفار خمه تورات داستان رفتن موسی به کوه سینا و میقات او را با خداوند چنین بیان میکند: و چون موسی بر فراز کوه برآمد ابر کوه را گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا داد ... و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند. «2»

محققین مذهبی مسیحی سینا را چنین توصیف میکنند:

کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و حضرت اقدس الهی از بالای

(1) - تورات ترجمه کشیس رابنسن از اصل عبرانی چاپ چاپخانه ریچارد واطس در لندن سال 1839 میلادی.

(2) - سفر خروج باب 24 آیات 15 و 18.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 89

آن شریعت خود را به قوم اسرائیل عطا فرمود. «1»

«سعیر» یا ساعیر سرزمینی است کوهستانی در جنوب فلسطین که ادوم یا ادومیه هم گفته میشود، به عقیده جغرافیویسان در این کوهها اولین بار انجیل بر حضرت عیسی بن مریم نازل شده است. «2»

«فاران» دربار این کلمه در کتب رسمی مسیحی توضیح قطعی و نهائی وجود ندارد، مثلاً میگویند: کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلی کرد، و آنگاه این عبارت را اضافه میکنند: و رأی معتبر آن است که کوه فاران جزء جنوبی کوههایی است در شمال شرقی دشت، که بنی اسرائیل در آن گردش میکردند. «3»

ولی نشانهایی وجود دارد و قرائنی در دست است که محل فاران را به خوبی نشان میدهد، مثلاً در سفر تکوین فصل بیست و یکم میخوانیم: و ابراهیم در صبحدم ... نان و مطهره آب را گرفته و به هاجر داده به دوشش گذاشت و هم پسرش را به او داده او را روانه نمود ... و آبی که در مطهره بود تمام شد، و پسر را زیر بوتهای از بوتها گذاشت و روانه شده در برابرش به مسافت یک تیر پرتاب نشست و گفت: که مرگ پسر را نبینم و در برابرش نشسته و آواز خود را بلند کرده گریست، و خدا آواز پسر را شنید و فرشته خدا هاجر را از آسمان آواز داده به او گفت که ای هاجر تو را چه واقع شده مترس زیرا که خداوند آواز پسر را در جای بودنش شنیده است، برخیز و پسر را بردار

(1) - قاموس کتاب مقدس ماده سینا ص 498 جلد اول دکتر جمیز هاکس.

(2) - معجم البلدان ماده ساعیر ج 3 ص 171 و ماده فاران ج 4 ص 225 و قاموس کتاب مقدس ماده ادومیه 30-27.

(3) - قاموس کتاب مقدس 642.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 90

و به دست او را بگیر، زیرا که او را امت عظیمی خواهم کرد، و خدا چشمان او را گشاده کرد، و چاه آبی دید و روانه شده مطهره را از آب پر کرد و به پسر نوشانید و خدا با پسر بود که نشو و نما کرد و در بیابان ساکن شده تیرانداز گردید و در بیابان باران ساکن شد.

اینجا صحبت از اسماعیل و هاجر است که همه میدانیم در بیابانهای حجاز و مکه سکونت کردند، و چاه زمزم اولین بار برای اسماعیل در همین مکان از زمین جوشید، و اینک قبر اسماعیل و هاجر «حجر اسماعیل» در مسجد الحرام و شهر مکه مشهور است.

امت عظیمی که میبایست از او به وجود آیند و خداوند آن را به ابراهیم وعده داده، همان قوم عرب و قبیله قریش هستند که در عصر اسلام و پس از آن به صورت یکی از اقوام تاریخساز جهان درآمدند.

به این ترتیب جای فاران یا پاران به خوبی روشن میشود، جغرافیانویسان قدیم هم به همین حقیقت تصریح میکنند. ¹»

در اطراف شهر مکه پدیدار شدهاند، نشانههای دیگری که در آیه مذکور هست کاملاً با پیامبر اسلام تطبیق میکند و آن این که:

1- از کوه فاران نورافشان شد و با ده هزار مقرران ورود نمود، چنان که دیدیم در آیه صحبت از سه بار ظهور الهی بود، یعنی سه بعثت بزرگ، یا برانگیخته شدن سه پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت، و تصریح میشود سومین تن از این پیامبران و سومین بعثت از کوه فاران انجام گرفته است و میدانیم اولین بار از وحی در شریعت خاتم انبیا در غاری از کوه حرا «فاران» یکی از

(1) - معجم البلدان ج 4 ص 225 چ بیروت.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 91

کوههای اطراف مکه و بیابان فاران بوده است، و نیز میدانیم هم آن حضرت بود که چند سال بعد با ده هزار سرباز مسلمان وارد مکه شد و آن را فتح کرد، و داستان همراهی ده هزار مقرب تنها در زندگی پیامبر اسلام اتفاق افتاده است و بس زیرا حضرت موسی در ابتدای ظهور تنها برادرش هارون را به همراه داشت و در خروج از مصر با تمام بنی اسرائیل بود، که پاره‌ای از مورخان معتبر مذهبی مسیحی، تعدادشان را بیش از ششصد هزار گفته‌اند. «1»

و حضرت عیسی تا پایان دوران تعلیمات خویش اندکی پیرو یافت که بنا به کتاب اعمال رسولان در حدود صد و بیست و تن بودند. «2»

و از میان ایشان دوازده تن انتخاب شده و عنوان حواریان وی را یافتند که یاران همیشگی و همراهان دائمی و شاگردان مخصوص او بودند. «3»

مسیحیان کوشیده‌اند که با تحریف این آیه در تورات، آن را با ظهور عیسوی تطبیق کنند لذا در پاره‌ای از نسخه‌های جدیدتر به جای جمله مذکور این عبارت را میخوانیم:

«و تلاًلاً من جبل فاران و اتی من ربوات القدس.» «4»

از کوه فاران پرتوافشان شد و از بلندیه‌ای قدس «بیت المقدس و فلسطین» آمد، اضافه بر این تحریف در این نسخه اصولاً صحبت از همراهان وجود ندارد.

2- و از دست راستش شریعت آتشین برای ایشان رسید، این تعبیر يك نشان

(1) - قاموس کتاب مقدس ماده خروج 349 چ اول بیروت 1928.

(2) - عهد جدید باب اول آیه 16.

(3) - تاریخ کلیسای قدیم چ آلمان ترجمه علی نخستین ص 32 - 31.

(4) - تورات ترجمه عربی طبع مطبعه آمریکائی بیروت سال 1907.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 92

دقیق اسلام است، ما میدانیم اسلام شریعت و دینی است که در آن جهاد به صورت يك عبادت، رکنی از دین را تشکیل میدهد، و در هیچ آئینی دیگر به این شکل مسئله جهاد مطرح نشده و به اینگونه ابعاد مختلف نیافته است.

3- «بلکه قبائل را دوست داشت» و این نشان دقیق دیگری از اسلام و پیامبر آن است، و در قرآن کریم این معنی به این صورت آمده است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: «1»

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

فَإِمَّا رَحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ لَئِنْ هُمْ: «2»

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی.

در تورات قدیم سخن از این است که همه قبایل و همه ملل و همه مردمان و خلاصه جهانیان به طور دستهجمعی مورد مهر و دوستی پیامبری است که از کوه فاران ظهور میکند. آیات قرآن نیز این خصوصیت را در مورد پیامبر اسلام اعلام و تصدیق میکند، اما در زمانهای بعد در نسخه‌های جدیدتر از تورات این معنا هم به تحریف دچار شده و به صورت «به درستی که قبایل خود را دوست داشت» و یا «به درستی که قوم خود را دوست میدارد» درآمده است تا به این وسیله مسأله جهانی بودن محبت و رحمت پیامبر مبعوث شده در کوه فاران نفی شده و اختصاص به قوم بنی اسرائیل پیدا کند، و با حضرت عیسی تطبیق یابد.

4- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا

(1) - انبیا: 107.

(2) - آل عمران: 109.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 93

سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ... «1»

محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست.

این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه‌های خود را رویانیده، پس تقویتش نموده تا ستر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقه‌هایش «محکم و استوار» ایستاده است به طوری که دهقانان را از رشد و انبوهی خود به شگفتی می‌اندازد، تا خدا به وسیله «انبوهی و نیرومندی» مؤمنان، کافران را به خشم درآورد ...

میبینیم که نه تنها پیامبر که حتی یاران او نیز با صفات مخصوصشان در تورات و انجیل، یعنی قرنها پیش از ظهور اسلام نشانه داشته و مورد توجه قرار گرفته‌اند.

5- وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده

(1) - فتح: 29.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 94

توراتی است که با آنان است، و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می دادند، پس [با این وصف] زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیشگویی تورات می شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.

یهود از یمن به جزیر العرب پا نهاد، یهودیانی که در مدینه و حوالی آن سکونت داشتند به انتظار و امید دیدار آخرین پیامبر خدا به این سرزمین کوچ کرده بودند، چه آنان که در فدک میزیستند، چه آنان که در خیبر سکونت داشتند، و چه آنان که در مدینه اقامت نمودند، همه و همه به دنبال هم هدف موطن اصلی خود را ترك نموده بودند.

یهودیان ساکن مدینه بعد از مدتی با کوچ قبایل عرب یمن روبرو شدند، اعراب یمنی که به مدینه کوچ کردند رفته رفته گسترش یافته و با نام اوس و خزرج دو قبیله بزرگ تشکیل دادند.

گاه و بیگاه درگیریهائی میان این دو دسته از يك طرف و از طرف دیگر با یهودیان به وجود میآمد، در این نبردها بوده است که یهودیان چون همه خداپرستان برای پیروزی خود دست به دعا برمیداشتند و از خداوند به نام و به احترام پیامبر بزرگ آینده درخواست پیروزی مینمودند، قرآن مجید از این مسئله با عبارت:

يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.

تعبیر میکند.

گاه نیز به هنگام شکستها به قبیله اوس و خزرج میگفتند: به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور خواهد کرد، ما به او ایمان میآوریم، و در سایه قدرت او از شما انتقام خواهیم گرفت.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 95

بخاطر همین زمزمههای گاه و بیگاه و در میان همین تهدیدها بوده است که اوس و خزرج یعنی اعراب غیر یهودی مدینه با نام و خصوصیات پیامبر اسلام آشنا شدند، لذا در اولین برخوردی که با آن حضرت در مکه داشتند به او گرویدند، با این که تنها به این علت به مکه آمده بودند که از قریش کمک جنگی بگیرند. «1»

نتیجه تحقیق و بحث در کنار روایات ساختگی و جعلی

در رابطه با تلقی وحی

با توجه به تمام مباحث گذشته میبینیم که تعبیر قرآن در دو آیه بقره و انعام تا به اندازه درست و زیباست، خداوند در آیه اول میفرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ: «2»

اهل کتاب، پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند] می شناسند، به گونه ای که پسران خود را می شناسند؛ و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، پنهان می دارند.

و در آیه دوم میفرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: «3»

کسانی که به آنان کتاب آسمانی دادم، همان گونه که پسرانشان را می شناسند

(1) - سیره ابن هشام ج 2 ص 36 چ قاهره.

(2) - بقره: 90.

(3) - انعام: 20.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 96

[بر اساس اوصافی که در کتاب هایشان بیان شده] پیامبر را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کردند، ایمان نمی آورند.

آنچه در مجموعه آیات فوق العاده ملاحظه کردیم، این بود که بر اساس قرآن کریم و تأییدات و دلایل تورات و انجیل و مؤیدات تاریخی، مسئله پیامبری رسول اکرم با تمام صفات و نشانهها، قبل از ظهور آن حضرت مطرح بوده، و بسیار کسان از اهل کتاب و اعراب مشرک با آن آشنائی قبلی داشتند.

مردم شهر و دیار او، بیگانگان و دوران، یهودیان و مسیحیان، عالمان و دانایان، ظهور او و زمان آن را، خصائص جسمانی و روحانی، خصائص دین و کتابش را میشناختند، آیا با توجه به این همه مسائل، ناآشنائی شخص پیامبر و ناآگاهی او به این حقایق و سرنوشت و شخصیت خویش بعیده و محال بنظر نمیآید.

بنابر روایات بازگوکننده اولین وحی و زمان آن [که در کتابهای مکتب سقیفه و مدرسه خلفا نقل شده]

و در آن از تردیدها و شکها و ناباوریهای پیامبر نسبت به پیامبری خویش و تصمیم به خودکشی، و اتهام به خود مبنی بر گرفتار شدن به اختلال فکری، دیوانگی، جنزدگی، کاهنی، سخن به میان آمده، گذشته از اشکالات اساسی در سند آنها، کاملاً از نظر متن نیز بیارزش هستند، زیرا با حقایق مسلم قرآن و تورات و انجیل و تاریخ و حتی عقل، تناقض و منافات غیر قابل حل دارند.

اینک به بررسی روایات و رویدادهای تاریخ، در گذشت زندگانی پیامبر، و نیز کسانی که پیش از بعثت یا ظهور و برانگیخته شدن پیامبر آشنای با او بودند میپردازیم، که همه به حقیقت مورد بحث، اشارت و دلالت کافی دارند، و خود دومین برهان صادق ما بر جعلی بودن روایات مربوط به اولین وحی هستند.

دیر بحیرای راهب

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 97

بازرگانان قریش طبق معمول هر سال، يك بار به سوی شام و يك بار به سوی یمن میرفتند.

ابوطالب رئیس و شیخ قریش نیز گاه در این سفرهای تجارتی شرکت میکرد، پیامبر اکرم (ص) که پس از وفات پدر بزرگ خود عبدالمطلب، در کفالت عموی بزرگوار خویش ابوطالب بود، در یکی از این سفرها با عمویش همراه بود، آن حضرت در سفر اول خود به شام در کنار ابوطالب بیش از دوازده سال نداشت.

کاروان قریش آماده حرکت بود، برادرزاده دست از عموی خویش برنداشت و با اصرار و پافشاری از او

خواست که وی را نیز به همراه برد، رئیس بزرگوار و مهربان قریش با این که سختیهای سفر را میدانست، و از خطرات راه آگاه بود، نتوانست او را که بینهایت دوست داشت ناامید کند.

کاروان به راه افتاد اما هنوز به مقصد خود نرسیده بود که در بیرون شهر بصری حوادثی اتفاق افتاد که برنامه مسافرت ابوطالب را به هم زد.

سالیان درازی بود که راهی مسیحی ولی یکتاپرست «1» به نام بحیرا در سرزمین بصری صومعه‌های داشت و در آن به عبادت مشغول بود، او اطلاعات زیادی از کتابهای مذهبی گذشته داشت، اصولاً در این صومعه نسلهائی از راهبان مسیحی زندگی کرده بودند که هر کدام پس از مرگ جای خود را به دیگری وا می‌گذاشتند، کتابی نیز در میان ایشان دست به دست می‌گشت که به صورت میراثی گرانقدر نگهداری میشد، و آگاهیهای این راهبان به آن کتاب منتهی می‌گشت.

(1) - سیره ابن هشام ج 1 ص 196.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 98

کاروان قریش هر سال در کنار این صومعه متوقف میکرد تا رفع خستگی کند، ولی هرگز بحیرا را نمیدید، و نمیتوانست با او تماس برقرار کند، اما امسال به محض این که فرو آمد با بحیرا برخورد کرد که از صومعه خویش پائین آمده و آنان را به غذا دعوت میکرد!

مردی از قریشیان پرسید ای بحیرا به خدا سوگند کار امروز تو شگفتآور است، ما سالیان دراز از کنا رصومعه تو گذر میکردیم، و چنین رفتاری از تو نمیدیدیم! بحیرا پاسخ داد: آری راست میگوئی ولی شما مهمان هستید، و من دوست دارم که شما را اکرام نمایم و به شما غذا بدهم.

همه سر سفره او جمع شدند، و تنها پیامبر اکرم به خاطر کمی سن کنار بارها به جا ماند. عالم و زاهد مسیحی هنگامی که به مهمانان دقت کرد، در میانشان مطلوب خود را نیافت گفت: ای قریشیان نباید هیچ کس از سفره من دور بماند پاسخ دادند همه بر سر سفره حاضرند جز جوانی خردسال که برای محافظت بارها مانده است گفت نه! باید همه بیایند، مردی از قریشیان گفت: ما سزاوار سرزنش هستیم زیرا فرزند عبدالله بن عبدالمطلب با ما در این میهمانی همراه نشده است، پیامبر را بر سر سفره راهب آوردند، راهب فقط به این میهمان خردسال مینگریست، او با دقت فراوان حرکات و اعمال و قد و قامت و سیمای این نوجوان قریشی را در نظر داشت، پس از پایان غذا آنگاه که همه برخاستند و رفتند گفت: ای جوان به حق لات و عزّی از تو میخوام که به همه پرسشهای من پاسخ دهی، پیامبر فرمود: با نام لات و عزّی چیزی از

من مخواه به خدا سوگند من به چیزی مانند اینها به بغض و کینه و دشمنی نظر نمیکنم، بحیرا گفت: پس به خدا سوگند به من خبر ده از آنچه از تو میپرسم، پیامبر فرمود: از

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 99

هر چه میخواهی بپرس، بحیرا سئوالاتی در مورد بیداری، خواب، و حالات و زندگی آن حضرت نمود، و پاسخهایی شنید که همه با آنچه انتظار داشت تطبیق میکرد.

آنگاه به پشت شانه پیامبر نظر کرد، و در میان دو کتف او به جستجوی خالی که بعدها مهر نبوت نام گرفت پرداخت و آن را به شکلی که انتظار داشت و در همانجا که میدانست یافت، پس از این بازیابی روی خود را به ابوطالب کرد و گفت: این جوان با تو چه نسبتی دارد. ابوطالب پاسخ داد فرزند من است «فرزند معنوی» بحیرا گفت: این فرزند تو نیست و نباید او فعلا پدری داشته باشد، ابوطالب گفت: آری او فرزند برادر من است، گفت: پدرش چه شده؟ ابوطالب پاسخ داد پدرش در حالی که مادرش به او حامله بود از دنیا رفته است، بحیرا گفت: راست گفتی این برادرزاده‌ها را به شهر خودش بازگردان. و از کینه‌ها و نقشه‌های یهود در مورد او بترس و بر حذر باش، به خدا سوگند اگر یهود او را ببینند و آنچه من دانستم و شناختم بدانند و بشاسند وی در معرض خطر قرار خواهد گرفت، این برادرزاده تو در آینده شأنی عظیم خواهد یافت. «1»

دومین سفر به شام

پیامبر به سن بیست و پنج سالگی رسیده بود، او اضافه بر این که نواده شیخ و رئیس محترم و بزرگ قبیله یعنی عبد المطلب محسوب میشد، خود نیز بخاطر صفات برجسته و اخلاقیات ممتازش اعتباری خاص کسب کرده بود و به لقب امین شهرت داشت.

(1) - سیره ابن هشام ج 1 ص 183 طبری ج 2 ص 278-277 - کامل ابن اثیر ج 2 ص 24-23 تاریخ ذهی ج 2 ص 30-28 - الاکتفاء ج 1 ص 193-190 - سیره حلبی ج 1 ص 132-130.

در همین سال روزی ابوطالب به وی گفت: فرزند برادرم، من مردی هستم از مال دنیا تهیدست، و زمانه بر ما سخت گرفته و سالهای عسرتباری بر ما گذشته و میگذرد، ما سرمایه و آلات تجارتی نداریم که به کار اندازیم و به وسیله آن از عسرت نجات یابیم، ولی اکنون کاروان تجارتی قریش آماده سفر به شام است، و معمولاً خدیجه دختر خویلد مردانی از قریش را در این کاروانها برای تجارت روانه میدارد، اگر تو هم خود را به او معرفی میکردی راه گشایشی به دست میآوریم.

خبر این گفتگو به خدیجه رسید، او مأموری برای دعوت پیامبر، به این کار فرستاد و بیش از هر سال اموالی به تجارت سپرد، پیامبر به همراهی کاروان تجارتی قریش با غلام مخصوص خدیجه به سوی شام حرکت کرد، طبق معمول کاروان بر سر راه خود به بصری رسید، و در این شهر اطراق کرد، پیامبر و میسر به اموالشان در بازار شهر جای گرفتند، محل فرود آمدن ایشان در حوار و همسایگی صومعه‌های بود که در آن راهبی نسطور نام منزل داشت، یک درخت سدر نیز در کنار این صومعه روئیده بود که بسیار کهنسال مینمود، پس از آن که بارها به زمین گذاشته شد، پیامبر به زیر درخت سدر پناه برده به آن تکیه داد و نشست.

نسطور راهب این عابد مسیحی سر از پنجره صومعه بیرون آورد و به میسر که از پیش او را میشناخت گفت: ای میسر این شخص که زیر این درخت جای گرفته است کیست؟ میسر گفت مردی از قریش و از اهل مکه است، راهب به او گفت: زیر این درخت جز یک پیامر کسی جای نگرفته است، آنگاه پرسید آیا در چشمانش لکه سرخی وجود دارد؟ میسر پاسخ داد آری و هیچ

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 101

وقت این لکه سرخ برطرف نمیشود.

راهب به او گفت: این اوست و او آخرین پیامبر خداست، ای کاش من زمانی که او مبعوث میشود بودم و هنگامی که فرمان رسالت میگیرد حیات داشتم.

روزهای بعد پیامبر به بازاربصری رفت و امتعه خویش را به معرض فروش درآورد، و بعد از فروش کالاهای همراه به خرید امتعه لازم پرداخت، البته در این خرید و فروشها با مردی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: تو به لات و عزی سوگند یاد کن، و من هرگاه از کنار اینها عبور میکنم از آنها روی میگردانم، آن مرد گفت: سخن، سخن توست و من در این اختلاف، نظر تو را قبول دارم، میسر این مرد به خدا سوگند پیامبر است، سوگند به آن کس که جان من به دست قدرت اوست این همان است که احبار و دانشمندان ما او را در کتابهای خویش با توصیفات و نشانههای کامل و روشن یافتند.

اینگونه سخنان در ذهن و جان میسره نقش میبست و در خاطرهاش تأثیر میکرد، و او را که عملاً در طول سفر مجذوب شخصیت پیامبر شده بود بیشتر علاقه‌مند میساخت. «1»

سلمان فارسی و اسلام آوردن او

عبدالله بن عباس میگوید: سلمان فارسی داستان اسلام آوردن خود را چنین بازگفت:

من مردی ایرانی‌تبار و از اهل اصفهان بودم، زادگاهم قریه‌ای به نام جی و پدرم دهقان و مالک و رئیس قریه محسوب میشد، پدرم به شدت مرا دوست

(1) - الطبقات الکبری ج 1 ص 156-157 - سیره ابن هشام ج 1 ص 189-187 - تاریخ طبری ج 2 ص 281-280 - کامل ابن اثیر ج 2 ص 25-24.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 102

داشت تا آنجا که چون دختران مرا در خانه نگاه میداشت و اجازه بیرون رفتن نمیداد، من در مذهب خود که زردشتیگری باشد آن قدر کوشش و سعی داشتم که به خدمت آتش منصوب شده بودم.

يك روز که به فرمان پدر از خانه خارج شده و به سوی مزرعه ملکیش میرفتم به کنیهای از نصاری برخورد کردم، صدای مسیحیان را شنیدم که به نماز مشغول بودند، به کنیه وارد شدم، نماز مسیحیان مرا که تازه با آن برخورد میکردم سخت مجذوب کرد، و آن قدر در آنجا ماندم که شب فرا رسید، و کاری که مأموریت داشتم انجام دهم به کلی از میان رفت، پدرم پس از اطلاع از حوادث آن روز، و توجه و علاقه من به مسیحیت سخت ناراحت شد و مرا در خانه محبوس داشت، ولی من پنهان از دید او با مسیحیان ارتباط برقرار کردم، و از آنان خواهش نمودم که اگر کاروانی که به بلاد مسیحی سفر میکند به ناحیه ما آمد مرا آگاه کنید، به این وسیله من از حبس پدر گریختم و با آن کاروان به شام سفر کردم، و با دانشمندی از دانشمندان مسیحی همنشین شدم و او را به عنوان مربی و استاد خود انتخاب کردم، ولی این مرد ریاکار بود و به پاره‌ای از گناهان دست میبازید، ولی پس از مرگش اسقف دیگری در کنیه جانشین او شد که آیتی از زهد و عبادت بود، من به او دل بستم و با وی سالیانی چند به عنوان شاگرد همراه بودم، او در هنگام مرگ مرا به عالمی در موصل

راهنمایی نمود، چند سال نیز به شاگردی این عالم که چون دوستش بسیار پرهیزگار بود به سر آوردم هنگامی که زمان وفات او در رسید از وی خواهان استاد دانشمند و عالمی دیگر شدم، این پیر یادآور مردی دانشمند و پاکدامن در نصیبین شد، پس از وفات او به نصیبین سفر کردم، و به دیدار استاد و عالمی که در این شهر بود فائز

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 103

شدم و تا لحظه مرگش از محضرش بهره گرفتم پس از وی بر اساس سفارشی که در لحظات آخر کرده بود به عموریه رفتم، و در آنجا نمونه دیگری از آن پارسایان دانشمند مشاهده نمودم، مدتها نیز در خدمت این استاد بودم، آنگاه که وی نیز آماده رخت بستن از این جهان بود و من خواستار جانشینی برای او شدم به من گفت: به خدا سوگند دیگر امروز کسی را به آنچه ما ایمان داریم، معتقد باشد و به راه روش ما راه پوید نمیشناسم، که تو را نزد او راهنمایی کنم، ولی هنگام و زمان ظهور پیامبری نزدیک شده که به دین ابراهیم مبعوث میگردد، و در سرزمین عرب برانگیخته میشود، محل هجرت او سرزمینی است که در آن نخل میروید، و در میان زمینهای پر از سنگهای آتشفشان از دو طرف محصور میباشد، «1»

او هدیه میپذیرد، اما از قول صدقه دوری میجوید، و در میان دو کتف او خاتم نبوت وجود دارد اگر میتوانی به آن سرزمین برو. «2»

یهودی سوریایی.

چند سالی پیش به ظهور اسلام باقی نمانده بود که مردی از یهودیان شام به نام «ابن هیبان» به مدینه سفر کرد، آنان که او را دیده بودند از فضایل او تعریفها میکردند و میگفتند: ما هرگاه گرفتار خشک سالی بودیم و نیازمند باران به دامان او چنگ میزدیم، و از او میخواستیم که برای نزول باران دست به دعا بردارد، معمولاً در اینگونه مواقع ابن هیبان میگفت: نه من این کار را نخواهم کرد مگر این که شما پیش از دعا مقداری صدقه بپردازید، ما میپرسیدیم چه بدهیم؟ پاسخ

(1) - مدینه منوره میان دو بیابان قرار دارد که سابقاً در آن آتشفشانی شده است و هر يك از آن دو را «حرّه» مینامند.

(2) - ابن هشام ج 1 ص 218-214 تاریخ ذهبی ج 2 ص 63-51 عیون الاثیر ج 1 ص 65-60.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 104

میداد: برای هر نفر مقداری گندم یا جو فرمان او را اجرا میکردیم، آنگاه همراه ما به صحرا میآمد و دست به دعا برمیداشتیم، و هنوز به خانه بازنگشته بودیم که ابرها در آسمان پدیدار میشدند و بر ما باران نازل میکردند، بارها این حادثه تکرار شد به این جهت ابن هبیا در میان یهودیان مدینه اعتبار و نفوذ فراوان داشت.

روزی خبردار شدیم که ابن هبیا آخرین ساعات عمر خویش را میگذاراند، یهودیان گرد او جمع شدند و او در جمع آنان چنین گفت: ای یهودیان فکر میکنید که چه چیز مرا از سرزمین آبادان و پر از نعمت شام به این کشور فقیر آورده است؟ همه گفتند: خودت بهتر میدانی، گفت: من از شام به اینجا آمدم و در انتظار ظهور پیامبری که بعثت او نزدیک شده است بودم، چه این شهر محل هجرت او میباشد، امید میبردم که او را بیابم و از وی پیروی کنم، متأسفانه این امید با مرگ من نابود میشود، اما اگر شما نام و خبری از او شنیدید نگذارید کسی از شما نسبت به گرویدن به او پیشی گیرد.

ابن هبیا وصایای خود را به پایان رسانید و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

در صبحگاهی که بنیقریظه یهودی مغلوب شدند، سه یهودی به نام ثعلبه، و اسید و اسد که در اوان جوانی بودند، و هنوز عادات و رسوم در ایشان رسوخ پیدا نکرده بود، سخنان و وصایای ابن هبیا را به یاد آورده و به اقوام و خویشاوندان خویش گفتند: والله این مرد همان پیامبری است که ابن هبیا برای ما توصیف کرده بود، از خداوند بترسید و از او پیروی کنید، یهودیان جواب دادند، نه! این او نیست، این سه جوان بار دیگر تأکید کردند که: آری والله این مرد حتما هم اوست، آنگاه از قلعه و دژ خویش پائین آمده و به لشکر اسلام

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 105

ملحق شده و آئین اسلام و فرهنگ محمدی را پذیرفتند. «1»

دانشمند فداکار

مخیریق عالمی از علماء دینی یهود بود، او در مدینه میزیست و ثروتی فراوان شامل باغات و نخلستانها داشت مورخین میگویند: او پیامبر اسلام را میشناخت، و صفات و مشخصات وی را در میراثهای علمی باقی مانده از گذشتگان دیده و میدانست.

هنگامی که پیامبر اسلام از مکه هجرت کرده، و پیش از ورود به مدینه در شهر قبا فرود آمده بود، عبد الله بن سلام و مخریق دو عالم بزرگ یهودی به زیارت آن حضرت شناخته و اسلام آوردند. «2»

جنگ احد پیش آمد، این نبرد روز شنبه اتفاق افتاد که روز تعطیل رسمی و مذهبی یهودیان بود، در این روز مخریق در میان قوم خود فریاد برداشت: ای یهودیها به خدا سوگند، شما به طور قطع میدانید که یاری دادن به محمد بر شما لازم و واجب است، یهودیان پاسخ دادند، امروز، روز شنبه است و در روز شنبه کار و فعالیت حرام است، مخریق گفت دیگر شنبه‌های برای شما وجود ندارد، و این رسم چون دیگر رسوم و آداب مذهبی یهود با آمدن اسلام نسخ شده است.

آنگاه شمشیر خود را به دست گرفت، و از خانه و کاشانه‌اش بیرون آمد و در میدان احد به محضر رسول خدا شرفیاب شد.

او در آن هنگامه جنگ وصیت کرد که: اگر من در این جنگ کشته شدم اموال

(1) - الطبقات الکبری ج 1 ص 160 چ بیروت.

(2) - امتاع الاسماع مقریزی 46.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 106

و ثروتم متعلق به محمد (علیهما السلام) است، و در آن هر تصرفی که بخواهد بنماید صاحب اختیار است، او در آن روز کشته شد و شربت شهادت نوشید و به فوز عظیم نایل گشت. «1»

تعصب و کبر در برابر حق

زیر بن باطا اعلم علمای دینی یهود بود، او پیش از ظهور اسلام، و طلوع نور محمدی اسم آن حضرت (احمد) و صفات وی و سرزمین خروج و ظهورش را برای مردم بیان میکرد.

زیر میگفت: من در خانه پدری کتابی میدیدم که پدرم آن را از دسترس من دور میکرد، و آن را مُهر مینمود تا امکان استفاده من از آن نباشد، ولی پس از مرگ وی آن کتاب در دسترس من قرار گرفت و پیشگوئیهای من بر اساس این کتاب قدیمی است.

زمان گذشت، و پیامبر اکرم ظهور کرد، آنگاه که خبر این بعثت در مکه به گوش زیر بن باطا رسید در اولین فرصت به سوی کتاب به میراث مانده از پدر رفت و نوشتههای پنهان میداشت، و کتمان میکرد، و در برابر پرسش دیگران درباره پیامبر میگفت: این مرد آن پیامبر موعود نیست. «2»

نتیجه و محصول بحث

بنابر تمام این مدارك كه ميتواند تنها اندكى از آنچه براى، به يادگار مانده به شما نشان بدهد، كه اين حقايق نقل شده كه عمدهاى از آنها نيز در كتب اهل سنت است بيشتر با آيه شريف تطبيق دارد كه ميفرمايد:

(1) - ابن هشام ج 1 ص 518 الاكتفاء ج 2 ص 103 - طبری ج 2 ص 513 البدای و النهای ج 4 ص 36.

(2) - الطبقات الكبرى ج 1 ص 159.

تفسير حکيم، ج9، ص: 107

يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ: «1»

اهل کتاب پیامبر را همانند فرزندان خود [پیش از آن که مبعوث به رسالت شود] میشناختند.

آنچه در این بحث میخواستیم اثبات کنیم این است که برخلاف روایات مربوط به اولین وحی [که در کتب اهل سنت و مکتب خلفا و مدرسه سقیفه که از نظر آنان معتبر و صحیح و بدون اشکال است نقل شده] که نشانهای تردید و ناآشنائی آن حضرت را با پیامبری خویش اعلام میکرد، [و حضرت را تا مرز تصمیم به خودکشی و اختلال فکری و این که نکند شاعر و مجنون و کاهن و دیوانه شده باشم!!] شخص شخیص پیامبر از ابتدای زندگی، و زمانی که در خانه حلیمه سعدیه بود، و اطرافیانش و افراد فراوانی از یهود و نصاری جزیر العرب با مسئله پیامبری او و این که قطعاً در آینده

مبعوث به رسالت میشود آشنا بودند، و آن حضرت را با صفات و خصوصیات بلکه بالاتر به اسم و رسم و شخص میشناختند.

اگر ما از جهان غیب و مددهای آن که از ابتدای تولد حضرت تا لحظه آخر عمرش متوجه او بود درگذریم، و از این که جهان غیب و مددهایش او را همراه با تجلی دادن همه ارزشها در وجود ذی جودش بدرقه میکرد، و تحت تربیت قرار میداد چشم ببوشیم، و آن حضرت را پیش از بعثت يك انسان معمولی بدانیم، آنگاه به تاریخ زندگی ایشان مراجعه کنیم که اولین بار او و بزرگ خاندانش ابوطالب در سفر شام کاملاً با مسئله پیامبری آن حضرت و نشانهها و علامات آن آشنا شدهاند، تا آنجا که احتیاطات خاصی در زندگی وی به عمل

(1) - بقره: 146.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 108

آمده، که این ذخیره گرانهای آینده جهان گرفتار خطری نشود، در سفر دوم شام نیز همین حوادث به گونهای دیگر تکرار شده، و افراد دیگری از اطرافیان با این مسئله برخورد کرده و از آن آگاهی یافتهاند.

نتیجه این که روایات که از غافلگیر شدن و تردید پیامبر در نخستین وحی سخن میگوید، کذب محض و مطالبی جعلی و اموری ساختگی مینماید، به ویژه که هیچ کدام از این روایات از نظر سند به زمان وقوع حادثه متصل نبودهاند.

بنابراین روایاتی به علت اشکالات و خللی که در سند و متن دارند از اعتبار ساقط هستند.

لذا با توجه به شکستی که میتواند در شخصیت و پیامبری رسول اکرم ایجاد کنند به خوبی میتوانیم حدس بزنیم که چگونه این روایات در همان طرح عمومی معاویه «که نزد اهل سنت بسیار محترم است، و از او به عنوان خلیفه پیامبر و اولو الامر و خال المؤمنین یاد میکنند و هر گونه انتقاد به او را مساوی با کفر میدانند» برای نابودی پیامبر، و شکستن شخصیت او، و بسیار بسیار معمولی نشان دادنش به وجود آمدهاند، و چگونه پس از نهاد روایت سازی به وجود آمده به دست معاویه و حکومتش این وظیفه شوم را عالمان دنیا طلب و بیتقوای مدرسه سقیفه و مکتب خلفا تا به امروز به دوش کشیده و به آن عمل کردهاند، [و نسل به نسل در کتابهای خود ثبت کرده، و بر اساس این روایات جعلی قلب میلیاردها نفر را

از قرن اول تا به امروز آلوده به عقاید باطله و باورهای ضد قرآن نموده‌اند، و از چهره الهی و ملکوتی او که افق تجلی صفات حق است، و دل نورانیاش به علم بینهایت حضرت رب العز متصل است، و در میان مخلوقات پروردگار از نظر دارا بودن ارزشها و کمالات و آداب ملکوتی و عرشی بینظیر

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 109

است فردی عادی، معمولی و کسی که در معرض جنون، اختلال فکری، جنزدگی، شک و تردید بوده ساخته‌اند، و روزی دهها بار ماموران اهل سنت و دستپوردهای مدرسه اموی و عباسی در حرم مطهرش زائران کشورها را از زیارت آن حضرت منع میکنند و فریاد میزنند محمد مرده و وجود او با سنگ و حجر تفاوتی ندارد، و درخواست از او برای شفاعت نزد خدا جهت حل مشکلات برابر با کفر و شرک است!!]

روایات ساختگی و جعلی که در کتب دانشمندان مکتب سقیفه و مدرسه خلفا ثبت است، از شرق به غرب رفته به دست خاورشناسان و مستشرقین و اسلامشناسان غربی رسید و مدارکی معتبر از سوی آنان تلقی شد، و اسلام و پیامبر و وحی را بر پایه این روایات به شرقیان معرفی کرده و برای شکستن و ایجاد تردید در وحی و زمینسازی برای شک در حقایق، با همه وجود به کمک و یاری امویان و عباسیان به ویژه معاویه و دستگاه او برخاستند، و از این طریق ضربهای مهلکی به اسلام و مسلمانان و عقاید آنان زدند، و دوباره پس از امویان و عباسیان اسلامی جز اسلام قرآن و پیامبر و اهل بیت ساختند، و به شرق فرستادند اینان اگر در تمام میادین و خیابانها، و مراکز فرهنگی غرب و اتوبانها، مجسمههایی از معاویه با طلای بیست و چهار عیار بگذارند در برابر کاری که او برای نابودی پیامبر و هدم اسلام انجام داد اندکی از حق او را به شرک و کفر ادا نکرده و نخواهند کرد.

جنايات اسلامشناسان غربی بر اساس روایات اولین وحی

جالب توجه این که خاورشناسان و اسلامشناسان غربی که با نهایت صداقت و جدیت و با حقوق دول استعمارگر، و حکومت‌های ضد مسلمانان، به شکستن

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 110

اعتبار اسلام و پیامبر آن میکوشند، از این دسته روایات که دستپخت حقوقگیران دستگاه معاویه است، چشمپوشی نکرده، و از آن به بهترین صورت بهره میگیرند، آنچه در نوشته‌های غربیان اضافه میشود تحلیل به اصطلاح علمی و روانشناسانه حادثه است که صحت آن را در چشم ناآشنا قوت بیشتری میبخشد.

ما در ابتدا به نوشته پروفیسور مونتگمری وات اسلامشناس انگلیسی در کتاب «محمد پیامبر و سیاستمدار» استناد میکنیم، او مینویسد:

«برای فردی که در قرن هفتم در شهر دورافتاده‌ای مانند مکه زندگی میکرد پیدا شدن این ایمان، که از جانب خدا به پیامبری مبعوث شده است شگفتانگیز است!!

پس جای تعجب نیست اگر میشنوم که محمد را ترس و شبهه فراگرفت ... ترس دیگر او ترس از جنون بود زیرا عرب در آن زمان معتقد بودند که این گونه اشخاص در تصرف ارواح متکی به جن هستند، عده‌ای از مردم مکه الهامات محمد را اینگونه تعبیر میکردند، و خود او نیز گاهی دچار این تردید میشد که آیا حق با مردم است یا نه ...!!

میگویند که در روزهای نخست و دریافت نخستین وحی همسر او خدیجه و پسر عم همسرش و رق بن نوفل او را تشویق کردند به این که قبول کند که به پیامبری برگزیده شده است به این که طرز نزول وحی برای محمد شباهت کامل به طرز نزول وحی برای موسی دارد، محمد را در عقیده خود تقویت کرده است!! «1»

پروفیسور مونتگمری وات، استاد اسلامشناس دانشگاه ادینبورگ در کتاب دیگر

1(1) - W. MONTGOMERVWATT

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 111

خود «1»، همین بحث را با نقل روایات مختلف اولین وحی مطرح میکند، و بدون هیچ گونه اظهار تردیدی در صحت اینگونه روایات، آنها را مورد بررسی مفصل و طولانی قرار میدهد، و آنگاه همین نتایج که در سطور قبل به طور خلاصه دیدیم به دست میآورد.

البته استفاده از چنین روایاتی منحصر به خاورشناس انگلیسی «وات» نیست، دیگران در گذشته و حال نیز بر این راه رفته‌اند، و چنان که در گذشته مشاهده شد اینان به طور معمول در جستجوی نقاط ضعفی، و مسائل و مطالبی در اسلام و پیامبر و سایر مقدمات اسلام هستند، و با کمال تأسف آرزوی خود را در پارهای از روایات مکتب خلفا میابند، و البته بدون هیچ تردیدی به اینگونه کتب که در رأس آنها تاریخ طبری، و سیره ابن هشام، و صحیح بخاری است استناد میکنند.

اولین نوشت غربی که در این زمینه طبق روایات جعلی و ساختگی سخن گفته است تاریخی میباشد که تئوفانس «Theophanes» بیزانس مورخ بسیار قدیم غربی نوشته است، خلاصه نظریه تئوفانس در کتاب بزرگ و مشهور و معتبر اسلامشناسی غرب «دائر المعارف اسلام» آمده است. «2»

و نسنک «A. I. WENSINCK» نویسنده مقاله «بحیرا» در این کتاب بعد از این که نمونه‌های تاریخی اطلاعات اهل کتاب از پیامبری رسول اکرم را بدون هیچ دلیل افسانه می‌شمارد، خلاصه مطالب تئوفانس را می‌آورد، و با این که این مطالب حتی با روایات جعلی تطبیق نمیکند از هر گونه نقد و تحقیق در پیرامون

1) 2(-OXFORD- 39-54 MUHMMADAT MECCAP : M. WATT.

2) - ترجمه عربی کتاب ج 3 ص 399-396.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 112

آن خودداری مینماید.

از کتابهای اروپائی که با تکیه بر روایات دستپخت دستگاه معاویه دربار نخستین وحی سخن گفته‌اند میتوان کتاب: «اسلام عرب» نوشته پرفسور روم لامد، خاورشناس انگلیسی، و کتاب «تاریخ ملل و دول اسلامی» نوشته پرفسور کارل بروکلمان استاد زبانهای سامی در دانشگاه برسلا و استاد علوم شرقی دانشگاه هاله را نام برد. «1»

شاهد عینی حیات پیامبر سخن میگوید

[مقایسه روایات مکتب خلفا با روایات موجود در مکتب اهل بیت.]

یقینی است که يك حادثه تاریخی جز به وسیله کسی که شاهد آن بوده است قابل نقل نیست.

این اصل يك قانون قطعی در علم تاریخ است.

چنانکه در گذشته دیدیم بر اساس این اصل قطعی، ما تمام روایات مربوط به اولین وحی را ضعیف و بیارزش دانستیم، اینك با توجه و استناد به گفته تنها کسی که شاهد حادثه بوده، و ابعاد چندی از آن را از شخص پیامبر شنیده است در بوت بررسی قرار میدهیم.

وجود مبارك امیرمؤمنان علی (ع) این دریای دانش و بصیرت، و آراسته به ارزشها و کمالات که علاوه بر این که میراث بر همه حقایق اسلام است، از اولین ساعات تولد اسلام شاهد آن می باشد، نخستین وحی را چنین توصیف میکند:

(1) - ترجمه عربی دوائر المعارف اسلام ترجمه عربی ج 3 ص 399 - 396.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 113

«و لقد قرن الله سبه (ص) من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته، يسلك به طريق المكارم، و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره، و لقد كنت ابتعه اتباع الفصيل اثرامه، يقع لي في كل يوم من اخلاقه علما، و يامرني بالاعتداء به، و لقد كان يجادر في كل سن بحراء، فاراه و لا يراه غیری، لم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله (ص) و خديجه و انا ثالثهما اری نور الوحي و الرسال و اشم ريح انبو و لقد سمعت انّ الشيطان حين نزل الوحي عليه (ص) فقلت يا رسول الله ما هذه الرنّ فقال هذا الشيطان قد أيس من عبادته، انك تسمع ما اسمع و ترى ما اری الا انك لست بنبي، و لنك لوزير و انك لعلی خير:» (1)

و به یقین خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از اولین لحظات که پیامبر از شیر گرفته شد با آن حضرت قرین و همراه ساخت، تا او را در تمام حالات و آنات به راههای بزرگواری سلوک داده و راهبری نماید، و بهترین اخلاقها را به آن

حرت بیاموزد، و من همان بچه شتر که از مادرش پیروی کند از او پیروی میکردم، و او هر روز نمونه تازه‌ای از بزرگواریهای اخلاقی را برای من متجلی میساخت، و مرا به پیروی از آن فرمان میداد.

او هر سال مدتی در کوه حرا برای عبادت عزلت و مجاورت اختیار مینمود، من او را میدیدم، و دیگران از فیض دیدارش محروم بودند، در آن روزگاران تنها يك خانه به اسلام این فرهنگ ناب الهی آباد بود که پیامبر و خدیجه و من که سومی آنان بودم در آن میزیستند.

من نور وحی را در سیمای آن حضرت میدیدم، و بوی خوش نبوت را از او استشمام میکردم.

بیهیچ تردید صدای ناله شیطان را هنگام نزول اولین وحی بر آن حضرت

(1) - خطبه 234 معروف به خطبه قاصعه نهج البلاغه ترجمه اینجانب و 192 صبحی صالح و 234 فیض الاسلام و ابن میثم و 238 ابن ابی الحدید.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 114

شنیدم، عرضه داشتم یا رسول الله این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستیده شدن مأیوس و ناامید شده و به این خاطر به ناله نشسته، سپس اضافه فرمود: تو میشنوی آنچه من میشنوم، و میبینی آنچه من میبینم جز این که تو مقام نبوت نداری، فقط وزیر و کمککار من هستی و از راه خیر جدا نمیشوی.

ما برای نشان دادن نمونه‌های دیگر از بینش مکتب و وحی به روایتی دیگر از حضرت هادی امام دهم شیعیان استناد میکنیم:

هنگامی که پیامبر خدا تجارت شام را ترك گفت آنچه از این راه به دست آورده بود در راه خدا انفاق فرمود، از آن پس هر روز صبحگاه به کوه حرا بالا میرفت و از قله بلند آن کوه به آثار رحمت الهی، و قدرتمائی حکمتآمیز و بدیع او در پهنه طبیعت دیده میدوخت، به اکناف آسمان و گوشه و کنار زمین مینگریست و به فکر فرو میرفت و به عبادت میپرداخت این حالات همچنان ادامه یافت تا این که سن آن حضرت به چهل سال رسید.

خداوند قلب او را برترین و خاضعترین و خاشعترین و مطیعترین دلها در برابر خویش یافت، بر این اساس اجازت داد و رخصت یافت، بر این اساس اجازت داد و رخصت فرمود تا درهای آسمان و ملکوت و معنا به روی او گشوده شود، و پیامبر به حقایق موجود در آسمانها دیده گشاید، و به فرشتگان نیز اجازت داد تا بر او نازل شوند، به رحمت خویش نیز فرمان داد تا از ساق عرش بر سر او فرود آید، و جبرئیل را بر او نازل ساخت تا بازوی او را گرفت به حرکت درآورد، جبرئیل گفت: ای محمد بخوان، پیامبر فرمود چه بخوانم؟

عرض کرد بخوان ...

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2) اقْرَأْ وَ

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 115

رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (3) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (5)

جبرئیل پس از خواندن آنچه خداوند وحی فرستاده بود به عالم بالا بازگشت، پیامبر از کوه فرود آمد در حالی که بخاطر عظمت و جلال خداوندی که بر او ظهور یافته بود چون فردی بیمار به تب و لرز دچار شده بود!

آنچه بر او سخت بود و از آن واهمه داشت تکذیب قریشیان بود، و این که نکند او را به جنون متهم کنند و یا با شیطان در رابطه‌اش پندارند، در صورتی که او از ابتدای زندگی عاقلترین مخلوقات خدا بود و نزد وی گرامیترین موجودات، و از همه کس نسبت به شیطان بیشتر در خود احساس دشمنی میکرد، بنابراین خداوند برای گان که او را در برابر دشمنیها و مخالفت‌های فراوان که در انتظارش بود تشجیع نماید همه اشیاء اطراف او سنگها و صخرهها و کوهها را از باب معیت و همراهی با او به صدا درآورد، پیامبر بر هر چه که میگذشت و از کنار هر چه عبور میکرد این ندا را میشنید:

«السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا ولي الله، السلام عليك يا رسول الله.» «1»

خلاصه همه مباحث

در روایات مکتب خلفا در مورد نخستین وحی چنین آمده بود:

جبرئیل سه بار چنان پیامبر را فشرده که او احساس مرگ کرد و سپس به او گفت بخوان ...

پیامبر پس از پایان اولین وحی از این که حوادث به دست جنیان انجام گرفته باشد سخت بیمناک شد، او احتمال میداد که دیوانه یا کاهن یا خیالباغ «شاعر»

(1) - تفسیر امام عسکری 61-60 - بحار الانوار ج 18 ص 206-205، حلی الابرار ج 1 ص 38-37.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 116

شده باشد لذا تصمیم گرفت خود را از بلندیهای کوه به زیر افکند تا نابود گردد و از این رنج آسوده شود. ولی جبرئیل او را مشغول داشت، و نگذاشت عزم خویش را عملی کند.

پیامبر با حالتی دگرگونه به خانه بازگشت، و بیم خود را از دیوانگی و جنزدگی برای همسرش خدیجه بازگو کرد، خدیجه با صبری در خور ستایش تمام سخنان همسر بزرگوارش را که اینک ناراحت و هراسان بود شنید، او نه تنها حد را نباخت، که حتی شوهرش را نیز دلداری داد و از این که خداوند او را تنها نخواهد گذاشت مطمئن ساخت.

آنگاه برای کسب آگاهی و اطمینان بیشتر به ورقه دانشمند نصرانی مراجعه نمود، ورقه پس از استماع اخباری که خدیجه برایش آورده بود به او در مورد پیامبری شوهرش اطمینان داد. در ملاقات با پیامبر با او نیز سخن گفت و با سخنان آرامبخش خود وی را از هراس و حیرت باقی مانده بیرون آورد، و ورقه آنچه پیامبر نمیدانست و به آن جاهل بود به او آموخت!!

در ارزیابی روایات مزبور به این نتیجه رسیدیم که همه آنها از کسانی نقل شده است که در زمان نزول اولین وحی یعنی سال سیزدهم پیش از بعثت به دنیا نیامده بودند تا بتوانند از حادثه به عنوان شاهد عینی گزارش دهند.

در هر صورت هیچ يك از روایات مكتب خلفا در مورد نخستین وحی از شاهد عینی نقل نشده بود، بلکه راویان هیچ کدام در عصر حادثه وجود خارجی نداشتند، تنها شاهد عینی این واقعه امام امیرالمؤمنین است که اصل و حقیقت آن را در نهج البلاغه در خطبه 234 معروف به خطبه قاصعه از زبان آن صادق مصدق، و آن عارف آگاه، و بصیر بینظیر، ملاحظه کردید.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 117

راستی چه شده است که اسلامشناسان یهودی و مسیحی اروپائی و شاگردان شرقی ایشان که به همه کتابهای عالمان تعلیم گرفته از مکتب اهل بیت دسترسی داشتند، داستان نزول وحی را از خاندان پیامبر خاندان بینش و معرفت نگرفتند در حالی که میدانیم: «اهل البیت ادری بما فیه»

اهل يك خانه با حوادث درون آشناترند، چرا اینان فقط به اخبار شکننده و توهینآمیز مکتب خلفا اکتفاء کردند؟

چه شده است شناخت اسلام فقط بر متون و مدارك مکتب خلفاء مبتنی شده است، و به کلی نظریات مکتب امامان اهل بیت به دست فراموشی سپرده شده، و در هیچ جای از اسلامشناسی غربی مورد توجه قرار نمیگیرد؟

آیا اینها نشان نمیدهد که اصولا اسلامشناسی اروپایی جز بر اساس دشمنی و اعمال غرض بنا شده است؟! «1»

هر انسان عاقل با دقتی که در حدی از آیات کتاب خدا در رابطه با شخصیت پیامبر چه پیش از بعثت و چه هنگام نزول وحی و چه دوران 23 ساله رسالت او آگاهی داشته باشد، از روایاتی که دست جعّالان حدیث، و خائنان به حقایق، و ستمگران به اسلام و امت، با کمک مالی معاویه و دیگر حاکمان اموی و عباسی ساخته، و در آنها شکستن شخصیت پیامبر، و ضربه زدن به اسلام، و متوقف کردن مردم از حرکت به جانب فرهنگ کمالبخش الهی نشانه گرفته شده، بسیار بسیار متأسف، غصه‌دار، و شگفتزده میشود، و در بهت و حیرت فرو میرود.

از نظر اینان پیامبر مساوی با شخص بسیار ترسو و ناامیدی است که برای بیرون رفتن از مضیقه روانی، و تحمل نداشتن در برابر حوادث عزم بر خودکشی

(1) - نقش ائمه در احیاء دین جزوه 4 ص 6.

تفسیر حکیم، ج9، ص: 118

را جزم میکند، ولی جبرئیل همچون پزشکی روانشناس به داد او میرسد، و از خودکشی او جلوگیری میکند.

از نظر حدیثنویسان مکتب خلفا و مدرسه سقیفه پیامبر «نعوذ بالله» آن چنان از خردورزی و تعقل و اندیشه در مسائل فاصله داشت، که از ارزش جان، آن هم جان خودش که نفیستزین جانها بود در بیخبری به سر میرسد، تا جائی که پس از

شنیدن آیات سوره علق به وسیله امین وحی، چنان عرصه در برابر این آیات و ابلاغ آن که جز مسائل خلقت موجودات و خلقت انسان از اسپر «علق» و مسئله تعلیم با قلم، و تعلیم علوم به انسان را مطرح نکرده بود بر او تنگ شد، و به تردید شدید دچار گشت، و به خیال این که به جنزگی دچار شده، نقشه خودکشی خود را مطرح و متوسل به این وسیله شد که بر بالای کوه برود و خود را چنان پرتاب نماید که ریشه حیاتش قطع گردد!!

اما از نگاه اهل بیت و معارفی که در معتبرترین کتب دانشمندان شیعه نقل شده، آن حضرت پیش از بعثت به وسیله بزرگترین فرشته حق در مسیر علم و آگاهی و معرفت و بینائی و بینش و بصیرت، و هدایت به سوی حقایق و کمالات قرار داشت، و به این معنا حداقل از طریق تعقل و اندیشه و خردورزی آگاه بود که کشتن نفس محترمه، و به قتل رسانیدن انسان بیگناه، و به ویژه خودزنی و خودکشی جرمی بزرگ و گناهی سنگین، و معصیتی کبیر، و کاری بسیار ناروا و خلاف وجدان و انصاف است.

از نگاه عالمان مکتب خلفا بنا به روایاتی که در کتابهای خود مانند صحیح بخاری، تاریخ طبری، سیره ابن هشام نقل کرده‌اند، پیامبر در نخستین لحظات نزول وحی به تردید شدید دچار شد که احتمالاً به جنزگی و اختلال روانی

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 119

دچار شده‌ام، و این مسئله را با همسرش خدیجه در میان گذاشت و آن زن بزرگوار او را دلداری داده به یقین او را دلداری به یقین رسانید که باور کند جنزده نشد است.

ولی در دیدگاه قرآن مجید خطاب به اهل مکه و همه مردم روزگاران آمده است که:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ: «1»

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.

قرآن مجید نسبت جنون به آن حضرت را نسبتی از جانب مشرکان و کافران میدانند، و بر این اساس هر کتابی گرچه کتاب روایت باشد، و به نظر گروهی آن کتاب صحیح تلقی شود مؤلفش از نظر قرآن مجید کافر یا مشرک است.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ: «2»

و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده! قطعاً تو دیوانه ای!

کتابنویسان و ناقلان روایات و احادیثی که دستپروردگان مکتب خلفا و مدرسه معاویه و امویان و عباسیان هستند، پیامبر را اینگونه معرفی میکنند که با شنیدن اولین آیات نازل شده به خود تهمت جنون و دیوانگی زد!!

قرآن درباره پیامبر به این صورت نظر میدهد:

ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ: «3»

(1) - اعراف: 184.

(2) - حجر: 6.

(3) - قلم: 2.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 120

تو به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که از آغازین لحظه ولادت تو را بدرقه کرده است] مجنون نیستی.

کتابنویسان مکتب خلفا و نقلکنندگان حدیثهای جعلی که با کمک مالی حاکمان فاسد ادامه حیات و کار میدادند، نوشتهبانان پیامبر در اولین لحظات تلقی وحی گمان کرد، با دیدن امین وحی و شنیدن الهی دچار شعر و شاعری به معنای خیالبافی شده است!!

نگاه قرآن مجید به این مسئله اینگونه است:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ: «1»

و به پیامبر، شعر نیاموختیم و [شعرگوئی] شایسته او نیست. کتاب [او] جز مایه یادآوری و قرآنی روشنگر [حقایق] نیست،

تَهْمَت شاعری به او تَهْمَتی است که از سوی مشرکان و کافران به او زده شده است:

و يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ: «2»

و مشرکان و کافران [همواره] می گفتند: آیا باید به خاطر خیالبافی مجنون از معبودان خود دست برداریم؟!

آیا کسی که این تهمت ناروا را از زبان خود پیامبر بر ضد یا جلب خوشنودی معاویه و دستگاه او یا جلب خوشنودی دیگر حاکمانی که به ناحق به مسند حکومت تکیه زدند به عنوان روایت و حدیث تدوین کرده از کافر کافرتر و از مشرک مشرکتر نیست؟

(1) - یس: 69.

(2) - صافات: 36.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 121

کتابنویسان مکتب خلفا و مدرسه سقیفه از قول پیامبر نقل کرده‌اند که آن حضرت با تلقی اولین آیات نازل شده دچار شک و تردید شد که مبدا همچون کاهنان شده باشد، این تهمت است که خداوند از قول مشرکان و کافران نقل کرده، و من نمیدانم اینگونه حدیثنویسان دستگاه اموی، و فرهنگ معاویهای در دادگاه قیامت چه پاسخی به هنگام محاکمه به خداوند و پیامبر خواهند داشت؟!

فَدَكَّرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ: «1»

پس [مشرکان را] هشدار ده که تو به لطف و رحمت پروردگارت [که بصیرت و نبوت عطا شده به توست] نه کاهنی نه دیوانه؛

نگاه قرآن به شخصیت پیامبر

قرآن مجید در مواردی از پیامبر اسلام و شخصیت او و کمالات و عظمتش به این صورت یاد کرده است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: «2»

و تو را جز رحمت و کانون مهر و محبت برای جهانیان نفرستادیم.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ: «3»

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ «4»

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ «5»

(1) - طور: 29.

(2) - انبیا: 107.

(3) - نساء: 80.

(4) - فتح: 10.

(5) - منافقون: 8.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 122

شکستناپذیری برای خدا و رسول اوست.

وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ «1»

شایسته‌تر آن است که مردم در هر امری خدا و رسولش را خشنود کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ ... «2»

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر شما را دعوت کنند اجابت نمائید.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «3»

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا*

قطعاً ما تو را بر اساس حق و درستی و راستی، به خاطر بشارت دادن به نیکان و بیمدهنده به بدکاران فرستادیم.

آری او را بر اساس حق و درستی و راستی فرستاد، و کسی که بر پایه حق فرستاده شده هرگز در نبوت خود تردید نمی‌کند، که این اتهامات فقط از سوی مشرکان و کافران به او زده شد، و قرآن بر اساس دلایل استوار این اتهامات را مردود نمود، و همتنندگان را به عذاب دردناک بیم داد.

در آیه 105 سوره نساء که مورد شرح و توضیح است اعلام می‌کند:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بر اساس آیه 119 سوره بقره پیامبر بر حق است.

(1) - توبه: 62.

(2) - انفال: 24.

(3) - آل عمران: 31.

و بر اساس آیه 105 سوره نساء وحی الهی که بر پیامبر به عنوان قرآن هدایتگر نازل شده نیز بر حق است.

و عجیب است که عالمان مکتب خلفا بر ضد قرآن و با توجه به حیات ملکوتی و الهی پیامبر چگونه و چرا حاضر شده‌اند با گرفتن اندکی پول و متاع ناپایدار دنیا هر باطلی را به پیامبر که همه وجودش، و ظاهر و باطنش بر پایه قرآن بر اساس حق است نسبت دهید؟

آیا جز این است که خواسته‌اند با این گونه روایات شخصیت پیامبر را بشکنند، و او را از عادیترین و معمولیترین مردم عادیتر و معمولیتر نشاندهنده تا به تدریج چراغ اسلام و دینداری در خیمه حیات مردم خاموش شود و میدان برای معاویها از دینداران واقعی خالی بماند و آنان بدون مزاحمت از جانب اهل خدا به حکومت و ستمگری و غارتگری و منیت و فرعونیت ادامه دهند، و این چند روزه محدود زندگی دنیا به هر کیفیتی که بخواهند خوش باشند.

در پایان این بحث بسیار مهم که تدوینش بسیار ضروری و واجب به نظر می‌رسید، نگاهی دیگر از یعوب دین، امام عارفین، چراغ قلب عاشقین امیر المؤمنین را در رابطه با شخصیت پیامبر اسلام بنگرید:

«کان رسول الله اخشى الناس لربه، و اتقاهم له، و اعلمهم سبه، و اقواهم في طاعته، و اصبرهم على عبادته و اكثرهم حبا لمولاه و ازهدهم فيما سواه.» «1»

رسول خدا با خشیتترین مردم نسبت به پروردگارش، و با تقواترین در پیشگاه خداوندش، و آگاهترین آنان به حضرت ریش، و قویترین همه انسانها

(1) - محج البيضاء باب آداب النب و الخلاق الاثمه.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 124

در طاعت معبودش، و صابرترین مردم در عبادت خداوندش، و عاشقترین انسانها نسبت به مولایش، و زاهدترین همه مردم نسبت به غیر خدا بود.

مسئله داوری بر اساس قرآن و بینش و بصیرت لازم دومین حقیقتی است که در آیه شریفه 105 آیه مورد شرح و توضیح مطرح است که به خواست خداوند مهربان این مسئله را در ضمن آیه 135 سوره نساء که در رابطه با فضا و داوری است به طور مفصل شرح خواهم داد.

پرهیز از حمایت خائنان

کتاب خداوند در رابطه با این مسئله که راه خیانت به چه اموری باز است مطالبی را به این صورته مطرح کرده است:

1- خیانت به خدا و رسول او

این خیانت عبارت از پشت کردن به فرامین و خواسته‌های خدا و پیامبر، و عمل نکردن به فرهنگ سعادتبخش اسلام، و سازش با دشمنان دین بر ضد خدا و پیامبر و مسلمانان است.

قرآن به شدت از آلوده شدن انسان به چنین خیانتی نهی میکند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ «1»

2- خیانت به امانت

این خیانت عبارت از تملك غاصبانه مالی است که کسی انسان را امین دانسته و برای حفظ مالش آن را به امانت نزد آدمی گذاشته تا در وقت معینش آن را پس گرفته و در زندگیش هزینه کند، یا عبارت از فاش کردن سری است که به علّتی مثبت و بخاطر هدفی معین به انسان گفته شده است، یا عبارت از

(1) - انفال: 27.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 125

جاسوسی بر ضد مسلمانان و به نفع کافران و مشرکان است، بر همه واجب و لازم است این امانات را حفظ کرده و لازم است این امانات را حفظ کرده و به صاحبانش بازگردانده شود.

لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ. «1»

3- خیانت با چشم

این خیانت عبارت از این است که انسان نسبت به ناموس مردم و نامحرمان احتمالاً بدون این که کسی بفهمد چشمچرانی و نظریازی نماید، و افکار زشت و پریشان، و نیت‌های پلید و آلوده در درونش جریان دهد.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ «2»

خداوند در قرآن مجید به صراحت سه مطلب را بر ضد خائنان اعلام داشته، که انسان از اعلام این سه مطلب میفهمد که خیانت چه گناه بزرگ و چه عملی زشتی است، و این کار نشاندهنده بی‌مروتی، ناجوانمردی، بی‌انصافی و خبائث روح خائن است.

1- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. «3»

2- أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ. «4»

3- وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا. «5»

یقیناً خداوند خائنان را دوست ندارد،

(1) - انفال: 27.

(2) - غافر: 19.

(3) - انفال: 58.

(4) - یوسف: 52.

(5) - نساء: 105.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 126

خدا نقشه خائن را نقش بر آب میکند، و کید آنان را نمیگذارد به ثمر بنشیند، دفاعگر از خائنان مباش.

شان نزول آیه شریفه

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ذیل این آیه شریفه نقل میکند: علت نزول این آیات 112-105 این بود که سه برادر انصاری از طایفه بنی ایبرق به نام بشر، بشیر، مبشر که هر سه از منافقان شمرده میشدند، دیوار خانه عموی قتاد بن نعمان را سوراخ کردند، شمشیر و زره و خوراکی که برای عیالش آماده کرده بود دزدیدند، قتادی بدری بود، نزد رسول خدا شکایت برد که: ای پیامبر خدا عدهای دیوار منزل عموی مرا سوراخ کرده خوراکی و شمشیر و زرهش را بردهاند، و آنان خاندان فاسد و بدی هستند، ولی در این زمینه مرد مؤمنی به نام لبید بن سهل با آنان همراهی بوده است.

بنی ایبرق به قتاده گفتند، این دزدی کار همان لبید بن سهل است، خبر که به لبید رسید شمشیرش را برداشت و به سوی ایشان رفت و گفت: ای بنی ایبرق مرا به دزدی متهم میکنید؟ دزد خود شما هستید و شماستید که نسبت به دزدی از من سزاوارتر میباشید، شما منافق هستید، پیامبر را هجو میکنید و میگوئید این هجو کار قریش است، باید این جریان را روشن کنید وگرنه شمشیرم را از خونتان سیراب میکنم.

بنی ایبرق با لبید به مدارا برخاستند و به او گفتند خدا تو را پیامرزد، بازگرد دامن تو از دزدی بری و پاك است، سپس بنی ایبرق نزد مردی سخنور و بلیغ به نام «اسید بن عروه» که از طایفه خودشان بودند رفتند، و جریان را گفتند، اسید به محضر پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله قتاد بن نعمان نسبت به خاندانی از

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 127

خویشان ما که از شرف و حسب برخوردارند حمله کرده و به آنان نسبت دزدی داده و تهمت زده که در این خاندان نیست.

پیامبر خیلی غمگین شد، زمانی که قتاد خدمت پیامبر رسید روی به او کرد و فرمود: به يك خاندان شریف و دارای حسب و نسب بدون ملاحظه تهمت دزدی زد و به شدت قتاد را سرزنش کرد، قتاد خیلی ناراحت و غمگین شد، نزد عمویش رفت و گفت: کاش مرده بودم و با پیامبر سخن نمیگفتم، پیامبر به من سخنانی گفت که بسیار رنج بردم، عمو

گفت: از خداوند یاری میخواهم که او به داد ما برسد و مسئله را حل نماید، پس از این جریان این آیات بر پیامبر نازل شد. «1»

پیامبر و اهل ایمان وظیفه دارند هر تهمتی که به هر کس زده میشود تا ثابت شدن مورد اتهام او را بری و پاک معرفی کنند، و تهمتزننده را از تهمت نهی کرده، و وی را به این گناه سنگین آگاه کنند، چون مورد تهمت با بینه و شاهد ثابت شد، گناهکار را در گردونه جرمه قرار دهند تا عبرت دیگران شود، و به خاطر سخن تلخی که به تهمتزننده داشتند از خداوند درخواست مغفرت کنند، بر همه لازم است که وقتی خیانت خائن روشن شد، از دفاع او بپرهیزند و در داوری او را هر کس که میخواهد باشد محکوم نموده و طرف مقابلش را حاکم کنند تا دامنش از تهمت زدوده شود، یا اگر حقی از او به غارت رفته به حقش برسد، و در مسئله داوری و حکم میان قوی و ضعیف، دوست و دشمن، مؤمن و کافر و ذمی، دور و نزدیک و بیگانه و آشنا و مرد و زن فرقی نگذارند، که فرق گذاردن نوعی ظلم و جور در حکم و میل به هوای نفس است.

(1) - تفسیر قمی ج اول ص.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 128

این که خداوند به پیامبر فرمان استغفار میدهد نه از آن جهت است که از پیامبر گناه‌داری و بال و بتعه سر زده باشد، و نه از آن جهت است که پیامبر میخواست و مشرف بوده بر این که عمل ناپسندی انجام دهد، استغفار برای این است که پیامبر از خداوند بخواهد همیشه او را بر نفسش غالب و پیروز گرداند، شکی نیست که پیامبر در این خصوص نیازمند به خداست و به هیچ وجه از الطاف حق بین نیاز نیست گرچه دارای مقام با عظمت عصمت باشد. «1»

روایات باب خیانت

پیامبر اکرم میفرماید:

«اربع لا تدخل بیتا واحد منهن الاحزاب و لم یعمر بالبک: الخیان، و السرقة، و شرب الخمر و الزنا:» «2»

چهار چیز است که یکی از آنها به خانهای وارد نشود مگر این که آن خانه به نابودی کشیده شود وادی برکت را نبیند: خیانت، دزدی، شرابخواری، و زنا.

«لیس منا من خان مسلما فی اهله و ماله:» «3»

از ما نیست کسی که نسبت به زن و مال مسلمانی خیانت کند.

«لیس منا من خان بالامان:» «4»

از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایک و الخیان فانها شر معصی و ان الخائن لمغرب بالنار علی خیانه:» «5»

(1) - المیزان ج 5 ص 116.

(2) - امالی صدوق 482.

(3) - میزان الحکمه ج 3 ص 538.

(4) - میزان الحکمه ج 3 ص 538.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 129

از خیانت کردن پرهیز که خیانت بدترین گناه است، و خائن به سبب خیانتش به آتش عذاب میشود.

«الخیان دلیل علی قل الورع و عدم الدیان:» «1»

خیانت نشانی از کمبود پارسائی و نبود دینداری است.

«شر الناس من لا یعتقد الامان و لا یجتنب الخیان:» «2»

بدترین مردم کسی است که به امانتداری اعتقاد نداشته باشد، و از خیانت پرهیزد.

ابو ثمامه میگوید به محضر حضرت باقر (ع) رسیدم و گفتم: فدایت گردم، قصد دارم مجاور مکه شوم و به مرجع «طائفهای که به غلط معتقدند با بودن ایمان در قلب معصیت هیچ زبانی به انسان نمیرساند» بدهکارم، نظر شما چیست آیا بدهی خود را به آنان پردازم، یا بخاطر خبائثشان از پرداخت آن خودداری کنم، حضرت فرمود بدهی خود را پرداز و هشیار آن که بدهی و قرضی به عهده است باشد دیدار کنی، زیرا مؤمن خیانت نمیکند. «3»

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«بنی الانسان علی خصال فهما بنی علیه فانه لا یبني علی الخیان و الکذب.» «4»

انسان بر خصلتهائی بنا شده است، اما به هر خصلتی ساخته شود، بر خیانت و دروغ ساخته نمیشود.

از رسول خدا روایت شده است:

«افشاء سراخیک خیان فاجتنب ذلک.»

(1) - غرر الحکم حکمت 1431.

(2) - غرر الحکم ص 446.

(3) - علل الشرایع 528.

(4) - کشف الغمه ج 2 ص 375.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 130

فاش کردن راز برادرت خیانت است، بنابراین از این عمل دوری کن.

از حضرت باقر (ع) در گفتار خداوند متعال:

لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَتِكُمْ این توضیح نقل شده است:

«فخیان الله و الرسول معصيتهما و اما خیان الامان فكل انسان مأمون على ما افترض الله عزوجل عليه:» «1»

خیانت به خدا و پیامبر نافرمانی از آنان است، و اما خیانت در امانت، هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند عزوجل بر او لازم و واجب نموده است.

از حضرت جواد (ع) روایت شده است:

«كفى بالمرء خيان ان يكون اميناً لل خون:» «2»

در خیانت کاری مرد همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

از امیرالمؤمنان (ع) روایت شده:

«ان اعظم الخيان خيان الام و افطع الغش غش الائم:» «3»

بزرگترین خیانت، خیانت به امت است، «خیانت به دین و عقل و فرهنگ و اقتصاد و سیاست مربوط به آنان» و زشتترین دغل، دغلکاری با پیشوایان و راهنمایان بر حق است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«شر الرجال التجار الخون:» «4»

بدترین مردمان، بازرگانان خیانتکارند.

(1) - تفسیر قمی ذیل آیه 27 سوره انفال.

(2) - بحار ج 78 ص 364.

(3) - نهج البلاغه تامه 26.

(4) - بحار ج 103 ص 103.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 131

از آنجا که خائن ظالم و ستمکار به ملت، به صاحبان امانت، به اهل سرو راز، و به قوانین اسلام و به آیات قرآن و به سنت رسول اکرم است، بر اساس آیات و روایات، نباید کسی مدافع و مددکار او در امور باطل، و در خیانت و ظلم و ستمش باشد، بلکه واجب است از مظلوم در برابر او حمایت کرد، و وی را از شر خیانت و ظلم او نجات داد.

قرآن میفرماید:

وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ: «1»

و به کسانی که [به آیات خدا، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده‌اند، تمایل و اطمینان نداشته باشید و تکیه نکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست، سپس یاری نمی شوید.

خداوند از قول موسی سومین پیامبر اولوالعزمش که چون همه انبیا روش و کردار و اخلاقش برای همگان سرمشق است نقل میکند که در برابر فرعون و پیروانش و دستگاه حکومتش گفت:

رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ

پروردگارا! به خاطر قدرت و نیرویی که به من عطا کردی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد.

در این زمینه روایاتی از رسول خدا نقل شده است:

(1) - هود: 113.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 132

«اذا كان يوم القيام نادى مناد: اين الظلم و اعوانهم؟ من لاق لهم دوا، او ربط لهم كيا، او مد لهم مد قلم، فاحشروهم معهم:» «1»

چون در روز قیامت فرا رسد، ندادندهای ندا کنند: ستمکاران و کمککاران به آنان کجایند؟ همان کسانی که لیک دوات آنان را تأمین کرده، یا سر کیسهای را برای آنان بسته، یا به نفع آنان قلمی در مرکب برده، روی این حساب اینان را نیز با ستمگران محشور نمائید.

«من مشى مع ظالم ليعينه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام:» «2»

کسی که با ستمگر همراهی کند، تا به او کمک دهد، در حالی که بداند او ستمگر است، از اسلام خارج شده است.

«من علق سوطا بين يدي سلطان جائر جعل الله ذلك السوط يوم القيام ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعا، يسلط عليه في نار جهنم و يئس المصير:» «3»

هر کس در حضور پادشاه ستمگری تازیانه آویزد «تا به حکم او بر کسی بزند» خداوند روز قیامت آن تازیانه را اژدهائی آتشین میگرداند که در ازای آن هفتاد زراع است، و آن را در آتش دوزخ بر وی مسلط نماید و آتش دوزخ عاقبت و سرنوشته بدی است.

هنگامی که از حضرت صادق علیه السلام از یاری دادن به ستمگر در صورت تنگدستی و فشار زندگی پرسیدند حضرت فرمود:

«ما احب انى عقدت لهم عقدا، او و كيت لهم و كاء و ان لى ما بين لا بتيها لا و لا حد بقلم، ان اعوان الظلم يوم القيام فى سراق من النار حتى يحكم الله بين العباد:» «4»

(1) - بحار ج 75 ص 372.

(2) - میزان الحکم ج 6 ص 555.

(3) - بحار ج 75 ص 369.

(4) - کافی ج 5 ص 107.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 133

دوست ندارم حتی برای ستمگران گریه به بندم، یا سر مشکی را محکم نمانم، گرچه از شر تا غرب جهان را به من ببخشند، و حتی قلمی را برای آنان در مرکب فرو کنم، کمکدهندگان به ستمگران روز قیامت در چادری از آتش هستند، تا زمانی که خداوند در میان بندگان داوری نماید.

به این روایت بسیار مهم که در رابطه با عاملی از عمال بنی امیه از حضرت صادق (ع) در جلد پنجم اصول کافی این کتاب با ارزش نقل شده با کمال دقت توجه کنید.

علی بن محمد بن بندار از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از علی بن ابی حمزه روایت میکنند که علی بن ابی حمزه میگوید دوستی داشتم که از نویسندگان دفاتر بنی امیه بود، به من گفت: از حضرت صادق برای من اجازه بگیر تا خدمت آن جناب مشرف شوم، من برای او اذن حضور گرفتم، هنگامی که به محضر امام رسید سلام کرد و نشست، سپس گفت: فدایت گردم من در دیوان بنی امیه به شغل کتابت مشغول بودم، و از این راه ثروت انبوهی به دست آورده‌ام، فعلاً از چنین درآمدی چشم پوشیده‌ام.

امام صادق فرمود:

«لولا ان بنیامی وجدوا من یکتب لهم و یجی لهم الفیء، و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا»

اگر بنی امیه کسی را برای کتابت امورشان نمییافتند و مأموری را برای جمع کردن مالیات پیدا نمیکردند، و کسی نبود که به سودشان بچنگد، و در جماعتشان حاضر شود و خلاصه احدی را در هیچ زمینهای برای کمک گرفتن از او نمییافتند، قدرت بر سلب حق ما اهل بیت را نداشتند.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 134

اگر همه مردم از آنان جدائی میکردند، و ترکشان مینمودند، و آنچه را داشتند با همان رهایشان میساختند، چیزی جز اندک مالی که در اختیارشان بود نداشتند، و قطعاً با نبود نیرو و مال و ثروت هیچ کاری در میان این امت از دستشان برنمیآمد.

کاتب بنیامیه به آن حضرت گفت: از آنچه در آن افتادها راه نجاتی هست؟ حضرت فرمود:

اگر تو را برای رسیدن به ساحل نجات راهنمایی کنم میپذیری؟ عرضه داشت آری میپذیرم، فرمود از آنچه از طریق حقوق گرفته شده از آنان در اختیار داری جدا شو، چنانچه صاحب اموال را میشناسی به آنان برگردان، و اگر نمیشناسی همه آنها را در راه خدا صدقه بده، من در صورت انجام این کار بهشت را برای تو ضمانت میکنم.

علی بن ابی حمزه میگوید جوان کاتب مدتی طولانی سر به زیر انداخت، سپس به حضرت گفت: فدایت شوم انجام میدهم.

او پس از تصمیم قطعی به توبه با ما به کوفه بازگشت، چیزی از مال و ثروت در اختیار نداشت مگر آن که نسبت به آن به طرح حضرت صادق عمل کرد، تا جایی که پیراهن بدنش را که از آن مال به دست آورده بود از خود دور کرد!

از شیعیان برای او کمک گرفتم، هر کس به اندازه وسعش پولی در اختیارم گذاشت، برایش لباس خریدم و هزینه زندگیش را تأمین میکردم، چند ماهی از این جریان نگذشته بود که بیمار شد، ما شیعه به حکم وظیفه از او عیادت میکردیم، روزی در حالی که جان به گلویش رسیده، و آماده سفر آخرت میشد نزدش رفتم، دو دیده گشود و به من گفت ای علی بن ابی حمزه به خدا سوگند

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 135

امام صادق نسبت به من به عهده‌ای که بسته بود وفا کرد، این حقیقت را گفت و جان داد، من با کمک دوستان شیعه همه امورش را از غسل و کفن و دفن انجام دادیم، از کوفه به مدینه رفتم به محضر حضرت صادق رسیدم، امام وقتی به من نظر کرد فرمود: علی بن ابی حمزه و الله ما به پیمانمان نسبت به دوستت وفا کردیم عرض کردم فدایت شوم درست میفرمائی، به خدا سوگند هنگام مرگش این وفای به پیمانی که با او داشتید به من اعلام کرد. «1»

از حضرت رضا (ع) روایت فوق العاده‌ای به این مضمون نقل شده است:

«الدخول فی اعمالهم، و العون لهم، و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر، و النظر الیهم علی العمد من الکبائر التي یتستحق به النار.» «2»

وارد شدن در کارهای پادشاهان و سردمداران ستمکار و کمک کردن به آنان، و کوشش در راه عملی شدن خواسته هایشان، مساوی با کفر است، و نگاه کردن به آنان از روی عمد، از گناهان کبیره‌ای است که نگاه کنند به سبب آن سزاوار آتش میشود.

آری اگر در همه ممالك مردم به این حقایقی که از اهل بیت در سایه آیات قرآن رسیده عمل کنند و از هر نوع کمکی به خائنان و ستمگران دریغ ورزند، و در ادارات و نهادهای تشکیل شده به وسیله آنان وارد نشوند، قدرتی برای آنان نخواهد ماند، و راه ستم و بیدادگری بر ملتها به روی آنان بسته خواهد شد، و حکومت در هر کشوری به دست صالحان خواهد افتاد و مردم لذت عدل و انصاف را خواهید چشید.

افسوس که بسیاری از مردم جهان در مسئله رزق و روزی از ایمانی که آنان را

(1) - کافی چ ثامن الائمة قم ج 5 ص 1218 ح 8468.

(2) - بحار ج 75 ص 374 ح 25.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 136

در فضای اعتماد به حق قرار دهد برخوردار نیستند، و حاضرند برای شکم و ارضاء هوا و هوس و به دست آوردن لذتهای نامشروع با هر خائن و ظالم و جنایت کاری بسازند!

تفسیر آیه 106 - 107 - 108 - 109

وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً

وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِماً

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً

هَآ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا

و از خدا آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است دوست ندارد.

[خیانت پیشگان خیانت خود را] از مردم پنهان می دارند، و [نمی توانند] از خدا پنهان نمایند، و خدا با آنان اندیشی می کردند و خدا همواره به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

بود آن گاه که در جلسه مخفی شبانه، درباره طرح و نقشه و سخنی که خدا به آن رضایت نداشت، چاره

این شما [قبیله و عشیره حائنین] هستید که در زندگی دنیا از آنان دفاع کردید، ولی چه کسی است که در روز قیامت در برابر خدا از آنان دفاع کند؟ یا چه کسی است که [برای رهایی آنان از عذاب] کارسازشان باشد؟

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 137

شرح و توضیح

1- درخواست آمرزش و مغفرت از حضرت حق کاری پسندیده و نوعی عبادت، و شکلی از دعا در پیشگاه حضرت محبوب است.

استغفار و طلب آمرزش برنامهها با ارزشی است که همه انبیاء الهی و اولیاء خدا شبانهروز به آن توجه داشتند، و عاشق این معنا بودند که حضرت حق مغفرت و آمرزش را نصیب آنان کند.

آنان هیچ تقصیری در عبادت خداوند خدمت به خلق نداشتند، زندگی آنان جز خیر و کرامت و صدق و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و بندگی خالصانه نبود، در عین حال خود را در برابر عظمت دوست به چیزی حساب نمیکردند، و عبادت و خدمت خویش را لایق حضرت معبود نمیدانستند، و احساس جدی میکردند این کوچکی در ذات و وجود، در برابر عظمت بینهایت نیست، نیاز به طلب مغفرت دارد، تا با آمرزش حق گوشه‌ای از این مکنت و ذلت، و مستکینی و حقارت، و خلأ سزاوار نبودن عبادتشان نسبت به الوهیت و ربوبیت آن مقام شامخ جبران گردد.

استغفار ائمه در دعاهایشان به ویژه دعای کمیل، عرفه، ابو حمزه ثمالی و دیگر دعاها از این باب است، روی این حساب حتماً لازم نیست گناهی در میان باشد، تا به خاطر آن، و پاک شدنش از پرونده، و زدوده شدن آثارش از صفحه درون، و آئینه قلب به استغفار برخاست.

استغفار نبی اکرم و درخواست آمرزش او که در آیه 106 به آن حضرت امر شده نه از باب این است که نعوذ بالله آن حضرت دچار معصیتی شده باشد که آن حضرت در رفیعترین قله عصمت و پاکی قرار داشت و از روح قدسی که اختیاراً

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 138

مانع از هر معصیت و بلکه مانع از فکر گناه است برخوردار بود، بلکه استغفار او درخواست کرامت از کریم، و طلب قدرت بیشتر برای ایستادگی در برابر عوارض بشری، و گدائی نیازمند از بینیا، و اتصال عبد به مولا، و نهایتاً عشق‌بازی عاشق با معشوق ازلی و ابدی بود.

این حقیقت را باید دانست که آن حضرت هم مانند دیگر مخلوقات در عین کمالات و ارزشهایی که داشت ذاتاً فاقد استقلال در برابر حق بود، او نیز چون دیگر موجودات مُلکی و ملکوتی، آن به آن و لحظه به لحظه نیازمند به رفع تشنگی ذات و وجودش به وسیله فیوضات حضرت رب العزه بود، و یکی از چشمه‌هایی که عطش و تشنگی او را فرو مینشانند آمرزش و مغفرت بود، لذا با راهنمایی حضرت حق، و فرمان دوست، شبانه‌روز درخواست آمرزش و مغفرت داشت، و این درخواست را برای خود به عنوان فرمان بردن از مولا عبادت میدانست، و با آن انس عجیبی داشت، و عاشقانه و با کمال اشتیاق فرمان **وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ** را اطاعت میکرد و از آن لذت میبرد، و برای ذائقه روحی و باطنیاش درخواست استغفار شیرینتر از عسل بود.

2- خیانت به دیگران چه خیانت مالی و اقتصادی، چه خیانت سیاسی و اجتماعی، و چه خیانت به اسرار مردم و اسرار يك کشور در لباس جاسوسی، و خیانت به امانات خدا که مجموع نعمتهای ظاهری و باطنی او به انسان است، در حقیقت خیانت به خویش است **يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ** زیرا هر نوع خیانتی خسارت و زیان واقعی‌اش به خود انسان باز میگردد، و سبب تخریب دنیا و آخرت آدمی است، و بالای عظیمی است که انسان را از چشم رحمت و محبت دوست میاندازد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا**، و وجود انسان را مستحق غضب

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 139

حق، و محرومیت از «رضوان الله و جنت الله» میکند.

خائن زمانی که خیانتش بر ملا شود، آبرویش بر باد می‌رود، مورد نفرت مردم قرار می‌گیرد، جامعه و خانواده خودش او را با چشمی دیگر نگاه میکنند، دچار جریمه‌های سنگینی که گاهی حبسهای طولانی و اعدام است میشود، این همه معنای **يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ** میباشد.

3- کوهفکران، غافلان از حق، کجاندیشان، منحرفان از توحید، منافقان، گنهکاران حرفهای و امثال فکر میکنند آنچه انجام میدهند به ویژه اگر در خلوت باشد، به خصوص اگر در تاریکی شب و به دور از ناظری عمل کنند، و با صدائی آهسته نقشه‌های را بر ضد دین، کشور، ملت، افراد پیریزی نمایند از دید خداوند پوشیده و پنهان میماند، آنان از آگاهی فراگیر، و دانش احاطی حق به ملک و ملکوت، و ظاهر و باطن هستی و موجودات آن و معیت حضرت او با تمام مخلوقات در غفلتاند، و نمیدانند که چیزی از وجود مقدس او پنهان نیست و همه هستی با همه موجوداتش در محضر او هستند.

چه شگفتآور است که گروهی مانند آنان که در آیه 108 مورد سرزنش خداوند قرار گرفته‌اند، از ارتکاب خیانت به طور آشکار و در برابر دید مردم حیا میکنند ولی از حضرت حق که لحظه لحظه با آنان است و چیزی از حضرتش پنهان نیست حیا نمیکند، و در کمال بیشمرمی در محضر خدا به طرح نقشه‌های خائنانه، یا اعمال زشت دست میزنند.

4- اگر کسانی به دفاع از خائنان برخیزند، یا برای دفاع از این پلیدان به مراکز قدرت مادی و معنوی متوسل شوند، باید بدانند که اولاً دفاع آنان ارزش عملی و اخلاقی نخواهد داشت، و کاری بسیار زشت و ناپسند است، بر این اساس، دفاع

تفسیر حکیم، ج9، ص: 140

از خائن خود گناهی زشت و عملی خلاف عدل و انصاف میباشد، و ثانیاً فائدهای بر این دفاع مترتب گردد، از نظر ظاهر فائدهای مادی، زودگذر، و از نظر معنوی خسارتی سنگین، و محصول تلخش پایمال کردن حقوق دیگران است.

دفاع از خائن اگر او را در دنیا از چنگال عدالت مخفی کند ولی در قیامت چه کسی در برابر قدرت و انتقام و محاکمه خداوند میتواند آنان را نجات دهد، و از جریمه و عذاب الهی برهاند؟!

کدام قدرت در قیامت در مقام کارسازی نسبت به آنان برمیآید، و برای حل مشکل آنان دست به کار میشود، حکومت و کارسازی و نجات و عذاب در روز محشر فقط ویژه خداست، و اگر کسی هم حق شفاعت داشته باشد، این حق را میتواند با اذن خداوند درباره کسی که سزاوار شفاعت است به جریان بیندازد، خائن در قیامت در موضعی است که همه درها به روی او بسته است و کسی به خود جرأت نمیدهد که برای نجات او کاری کند.

تفسیر آیه 110 - 111 - 112

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا

و هر کس کار زشتی کند یا بر خود ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط به زیان خود مرتکب می شود؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 141

بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است.

شرح و توضیح

1- سوء و ظلم به نفس با توجه به حرف عطف «او» دو مقوله است: سوء یعنی تعدی به غیر، تعدی به مال یا به حق یا آبرو، و ظلم یعنی تعدی به حدود انسانیت و کرامت و ارزش خویش.

کسی که مرتکب سوء یا ظلم به نفس میشود، درون خود را بنا به روایات اهل بیت تاریک میکند، و ورق سیاهی به پرونده خویش میافزاید، و خود را از رحمت خدا دور مینماید، و زمینه محرومیتش را از فیوضات الهیه و نفحات رحمانیه فراهم میآورد، ولی چه شگفتآور است که خداوند مهربان در آیه 110 همه خائنان را ترغیب و تشویق به توبه میکند، وی میفرماید کسی که پس از سوء و ظلم به نفس در دایره توبه جدی قرار گیرد، و از خداوند و بندگانش عذرخواهی نماید، و متواضعانه و با حل انکار، و پشیمانی در باطن درخواست آمرزش نماید، خداوند را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

در سور مبارکه بقره هنگام تفسیر و توضیح آیات مربوط به حضرت آدم و توبه او بحث بسیار مفصلی به میان آمد و همه جهات توبه تقریباً بیان شد، در این بخش دربار توبه مطالبی را به اشارت عرضه میدارم باشد که برای خوانندگان مفید افتد.

توبه به معنی بازگشت و زمینه کامل و مهمی برای تجلی مغفرت حق نسبت به انسان است.

کسی که بازگشت به سوی حضرت حق میکند و با گناه قطع رابطه مینماید، البته امیدوار است که بخاطر توبه‌اش در معرض نسیم ملکوتی مغفرت قرار گیرد،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 142

لذا هر تائبی طبیعتاً از حضرت رب العزه درخواست مغفرت مینماید.

توبه بازگشت انسان به سوی خداوند با حال پرقیمت پشیمانی از گناه است، با این قصد که دیگر آن گناه را تکرار نکند، توبه از گناه هر گناهی که باشد از نظر شارع مقدس واجب، و واجب فوری است، وجوب توبه از فرمان به توبه در آیات قرآن استفاده میشود، و ترك این واجب که در حقیقت بیتوجهی به فرمان خدا، و سبک انگاشتن آن است خود گناه دیگر محسوب میشود.

فرمان حضرت حق را به توبه در این دو آیه که از هر دو بوی وجوب استشمام میشود ملاحظه کنید:

و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:

ای اهل ایمان همه به سوی خدا بازگردید تا بر موانع و مشکلات راه رسیدن به رحمت حق پیروز شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ:

ای اهل ایمان به سوی خدا بازگردید، بازگشتی مخلصانه و با دوام، به این امید که خداوند پس از توبه شما گناهانتان را نادیده بگیرد.

از نظر قرآن توبه کسی قبول است که شرایط لازم را که در آیات سوره نساء بیان شده داشته باشد.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 143

أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. «1»

بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه آنان را می پذیرد، و خدا همواره دانا و حکیم است.

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصتها از دست رفته] گوید: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میروند، توبه نیست. اینانند که عذاب دردناک برای آنان آماده کرده‌ام.

براساس این دو آیه توبه دارای شرایط ویژه‌ای است، که با تحقق آن شرایط، توبه محقق می‌شود:

اول- توبه باید از گناهی باشد که از روی جهالت و نادانی انجام گرفته باشد، و البته منظور از جهالت در اینجا به احتمال قوی این نیست که گناهکار گناه بودن آن عمل را نمیدانست، بلکه منظور این است که بر پایه عناد با خدا و در مقام معارضه با حق تعالی گناه را انجام نداده باشد، ممکن است انسان دچار گناهی شود ولی نه از باب عناد و معارضه با خدا، بلکه از روی هوا و هوس که خود نوعی جهالت است، زیرا گرفتار هوا و هوس و هیجانات غرائز از خدا غافل و بیتوجه به حضرت حق و قیامت و عواقب سوء گناه می‌گردد، و این معنای جهالت است، در چنین وضعی که از آن تعبیر به جهالت شد، اگر گناهکار واقعا توبه کند و به حضرت حق بازگردد، توبه او حتماً پذیرفته می‌شود، ولی اگر گناه را در مقام معارضه با حق و به انگیزه عناد و لجبازی مرتکب شود پذیرفته شدن توبه‌اش مشکل به نظر می‌رسد.

(1) - نساء: 18- 17.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 144

دوم- توبه باید زود و به سرعت انجام یابد، یعنی میان گناه و توبه نباید فاصله افتد، و انسان با به تأخیر انداختن توبه معذور نیست، و تأخیر نداشتن توبه چون برخلاف خواسته حضرت حق است خود گناهی دیگر است.

در پاره‌ای از روایات عبارت «من قریب» به زودتر از رسیدن ترگ تفسیر شده است، و گویا منظور این است که تا پیش از مرگ و از دست رفتن فرصت جبران توبه نماید، و اگر با رسیدن نشانه‌های مرگ توبه کند پذیرفته نیست، چنانچه این معنا منظور باشد جمله بعدی «و لیست التوب» توضیح آن خواهد بود.

سوم- توبه باید در زمانی باشد که انسان قدرت انتخاب و اختیار و آزادی عمل برایش ممکن باشد، اما اگر انسان به مرحله‌ای رسید که با مرگ دست به گریبان شد، و آثار آن را مشاهده کرد، دیگر فرصتی برای محقق شدن توبه وجود ندارد، و در آن لحظه جای توبه نیست.

چهارم- توبه کسانی که با حال کفر به خدا و قیامت و انبیا و قرآن از دنیا می‌روند پذیرفته نیست، بنابراین پشیمانی کافران در هنگام جان دادن، و در برزخ، یا قیامت سودی برای آنان نخواهد داشت، و این پشیمانی بنابر ضرب المثل ایرانی پشیمانی بعد از مرگ سهراب است.

این ضرب المثل از این داستان گرفته شده که رستم در جنگ با سهراب که فرزند خود او بود و خبر نداشت بر سهراب به قاتل گفت پدرم انتقام خون مرا خواهد گرفت رستم پرسید پدرت کیست؟ سهراب گفت رستم، جهان پهلوان چون فهمید ضربه کاری را به فرزند خود زده نزد شاه ایران فرستاد و از او طلب نوشدارو که در آن زمان بهترین دوا برای معالجه چنان زخم‌هایی بود کرد، ولی شاه ایران در دادن آن داور به اندازهای تعلل ورزید تا سهراب از بین رفت، از آن

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 145

زمان گفتند: نوشدارو پس از مرگ سهراب چه فایده دارد و پشیمانی از تعلل در اهداء آن چه سودی برای دهنده دارد.

در آیه دیگر شرط بسیار مهم دیگری را جزء شرایط توبه می‌خوانیم:

أَنَّهُ مِّنْ عَمَلٍ مِّنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: «1»

اگر کسی از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه شریفه شرط دیگری که برای تحقق توبه و پذیرفته شدن آن آمده اصلاح حال و عمل است که باید در ضمن توبه صورت بگیرد.

از آیات مربوط به توبه استفاده می‌شود که اگر توبه با شرایط لازم انجام بگیرد قبولی آن از سوی خداوند حتمی و قطعی است.

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ: «2»

هر کس پس از آن که مرتکب ظلم و تعدی شده توبه کند و در ضمن توبه درون و برون خود را اصلاح نماید به یقین خداوند توبه او را قبول میکند.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى: «3»

و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و آراسته به ایمان شد و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.

(1) - انعام: 54.

(2) - مائده: 39.

(3) - طه: 82.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 146

به طوری که از این آیات و آیات دیگر استفاده میشود، بخشیده شدن گناهان کسی که توبه میکند حتمی است، و خداوند به پذیرفتن توبه وعده قطعی داده است، گاهی ممکن است حتی بدون توبه هم عفو و مغفرت حق شامل حال کسی شود که انگار توبه کرده است.

خداوند این مژده را در قرآن به بندگان مؤمن خود داده ولی آن را حتمی و قطعی نکرده است:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: «1»

آنگاه خداوند آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشگریانی که آنان را نمیدیدند برای یاری ارتش اسلام فرستاد و کسانی را که کفر میورزیدند به عذاب سختی مجازات کرد، و این است کیفر کافران.

سپس خداوند بعد از گناه فرار از جنگ توبه هر کس را بخواهد میپذیرد، و خداوند بسیار آمرزند و مهربان است.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً: «2»

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره

(1) - توبه: 26 - 27.

(2) - احزاب: 24.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 147

بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال بندهای میشود که هنوز توبه نکرده امری مسلم است و آیات بسیاری به آن دلالت دارد، و در دو آیه‌ای که از سوره توبه و احزاب دیدید لفظ توبه از جانب خدا بکار رفته منظور همان عفو ابتدائی است، بدیهی است که عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال برخی از بندگان میشود، دارای حساب و کتاب است، و اینطور نیست که عمومیت داشته باشد، بلکه کسانی از آن بهره‌مند میشوند که در خود شایستگی و اهلیت آن را به وجود آورند.

استغفار

این واژه از ماده غفران است که در لغت به معنای پوشانیدن آمده، و با معنای اصطلاحی آن که همان آمرزیدن است، تناسب روشنی دارد، در حقیقت خداوند با آمرزیدن گناه، بر روی عمل زشت پرده میکشد، استغفار به معنای درخواست عفو و طلب آمرزش است که در واقع تائب از گناه از حضرت حق متواضعانه درخواست میکند که گناهانش را با ستاریت خود بپوشاند و بر روی معاصیاش پرده اندازد تا کسی از آن آگاه نگردد و آبرویش در دنیا و آخرت محفوظ بماند.

گرچه به نظر می‌رسد دو واپه توبه و استغفار در نهایت به يك مفهوم بر میگردد، ولی از ظاهر آیات و روایات چنین بر می‌آید که این دو با هم تفاوت دارند.

در قرآن کریم در چند آیه توبه و استغفار به گونه‌ای در کنار هم ذکر شده، که دلالت بر دوگانگی مفهوم آنها دارد:

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 148

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ: «1»

و از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس از گناهان دست برداشته به او بازگردید زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار توبه‌کنندگان است.

شبیه این تعبیر که میان استغفار و توبه بالفظ «ثم» فاصله انداخته در چهار مورد از قرآن آمده که دلالت بر تفاوت میان این دو مفهوم دارد، همچنین در حدیث مشهوری که حضرت موسی بن جعفر لشگریان عقل و جهل را می‌شمارد.

توبه که ضد آن پافشاری بر گناه است، و استغفار دو مفهوم جداگانه به حساب آمده است.

میان توبه و استغفار تفاوت‌هایی چند وجود دارد که از جمله آنها میتوان به تفاوت‌های زیر توجه کرد:

1- انسان فقط میتواند برای شخص خودش توبه کند و از جانب دیگری نمیتواند توبه نماید، ولی استغفار اینگونه نیست، انسان هم میتواند برای خودش و هم برای دیگری استغفار نماید، در این زمینه آیات و روایات بسیاری داریم.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً: «2»

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان درخواست آمرزش میکرد، یقیناً خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان مییافتند.

(1) - هود: 90.

(2) - نساء: 64.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 149

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُوُّ الرَّحِيمُ: «1»

یعقوب به فرزندانش هنگامی که از او خواستند از خداوند برای آنان آمرزش بخواهد فرمود: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

همچنین در آیات و بسیاری از روایات درباره آمرزش خواستن برای پدر و مادر و مؤمنان، و یا استغفار کردن فرشتگان برای افراد مخصوص «مؤمنان و تائبان» سخنان گوناگونی آمده است.

2- در توبه عدد و مقدار مطرح نیست، ولی در استغفار گاهی عددهای ویژه عنوان نشده است، در قرآن عدد هفتاد و در روایات عددهای صد، هفتاد، بیست و پنج و بیشتر و کمتر آمده است:

إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ «2»

اگر برای منافقان که آلوده به کفر و شرک هستند و به اسلام و مسلمانان خیانت میکنند هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

«ان رسول الله كان لا يقوم من مجلس و ان خف حتى يستغفر الله خمسا و عشرين مره:» «3»

پیامبر خدا از هیچ مجلسی گرچه کوتاهمدت بود بر نمیخاست مگر این که بیست و پنج مرتبه استغفار میکرد.

3- توبه باید در حال حیات و زندگی باشد، توبه کسی که آثار مرگ را می

(1) - یوسف: 98.

(2) - توبه: 80.

(3) - وسائل الشیعه ج 4 ص 140.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 150

بیند، و پس از مرگ معنا ندارد، ولی از آنجا که استغفار به نحوی است که شخصی برای شخص دیگر میتواند انجام دهد، بنابراین پس از مرگ از نیز میتواند برای او استغفار نماید.

حضرت صادق فرمود:

«الْمُؤْمِنُ عَادَ مُؤْمِنًا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي مَرَضِهِ وَ كُلَّ اللَّهِ بِهِ مَلَكًا مِنَ الْعَوَادِ يَعُودُهُ فِي قَبْرِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ»¹

هر مؤمنی بخاطر خدا مؤمن دیگری را در بیماریش عیادت کند خداوند فرشتهای را بر او میگمارد که در قبرش از او عیادت نماید، و تا روز قیامت برای او استغفار کند.

4- حقیقت توبه همان بازگشت به خدا و پشیمانی از گناه است، و همین پشیمانی موجب آمرزش گناه میباشد، در عمق و ذات توبه تقاضای آمرزش گناه وجود دارد.

5- توبه فقط سبب بخشیده شدن گناه مورد نظر است، ولی استغفار علاوه بر این که عامل بخشیده شده گناه است، موجب گشایش در زندگی مادی و فراوانی نعمت و دوری از بلاها، و مصون شدن از کیفرهای دنیائی است.

با توجه به آیات و روایات مربوط به استغفار، به خوبی روشن میشود که استغفار از نزول بلا برای شخص و جامعه جلوگیری میکند، و فراوانی نعمت و فراخی روزی را به دنبال دارد.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ

(1) - وسائل الشیعه ج 2 ص 634.

يَسْتَغْفِرُونَ: «1»

و خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر میبری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می کنند، خدا عذابکننده آنان نخواهد بود.

امیر مؤمنان در تفسیر این آیه میفرماید:

«كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فذونكم الآخر فتمسكوا به اما الامان الذي رفع فهو رسول الله، و اما الامان الباقي فلاستغفار قال الله تعالى و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون.»
«2»

دو امان بر روی زمین از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آنها برداشته شد، بر شما باد به دیگری پس به آن چنگ زنید، امانی که برداشته شد پیامبر خدا بود، و امانی که باقی است استغفار است خداوند میفرماید و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ ..

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً:
«3»

نوح در مقام راز و نیاز به حضرت حق عرضه داشت: من به قوم خود گفتم: ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، که او همواره بسیار آمرزنده است.

(1) - انفال: 33.

(2) - نوح الابلاغه حکمت 88.

(3) - نوح: 10 - 12.

تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.

در این آیات استغفار عامل برخورداری از نعمتهای دنیا و به کمال رسیدن استعدادها و نزول برکات آسمانی، و افزایش نیرو و توان شخص و یا جامعه معرفی شده است.

غیر از آیاتی که در رابطه با استغفار ملاحظه کردید، در احادیث معصومین نیز برای استغفار آثار مادی از قبیل دفع بلاهای آسمانی، و برخورداری غار نعمتهای این جهان ذکر شده است.

از امیر مؤمنان روایت شده:

«و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدور الرزق و رحم الخلق:» **«1»**

محققا خداوند استغفار را موجب فراوانی رزق و مهر و رحمت بر خلق قرار داده است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«ان الله اذا اراد ان يصبب اهل الارض بعذاب قال: لولا الذين يتحاجون بجلالی و يعمرن مساجدی و يستغفرون بالاسحار لانزلت عذابی:» **«2»**

مسلم خدا هنگامی که اراده کند به اهل زمین عذابی برساند میگوید: اگر نبودند کسانی که جلال مرا دوست دارند، و مساجدم را آباد میکنند، و سحرگاهان به استغفار مینشینند، هرآینه عذاب خود را نازل میکردم.

عمر جمال میگوید:

«شکوت الی ابی الحسن قلّ الولد فقال لی استغفر الله و کل البیض بالبصل:» **«3»**

(1) - نهج البلاغه خطه 141.

(2) - وسائل 3 ص 486.

(3) - وسائل ج 17 ص 57.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 153

به حضرت موسی بن جعفر از کمی فرزند شکایت کردم، حضرت فرمود: از خداوند درخواست آمرزش کن و تخم مرغ را با پیاز بخور.

تفسیر عیاشی از رسول خدا روایت میکند: هیچ بنده گنهکاری نیست که پس از گناه، برخیزد و وضو بگیرد و به خاطر گناهش از خداوند طلب آمرزش کند مگر آن که برخداوند سزاوار و لازم است او را بیامزد. چون میفرماید:

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا «1»

و نیز آن حضرت فرمود: خدا با آن که بنده را دوست دارد مبتلایش میکند برای این که تضرع و زاری او را بشنود و فرمود: خداوند کسی نیست که در دعا را باز کند و در توبه را ببندد زیرا میفرماید:

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ «2»

و خدا کسی نیست که در توبه را باز کند و در آمرزش را ببندد در حالی که خودش میفرماید:

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا. «3»

پیامبر اسلام به اصحاب فرمود:

(1) - نساء: 110.

(2) - غافر: 60.

(3) - نساء: 110.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 154

«الا احبرکم بدائکم من دوائکم قالوا: بلی قال: فان دائکم الذنوب و دوائکم الاستغفار»:

آیا شما را به بیماری و داروی علاجتان خبر ندهم؟ گفتند: خبر بده فرمود: به یقین بیماری شما گناهان است، و دارویتان استغفار.

2- وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا ...

در این آیه شریفه به مسئله بسیار مهمی توجه میدهد که آگاهی از آن سبب میشود انسان از هر گناهی چون فرار گوسپند از گرگ فرار کند، و خود را از زیانها و خسارتهائی که در دنیا و آخرت گریبان انسان را میگیرد برهاند، و آن مسئله مهم این است که هر کس هر گناهی مرتکب شود بر ضد خود مرتکب شده است.

گناه نه این که سود قابلتوجهی ندارد، بلکه اگر سودی داشته باشد در برابر خسارت و زیانی که بیار میآورد قابل اعتنا نیست به قول قرآن مجید در رابطه با قمار و شراب:

وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا «1»

هیچ فرعونی در تاریخ، و هیچ قارونی در جوامع، و هیچ بلعم باعورائی در خیمه حیات، و هیچ مفسد و ظالم و خائن و جنایتکار و مسرف و مبذور، متعدی به حقوق مردم، سود قابل ملاحظه‌ای از کانال گناه نصیبش نشده، گناه هر نوعش و در هر زمینه‌ای به خراب شدن ساختمان انسانیت، به بر باد رفتن آبرو، به افتادن از چشم مردم، به شعلهور شدن کینه دله‌ها، به توجه دادن خشم خدا به انسان، و به باز کردن راه دوزخ به روی گناهکار کمک داده است.

(1) - بقره: 219.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 155

گناه گرچه ظاهر لذتبخش و شیرینی دارد. ولی باطن آن جز زهر کشنده، و ماده سمومکننده نیست که نهایتاً انسان را هلاک میکند، و مستحق عذا دوزخ مینماید:

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «1»

[نه چنین است که می گوئید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فراگرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

گناه بیمار یو مرض است، که انسان در ابتدای گرفتار شدن به آن دردش را حس میکند ولی وقتی در مدتی طولانی تکرار شود، عقل و وجدان را از کار میاندازد، و گناهکار نه این که درد آن را احساس نمیکند، بلکه آن را برای خود خوب و نیکو میشمارد.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا «2»

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.

گناه که در نگاه قرآن بیماری است، اگر ادامه پیدا کند سب تشدید آن میشود، و غفلت و بیخبری و لجاجت را به جایی میرساند، که انسان از قبول نصایح ناصحان، و موعظه پنددهنگان ملول میگردد، و حاضر به پذیرش نمیشود.

(1) - بقره: 81.

(2) - کهف: 104.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 156

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ «1»

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

گناه سبب میشود که گناهکار به سرعت به سوی اخلاق و عمل دشمنان به ویژه یهود و نصاری برود.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ «2»

کسانی که در دل هایشان بیماری [دورویی] است، می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند گناهآلودگی روی آلودگی میآورد، و پردهای از ظلمت سنگین به روی عقل و قلب و وجدان میکشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ

«3» اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است، پس پلیدی بر پلیدیهایشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

گناه از نگاه قرآن مجید آتش است، گرچه در دنیا به صورت آتش دیده نمیشود، و گناهکار حرارت و سوزشی احساس نمیکند، ولی زمانی که خیمه دنیا برچیده شود، و قیامت آشکار گردد گناهکاران آتش دوزخ و انواع عذابهای آن را همان گناهای که در دنیا مرتکب شدند میبینند.

(1) - بقره: 10.

(2) - مائده: 52.

(3) - توبه: 125.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 157

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ «1»

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود، از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند، جز آتش به شکم های خود نمی ریزند.

اینهاست زیانها و خسارتهای گناه که به ضرر خود انسان و بازگشتش به گناهکار است، مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ.

3- وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ...

«خطا در لغت به معنای کاری است که به نتیجه نرسد و به هدف اصابت نمیکند.

خطا کار در لغت به کسی میگویند که از راه درست منحرف شده، و به خاطر گم کردن راه به جادهای بر ضد جاده درست افتاده است.

در دو قول نادر و ضعیف آمده خطا یعنی گناهی که صدورش از انسان عمدی نبوده، یا به معنای معصیتی است که عمداً از آدمی صادر شده است». «2»

اینجانب با تکیه بر کتب لغت اصیل خطیئه را در آیه شریفه به همان معنای اصلی یعنی کار بینتیجه و عمل بیهدف، و انحراف از راه حق میآورم.

اثم: به معنای کاری است که بر انسان مباح و حلال نیست و مجوزی از جانب شرع و عقل برای انجام آن ندارد، و بر او واجب است از این نوع کار پرهیزد و

(1) - بقره: 174.

(2) - المنجد چاپ بیروت سال 1908 میلادی ص 186.

از آن اجتناب نماید.

کسی که مرتکب عملی شود، که برای آن عمل نه این که نتیجه مثبت و هدف پاکی وجود ندارد، بلکه بخاطر انحراف از راه صواب، و تجاوز از طریق شرع و عقل، زیان دنیائی، آخرتی، خانوادگی و اجتماعی بر آن مترتب است، و مرتکب مسئله‌های گردد که بر او مباح و حلال نیست، و واجب است از آن پرهیزد، ولی آن خطا و اثم را که خود مرتکب شده به پاک دامن آبروداری از هر ملت و مذهب نسبت دهد بختان و افترا و گناه آشکاری را به دوش گرفته است، چنین انسان پستی در يك مرحله خود مرتکب گناه شده، و در مرحله دیگر آن را به پاک دامن نسبت داده که این خود گناه دیگری است، و زشتی نفرتبارش آشکار و روشن است **وَ إِنَّمَا مُبِينًا**.

آیه شریفه نسبت دان عمل زشت را به پاکدامن به «رمی» تعبیر کرده که معمولاً این لغت در تیراندازی به کار میرود، گوئی شخصی که به شخص دیگر تهمت میزند تیری به طرف شخصیت او رها کرده و قلب وی را از آن تهمت مجروح نموده و به درد آورده است، و این کار زشت سبب تحمل بار سنگینی برای تهمت زننده شده که تا پایان عمرش سنگینی آن با اوست و از وی جدا نمیگردد، و این بار سبک نمیشود.

این که از این عمل ناروا، و خطای سنگین، تعبیر به بختان کرده، دلیلش این است که پاکدامن از تهمتی که به او زده میشود دچار بهت و حیرت میگردد.

جامعه و خانواده و فردی که آلوده به گناه دروغ و تهمت است، همای خیر و خوشی، و آرامش و امنیت را بالای سر خود نخواهد دید، تهمت‌زنندگان و دورغپردازان دنیای بد و آخرت بدتری خواهند داشت.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 159

روایات باب تهمت

از رسول خدا روایت شده است:

«من قال فی امری مسلم ما لیس فیہ لیؤذیه حبسه الله فی ردغاً الجبال یوم القیاماً حتی یقضی بین الناس»: «1»

کسی که برای آزار دادن به مسلمانی به او تهمت بزند، خداوند او را در قیامت، میان لجن زرداب دوزخیان حبس میکند تا آن زمان که میان مردم داوری کند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من بهت مؤمنان او مؤمنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله تعالى يوم القيام على تل من نار حتى يخرج مما قاله فيه:» «2»

هرکس به مرد یا زن مؤمنی تهمت بزند، یا دربار او چیزی بگوید که از آن مبرّأ و پاک است خداوند در قیامت او را در تلی از آتش نگاه میدارد، تا آنچه را درباره او گفته ثابت نماید.

امیر مؤمنان فرمود:

«لا قح کا البهت:» «3»

هیچ وقاحتی چون تهمت زدن نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«البهتان على البرى اعظم من السماء:» «4»

(1) - كنز العمال: 7925.

(2) - بحار: ج 75 ص 194.

(3) - غرر الحكم 10455.

(4) - بحار: 87 ص 31.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 160

تهمت زدن به انسان پاک دامن و بیگناه بزرگتر از آسمان است.

امام چهارم میفرماید:

«من رمی الناس بما فيهم، رموه بما ليس فيه.» «1»

هر کسی به مردم عیبی را نسبت دهد که در آنان است، مردم عیبی را که در او نیست به او نسبت دهند.

حضرت صادق علیه السلام از حکیمی نقل میکنند که گفته است:

«البهتان على البرى اثقل من الجبال الراسيات.»

تهمت زدن به پاک دامن، سنگینتر از کوههای پابرجاست.

ابن ابی یعنور که از شخصیت‌های بینظیر شیعه، واز برجستگان اصحاب حضرت صادق است از آن حضرت روایت میکند:

«من باهت مؤمنا او مؤمن بما ليس فيما حبسه الله عزوجل يوم القيام في طينته خبال، حتى يخرج مما قال، قلت و ما طينته خبال قال: صديد يخرج من فروج المومسات، يعنى الزوالى.» «2»

هر کس به مرد یا زن مؤمن تهمت زند، خداوند در قیامت او را در طینت خبال حبس میکند تا آنچه گفت اثبات کند، عرض کردم طینت خبال چیست؟ فرمود چرك و کثافتی که از عورت زنان فاحشه بیرون می‌آید.

راستی زبان انسان گاهی به چه گناهان بزرگی که خسارتش، و عذاب قیامتش قابل ارزیابی نیست گرفتار میشود، و از این جرم صغیر چه جرمهای بزرگی سر میزند، که تحمل بار سنگینش از عهده کسی بر نمی‌آید!

(1) - بحار 78 ص. 160.

(2) - معانی الاخبار ص 164.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ هَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا:

و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، گروهی از عشیره و قبیله خائنان تصمیم داشتند تو را [از داوری عادلانه] منحرف کنند، [این سبک مغزان خیالباف] جز خودشان را منحرف نمی کنند، و هیچ زبانی به تو نمی رسانند. و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است.

شرح و توضیح:

1- فضل در آیه شریفه 1 حتما به معنای احسان و عنایت زیاد و فراوان، و رحمت به معنای مهر و محبت خاص است. این احسان و عنایت و ثیره خدا به پیامبر عز نیرو گرامیاش او را در حصار استوار و مصونیتی ملکوتی نگاه داشت، از این جهت در همه عمرش معصوم زیست، و از هر خطا و لغزشی در امان ماند و **وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ ...** برخی از مردم و اقوام شیطان صفت می خواستند که آن حضرت را نه تنها در داوری به عدالت، بلکه در همه امور از راه مستقیم الهی منحرف کنند، تا همه چیز را ظالمانه به سود خود تغییر دهند، و آراء باطلشان را حاکم نمایند، غافل از اینکه حمله به حصار عصمت و قلعه محکم پاکی و ضربه زدن به فکر و روحیه رسول خدا ابدان امکان نداشت، عصمت قلعه‌ای بود که از دسترسی و دستبرد دشمن مصون بود، و کسی قدرت نداشت که به آن رخنه و نفوذ کند.

مگر دیوار عرشی احسان و رحمت و ثیره حق که پیامبر را در دایره خود

تفسیر حکیم، ج9، ص: 162

گرفته بود، و او را در حیط اراده و قدرت حق محفوظ نگاه داشته بود، برای دشمن قابل نفوذ بود؟!

رسول مکرم اسلام همواره در حفظ و پناه حضرت حق بود، و مصونیتش از خطا و اشتباه و ضلالت و انحراف تضمین شده بود، این عصمت و مصونیت او بود که بر سر دشمنان فریاد میزد:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود میبری و زحمتا میداری مگر نه این است که خداوند مهربان همه پیامبران را در قرآن به عنوان عباد متخلصین یاد کرده؟ وقتی در آیه 24 سوره یوسف، بنده با کرامت خود یوسف را از مخلصین میشمارد، **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** به طریق اولی نبی اکرم که خاتم انبیا و دارای مقام اوالعزمی است وسعه وجودی

او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام اوالعزمی است و سعه وجودی او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام جمعالجمعی او آن حضرت را در رأس همه موجودات جهان هستی قرار داده، از این مقام برخوردار و به خاطر کمالات وجودیاش و این که هویتش مطلع الفجر طلوع صفات حق است در رأس تمام مخلصین عالم و عیار خلوصش با احدی مقیاسگیری نمیشود، رئیس شیاطین، و سلطان ابلیسیان، چنان که در سوره حجر «1» و ص «2» آمده به پروردگار عالم قاطعانه اعلام کرد که من همه بندگان را به انحراف میکشم مگر متخلصین را که آنان از هر جهت و از هر طرف از دسترس و دستبرد و اثرگذاری من خارج هستند.

«قال فبِعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المتخلصين.»

(1) - حجر: 40.

(2) - ص: 83.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 163

آنان که قایل به سهوالنهی هستند، کتب اهل سنت که پیامبر را مصون از اشتباه و خطا و حتی گناه نمیدانند آیا از این آیات بیخبرند، آیا شخصیت الهی و عرش پیامبر را نشناخته‌اند، آیا از مقامات عقلی و روحی و قلبی پیامبر بیخبرند، آیا شأن پیامبر را با شأن عوام کوچه و بازار یکی میدانند، آیا نمیدانند که پیامبر لازم و واجب است در همه امور فوق همه باشد، آیا به این معنا آگاهی ندارند که اگر پیامبر هم چون مردم عادی دچار خطا و اشتباه گردد چه اعمدای میتوان به قول او و به روش او داشت؟!!

این احسان و محبت و تیره حق بود، که آن حضرت را در کمال مصونیت از هر خطا و اشتباهی قرار داده بود، و به او افق طلوع نور عصمت را بخشیده بود، لذا قول و فعل و تقریرش را و همه اقوال و حرکات و روشش را که بر اساس پاکی و طهارت و عصمت و درستی بود حجت قرار داد و از او به عنوان اسوه حسنه در همه زمینها یاد کرد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا «1»

یقیناً برای شما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد میکند.

به کسانی که آن حضرت را جایز الخطا میدانند، و اشتباه را به او روا می‌شمارند، آنان که کتب سته خود را که از اینگونه مسائل درباره پیامبر پر است و آنها را چون قرآن صحیح دانسته و همه روایات نقل شده در آنها را می‌گویند به طور قطع درست و حق است، و به احدی از طریق علم و حکمت و در ایه اجازه

(1) - احزاب: 21.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 164

نقد احادیث آن کتب را که بخشی از آن صریحاً مخالف قرآن و سنت است نمیدهند میگویم انصاف دهید آیا کسی که بنظر شما از خطا و اشتباه مصون نیست و راه اثرگذاری دیگران در فکر و اندیشه و ایمان او باز است میتواند برای امید مثبت داشتن به خدا، و خواستن آخرت آباد، و غرق شدن در یاد خدا رسوه و سرمشق باشد؟!!

من نمیدانم فرهنگ استعماری امویان و عباسیان در اندیشه و فکر عالمان غیر شیعه، و دانشمندان دیگر مذاهب اسلامی چه اثر سوئی گذاشته که در لباس عالم و مؤلف به راحتی حاضرند هر نسبت ناروای فکری و عملی را به پیامبر بدهند، و شخصیت الهی و ملکوتی او را زیر سؤال برده، خراب کنند، و آن انسان بینظیر، و خلیفه حق، و صاحب وحی، و داوری مقام خاتمیت و جمع الجمعی را با عوام کوچه و بازار یکی کرده، و هم شأن مردم عادی قرار دهند!!

2- آنان که بیتوجه به مقام عصت و مصونیت پیامبر که پوشیده به احسان و رحمت و ثیره است، تلاش در به اشتباه انداختن پیامبر داشتند، و به شدت سعی میکردند آن حضرت را به انحراف اندازند، کار ناروا و باطلشان از شخص خودشان تجاوز نکرده به پیامبر غیرسید، آنان با نیت شومی که کردند خود به انحراف دچار شده و به چاه گمراهی افتاده‌اند، زیرا اصل نیت و قصد آنان گناه بوده، و هر گناهی به تناسب خودش عین گمراهی است.

جمله لولا در ابتدای آیه شریفه گرچه به معنای نفی تلاش است، ولی مراد از آن با توجه به قرائن و دلایل نفی تأثیر تلاش است، به این معنا که کوشش خائنان تأثیری در رسول خدا نداشته، و آن حضرت بر اساس فضل و رحمت حق در گرفتن وحی و عمل به آن و ابلاغش به مردم آراسته به عصمت و مصون از خطا

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 165

و اشتباه بوده است و همین معنا سبب شده که حضرتش در همه امور دنیا و آخرت و شئون زندگی جهت خدا بر مردم و اسوه و سرمشق همگان تا قیامت باشد.

3- آیه به کارگردانان جامعه، و حاکمان اسلامی و به خصوص دستگاه عریض و طویل دادگستری هشدار میدهد که همیشه با خطرزائی خائنان که می خواهند دستگاه قضایی را به انحراف بکشند، تا قاضیان نتوانند در پروندهها به عدالت داوری کنند، روبرو هستند، از این جهت با یاد خدا و قیامت، این خائنان را از چنین دستگاه با ارزشی که باید حافظ جان، ناموس، اموال و آبروی مردم باشد به شدت طرد کنند، و از تأثیرگذاری آنان در احکام قضائی پرهیزید، و به هر قیمتی که تمام میشود به عدالت داوری کنند و بر اساس انصاف حکم صادر نمایند.

4- در هر صورت پوشیده بودن پیامبر به فضل و زحمت حث و مصون بودنش از اشتباه و انحراف به کیفیتی بود که هیچ زیان جانی و فکری و عملی از طرف خائنان متوجه او نبود، و پیوسته در حفظ و حراست حضرت حق قرار داشت تا هدایت مردم را به سوی صراط مستقیم عهدهدار باشد، و آنان را با همه خوبیها پیوند دهد، و از همه زیانها و شرور و خطرات، و گناهان برهاند، و به رحمت و رضایت و جنب حق برساند. **وَمَا يَضُرُّوْكَ مِنْ شَيْءٍ**. عرضه دارد چه کسی مالک چنین قیمتی است؟ خداوند میفرماید تو مالک چنین قیمتی هستی، میگوید: به چه صورت؟ پاسخ میشوند به گذشتت و عفو از برادر دینی است، میگوید خدایا از او گذشتم، خطاب میرسد دستش را بگیر و او را وارد بهشت کن، پیامبر بعد از این داستان فرمود: تقوای الهی پیشه کنید و میان مردم به اصلاح

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 166

ذات البین اقدام نمائید، که خداوند در قیامت بین مؤمنین اصلاح میفرماید. «1»

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است.

5- احتمالاً احسان و رحمت و ثیر خدا بر پیامبر اسلام قرآن نازل شده، و علم استوار و دانشخاص، و الهامات غیبیه باشد، که این سه نعمت بزرگ: قرآن حکمت، **عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** یعنی الهامات غیبیه مانع از اثرگذاری دیگران بر پیامبر بود، و انصافاً میتوان قاطعانه گفت این هر سه ملاك عصمت و مصونیت آن حضرت است، در پایان آیه می فرماید فضل خداوند بر تو که مجموع این نعمتهای معنوی و ملاکات مصونیت و عصمت است بر تو بزرگ است **وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً**.

تفسیر آیه 114

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً

در بسیاری از رازگویی های آنان خیری نیست، جز کسی که [از این طریق] به صدقه، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم فرمان دهد؛ و هر که برای طلب

(1) - کشف الاسرار میدی ج 2 ص 686.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 167

خشنودی خدا چنین کند، پس پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

شرح و توضیح

گاهی جلساتی در شب با شرکت مخلفان اسلام و جامعه اسلامی تشکیل میشود، و رد آنجا به رازگویی مشغول میگردند، و در این رازگوئی و مخفیانه سخن گفتن نقشههایی بر ضد پیامبر چنین جلساتی در وقت دیگر به دور از چشم مردم به

طور پنهان بر پا میشود، و بر ضد حق توطئه‌چینی میگردد، در هر صورت تشکیل اینگونه جلسات که از زمان طلوع خورشید رسالت شروع شد، و تا به امروز ادامه یافته، و آینده هم ادامه خواهد داشت در دنیا و آخرت به زیان خود توطئه‌گران است، و هیچ خیری بر آن جلسات مترتب نیست. بنابراین تشکیلهندگان اینگونه جلسات جز وزر و وبال را کردن نمیگیرند، و غیر از این که پرونده خود را از گناه و معصیت سنگین نمایند کاری صورت نمیدهند.

ولی آنان که برای جلب رضایت حق، و به دست آوردن خشنودی پروردگار، و برای نفع رساندن به مردم، و حل مشکلات ایشان به رازگوئی میپردازند، و سخن در گواشی میگویند و سخنانشان تشویق مردم و ترغیب افراد به سه برنامه با ارزش، چون صدقه و انجام کار خیر از قبیل دستگیری از دردمندان، قرض الحسنه، کمک به ایتام، سخرت و یاری دادن و به مظلوم و ... و نیز تشویق به اصلاح بین مردم است، کاری خداپسندانه، باارزش، پرقیمت و در دنیا و آخرت پربهره است و چنان که آیه شریفه میفرماید چنین رازگوئی دارای پاداش عظیم هستند.

نخوا و رازگوئی به صورتی که در آن دعوت به صدقه، برای رفع نیاز مستمندان، و انجام هر کار مثبت و خیری و هر عمل صالحی، و سب اصلاح بین

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 168

مردم و ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز باشد، خدمت بزرگ به جامعه و خانواده‌ها و فرد، و موجب رضای حضرت حق و مزد بزرگ است.

پیامبر اسلام به ابو ایوب انصاری، اولین کسی که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه خاتمه‌اش را با کمال شوق و رغبت در اختیار آن حضرت گذاشت فرمود:

میخواهی ترا به صدقه‌های دلالت کنم، بهتر از آن که چهارپایان نیکو داشته در راه خدا هزینه کنی؟

«تصلح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقرّب بینهم اذا تباعدوا.» «1»

بین مردم زمانی که رابطه آنان از هم گسسته شد اصلاح کن، و آنان را چون از هم دور شدند نزدیک نما

انس بن مالک درباره ارزش اصلاح بین مردم روایت مهمی از رسول خدا به این مضمون نقل میکند:

زمانی نزد پیامبر نشسته بودیم، ناگهان دیدیم پیامبر اسلام به گونه‌ای خندید که دندانهایش آشکار شد، عمر به حضرت گفت: پدر و مادرم فدایت چه چیزی سبب خنده شما شد؟

حضرت فرمود، دو مرد در پیشگاه خداوند «در قیامت» زانو زنند، یکی از آنان به حضرت حق میگوید طلبی که دارم از بدهکارم برای من وصول کن، خداوند به مدیون میفرماید طلب برادرت را پرداز، مدیون میگوید چیزی از خوبیها نزد من نیست تا از عهده طلب طرف مقابلم برآیم، خداوند به طلبکار میگوید:

با بدهکارت چه میکنی در حالی که چیزی از خوبیها نزد او نیست، طلبکار میگوید بخشی از گناهانم را به عهده بگیرد! در اینجا اشك فراوانی از چشم

(1) - کشف الاسرار میدی ج 2 ص 685.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 169

پیامبر ریخت، سپس فرمود، قیامت روز بزرگی است، مردم نیازمندند که بار گناهانشان را دیگری به دوش بردارد! پس خداوند به طلبکار میگوید، چشم بالا کن و در بهشت بنگر، سرپرداشته شرفائی از نقره و قصرهائی از طلا آراسته به لؤلؤ میبندد، میگوید اینها از کدام پیامبر یا از کدام صدیق است، یا به کدام شهید تعلق دارد؟ خداوند میفرماید: برای کسی است که قیمت دشمن آن را به من پردازد؟

شرح و توضیح

1- کسی که در کنار قرآن و پیامبر یا امام معصوم یا عالم ربانی باشد، و هدایت و شئونش برای او واضح و روشن است، قطعاً نسبت به حقایق الهیه مسئول است، و باید به مسئولیتش در هر زمینهای که متوجه اوست گردن نهد و عمل کند.

کسی که در کنار اینان نباشد، ولی با ابزار و وسائل زمانش، هدایت برای او معلوم و آشکار گردد، و هیچ برهان و دلیلی برای ردّ هدایت نیابد، که نمیابد او هم نسبت به مسئله با عظمت هدایت که عهدهدار خیر دنیا و آخرت است مسئول است و باید به مسئولیتش در برابر خدا و بندگان حق عمل کند، و خود را از جامعه ایمانی جدا نسازد، و دیگران را هم

جدا نکند که دشمنی و مخالفت با پیامبر که مبلغ قرآن و معرفیکننده امامان معصوم است عملی بسیار ناروا، و جدائی از جامعه ایمانی و تفرقهافکنی کاری ناپسند، و معصیتی سنگین و بزرگ است.

راه هدایت به وسیله قرآن، و تبلیغات رسای پیامبر، و فرهنگ امامان معصوم، و کتب و بیانات عالمان ربانی برای هر کسی روشن شود، عاقلانه نیست از آن

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 170

روی بگرداند، و به مخالفت با آن برخیزد، که در این صورت بنای خیر دنیا و آخرت خود را تخریب میکند و خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و عالمان واجد شرایط را با خود دشمن مینماید، و مسیر خود را به سوی غضب و عذاب الهی در دنیا و آخرت باز میکند.

2- راه مؤمنان واقعی عبارت از پذیرفتن حقایق قرآنی، و تسلیم بودن در برابر پیامبر و حلال و حرام اوست، مؤمنان پس از پذیرش حقایق وارد گردونه عمل به آن میشوند، و همه روش و منش و حال و قال و حرکت ظاهر و باطن خود را هماهنگ با آن حقایق بر اساس فرهنگ الهی برخورد حکیمانه مینمایند، و از ملامت هیچ ملامت هیچ ملامتگری نمیهراسند.

اهل ایمان مشتاقانه از قرآن و پیامبر اطاعت میکنند، و هرگز بنای آنان مخالفت با حق نیست و «قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»* این شعار اهل ایمان است که خدا یا برنامه‌هایت و فرهنگ اسلام و دعوت پیامبر را پذیرفتیم، و به فضای اطاعت صرف و خالصانه برآمدم.

آری شرط نجات و رهایی از عذاب استیصال در دنیا و عذاب الیم در آخرت پیروی و حرکت در راه مؤمنان است.

مؤمنان واقعی صدر اسلام در مکه و مدینه شخصیت‌های عقلی و ملکوتی مانند یاسر، سمیه، ابوطالب، مصعب بن عمیر، عبدالله بن مسعود، سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، حمزه سید الشهداء، عبدالله انصاری، خُرق، عبدالله بن سلام و امثال اینان بودند، که همه حقایق قرآن و سنت پیامبر را به جان و دل پذیرفتند، و از آن حقایق و سنت با همه وجود پیروی کردند، و از این طریق خوشنودی خدا و رسولش را به دست آوردند.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 171

امروز هم مؤمنان واقعی کسانی هستند که در این آشفته بازار، و در این روزگار پرفساد، و در میان موج حملات ماهواره‌ها، سایتها، روزنامه‌های دشمن، و بنگاه‌های خبری، حقایق وحی، و سنت رسول خدا، و فرهنگ دوازده امام معصوم یعنی اهل بیت و خاندان پاک پیامبر، و راهنمایی عالمان ربانی را پذیرفته، و به آن عمل می‌کنند، و چون کوهی استوار در برابر مکتب‌های فراوان انحرافی میایستند، و تحت تأثیر جاده‌های باطل و شیطانی، و مکتب‌سازان داخلی و خارجی قرار نمیگیرند.

3- آنان که غیر راه مؤمنان را انتخاب میکنند در حقیقت از جامعه ایمانی و نهایتاً از ولایت حضرت حق جدا میشوند، و در سیطره ولایت کافران و مشرکان و شیاطین و ابلیس و ابلیسان قرار میگیرند، و نتیجه مخالفت با پیامبر جز این نیست، لذا در آیه شریفه میفرماید: دشمنی و مخالفت با پیامبر، و جدا شدن از راه مؤمنان سبب آن میشود که خدا این مخالفان و جداشوندگان را در سیطره ولایت ابلیسیان واگذارد، و نیز موجب آن میشود، که مخالفان را به دوزخ درآورد:

نُؤْلِهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ.

4- مسلم است کسی که در دنیا رهبری جز پیامبر و امام معصوم انتخاب کند، و وزیر بار ولایت کافران و مشرکان برود، و راهی جز راه مؤمنان واقعی بجوید، در قیامت هم با رهبر کافر و مشرک خود خواهد بود، نُؤْلِهِ مَا تَوَلَّى.

و چه زیانی و کدام خسارتی در این جهان بدتر و سنگینتر از این که انسان ولایت خدا و پیامبر را که مایه تجلی خیر دنیا و آخرت و موجب سعادت ابدی است از دست بدهد، و از مؤمنان جدا گشته به گردونه ولایت شیطان و شیطانصفتان درآید، و با غیر مؤمنان که آگاهانه و ناآگاهانه در ظلمت کفر و شرک

تفسیر حکیم، ج9، ص: 172

هستند در امور زندگی و عقاید و رفتار همراه و هماهنگ شود و رنگ بیدینان و یهود و نصاری را به خود زده، مشتاقانه با فرهنگ آنان زندگی کند، و در دنیا و آخرت با آنان محشور باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام به دو نفر از مسلمانانی که مخالف با حضرت بودند، و از روی استهزاء و مسخره در برابر امام معصوم به سویماری خطاب یا امیر المؤمنین نمودند فرمود:

«دعهمنا فهو امامهما يوم القيامة، اما تسمع الى الله يقول:»

نُؤْلِهِ مَا تَوَلَّى.

هر دو را رها کن، که یقیناً سو سمار در قیامت امام و رهبر آن است، آیا گفته خداوند را نشنیدی میفرماید، او را به همان سو که روی کرده واگذاریم: **تَوَلَّى مَا تَوَلَّى**.

5- بپتزدید براساس آیه شریفه مخالفت با رهبر و امامی که با انتخاب مشروع و درست انتخاب شده باشد، و برای اقامه عدالت و پیشبرد دین، و برچیدن مایههای فساد، و زمینهای سازی برای اجرای احکام اسلام زمام امور امت را به دست گرفته باشد، سبب ورود به دوزخ، و دچار شدن به آتش است، آتشی که فرجام بدی برای مخالفان است.

امیر مؤمنان در این زمینه درباره امامت و حکومتش خطاب به معاویه میفرماید:

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 173

«فان اجتماعوا علی رجل و سمعوه اماما کان ذلك لله رضی. فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدع ردوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولایه الله ما تولى:» «1»

اگر مؤمنان بر مردی در رابطه با حکومت براساس بیعت اجتماع کردند، و او را ه پیشوائی پذیرفتند و وی را رهبر نامیدند، خداوند به کار آنان راضی است، بنابراین اگر کسی از کار اهل ایمان با انکار و بدعت کناره گیرد و خارج شود او را ه آن بر میگردانند، اگر فرمان مؤمنان را در بازگشتن به حق و گردن نهادن به اطاعت امام نپذیرد، با او بخاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان میجنگند و خداوند او را به ولایتی که از هوای نفس و شیطان پذیرفته و میگذارد.

به راستی جداشدگان از راه مؤمنان، و مخالفان با پیامبر و تفرقهافکنان چه زحمتی برای ملت اسلام ایجاد کردند و چه خسارتی بر ضد خود به بار آوردند.

تفسیر آیه 116 - 117

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا

مسلماً خدا این را که به او شرك آورده شود نمیآمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد میآمرزد. و هر که به خدا شرك ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

مشركان به جای خدا جز جماداتی را [که هیچ اثری ندارند، و همیشه محكوم تأثیر عوامل دیگرند] نمی پرستند، و در حقیقت جز شیطانِ سرکشِ گمراه را اطاعت نمی کنند.

(1) - نهج البلاغه نامه 6.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 174

شرح و توضیح

در آیه 163 سوره بقره و دیگر آیات آن سوره، مسئله شرك را به طور مفصل شرح دادم، و ثابت کردم شرك دامی شیطانی است که زمامداران کفر و ضلالت از قدیمیترین ایام به جوامع تحمیل کردند، و در هر دوره‌های به تناسب آن دوره موجودات ضعیف و بی‌اثر و تأثیرگیرنده را معبود مردم به جای خدا قرار قرار دارند، تا از این ناحیه فکر و اندیشه مردم را از کار انداخته و همه را به بردگی کشیده، و با زنجیر استعمار و استثمار اسیر کرده، خود با محصول زحمات آنان به نان و نوا و ثروت هنگفت برسند. و راه ارضاء شهواتشان به هر صورت که بخواهند باز باشد.

در طور تاریخ استمارشدگان مجسمه‌هایی را با نامهای زنانه به عنوان معبود از طریق حکومت و فرهنگ سردمداران کفر پذیرفتند، و گاهی هم جماداتی را با نامهای گوناگون و حتی حیواناتی مانند گاو و گوساله و درختانی خاص و ماه و ستاره و خورشید را به عنوان معبود در برابر خدا علم کردند، و از پرستش حق که افقی برای ظهور خیر دنیا و آخرت، و ضامنی برای تضمین سعادت ابدی است دست برداشته، به عبادت آنان روی آوردند، و خود را با تقویت فرهنگ بتپرستی و اطاعت از اربابان کفر و شرك و شیاطین انسی و جنّی دچار خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند. و خسارتی غیر قابل جبران را پذیرفتند.

با هزاران دلیل و برهان، و با دلالت عقل و وجدان ثابت و معلوم است که وجودی جز خداوند، برای پرستش و عبادت شدن شایسته نیست، وجود مقدسی که اعقل و اعلم مردم روزگار چون پیامبران و امامان و اولیاء و دانشمندان بیدار و الهی مسلک همه عمر خود را هزینه پرستش و عبادت او کردند، و از این راه به کمالات لازم و حقایق الهی و انسانی رسیدند، و خیر مطلق را برای دنیا و آ

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 175

خرت خویش تأمین کردند، و بسیاری از مردم را هم به راه پرستش و عبادت خدا، و آبادی دنیا و آخرتشان هدایت نمودند.

باید دانست که عبادت و پرستش هر معبودی به واقع بر اساس آیه مورد بحث آیه 117 سوره نساء شیطانپرستی است، و از مصادیق شیطان که لغتی عام است در هر دوره و زمانی سردمداران کفر و ضلالت و در حقیقت فرعونها، نمرودها، معاویهها، یزیدها، شاهان و رؤسای جمهور کافر، و در این زمان که این سطور نوشته میشود حاکمان آمریکا، اسرائیل، انگلیس، فرانسه و هر صاحب فرهنگ استعماری و استثمارگری است.

تفسیر آیه 118 - 119 - 120 - 121

لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لِأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا:

وَأَلْضَلْنَاهُمْ وَلَأَمْنِيْنَهُمْ وَ لَأَمْرُنْهُمْ فَلْيَنْتَكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرُنْهُمْ فَلْيَعْبِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا:

يَعِدُّهُمْ وَ يُنْيِيْنَهُمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا:

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا:

خدا شیطان را از رحمتش دور کرد؛ و [او] گفت: سوگند می خورم که از میان بندگان سهمی مُعین [برای پیروی از فرهنگ ویرانگرم] برخوام گرفت.

و یقیناً آنان را گمراه می کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [واهی و پوچ] می سازم، و آنان را وادار می کنم که گوش های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره گیری از آنان] بشکافند، و فرمانشان می دهم که آفرینش خدایی را تغییر دهند [به این صورت که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد برگردانند، و فطرت پاکشان را به شرک بیالایند، و زیبایی های طبیعی، روحی، جسمی خود را به زشتی ها تبدیل کنند]. و هر کس شیطان را به جای خدا سرپرست

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 176

ویار خود گیرد، مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

شیطان به آنان وعده [دروغ] می دهد، و در آرزوها [ی سرابوار] می اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی دهد.

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند.

شرح و توضیح

در آیه شریفه 34 سوره بقره با توجه به داستان آدم و حوا، درباره ابلیس که مصداق اتم و اکمل لغت عام شیطان است بحث مفصلی مطرح شده، و همه جوانب مسئله به خواست و توفیق حضرت حق توضیح داده شد.

در این آیات خداوند مهربان که جز خیر و سعادت و سلامت بندگان را نمیخواهد، و آنان را نسبت به خطرات هشدار میدهد، تا با حفظ خود از افتادن در مهالك از غضب حق و آتش دوزخ در امان بمانند، و طعم شیرین حیات طیبه را بچشند، و از لذتهای حقیقی و واقعی زندگی در دنیا و آخرت بهره‌مند شوند، به بعضی از امور مربوط به فرهنگ شیطان اشاره مینماید، تا بر همگان روشن باشد شیطان نسبت به آنان دارای چه تصمیم و عزمی است، و فرهنگ او چه فرهنگی میباشد، تا با شناخت عزم شیطان و مسائل فرهنگی او احساس خطر جدی از جانب او نمایند، و خود و زن و فرزندان را از حملات ظالمانه او و دچار شدنشان به فرهنگ جهنمی وی حفظ نمایند، و با نافرمانی از او و عصیان در برابر فرهنگش قدرت او را که تجلی در حاکمان شرك و کفر و دولتهای طاغوتی در هر عصری دارد به ضعف و نهایتا به نابودی بکشانند و خیمه حیات را برای اجرای عدالت در همه شئون زندگی به دست صالحان و شایسته‌گان فراهم نمایند.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 177

فهرست بخشی از فرهنگ او که در این چند آیه مطرح است عبارت است از:

- 1- تصمیم جدی و عزم قطعی بر بیرون آوردن بندگان خدا از فضای اطاعت و عبادت حق و به انحراف کشیدن آنان، و جداساختنشان از پروردگار و آئین او.
- 2- مشغول ساختن مردم به آروزهای دست نیافتنی، و آمال پوچ و تمایلات بیاساس و بیریشه.
- 3- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال خدا با رواج دادن امور خرافی
- 4- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او، و منحرف ساختن امور طبیعی و مسائل درست و صحیح.

نگاه امیر مؤمنان به اوصاف شیطان

من لازم میدانم برای هشیاری مردم مسلمان و اهل ایمان اوصاف شیطان را از دیدگاه معدن علم و کرامت و آگاهی و بصیرت، و صاحب دانش و بینش یعنی امیر مؤمنان بیان کنم و سپس به توضیح چهار مسئله‌ای که در آیه شریفه هست بپردازم

آنچه امیر مؤمنان بیان فرموده، و منظورش ابلیس و شیطان زمانش معاویه بوده، امروز در سردمداران و حاکمان مغرور، و فرعونصفت، و ابلیس طینت که در شرق و غرب زمام امور ملتها را در دست دارند، و اگر انقلابی الهی یا مردمی بر ضد آنان و برای نجات از فرهنگشان صورت گیرد به شدت با آن مقابله میکنند میبینیم.

- 1- کبر و نخوت 2- فخرفروشی به دیگران 3- تعصبورزی در جهت برتر دانستن خود بر همه 4- دشمنی با خداوند، 5- رهبری متعصبان جاهل، 6- پیشرو گردنکشان، 7- بنیانگذاری فرهنگ مخالفت با حق 8- ستیز با حضرت

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 178

- 9- شکستناپذیری بر خود بستن، 10- فرار از تواضع و خاکساری، 11- عزم بر مبتلا کردن همه به درد و آلودگی خود، 12- به حرکت درآوردن مردم با ابزاری که در اختیار دارد به سوی باطل، 13- تاختن به مردم و دین و ناموس ملت با ارتش سواره و پیاده خود، 14- برقرار کردن سلطه به همگان، 15- به چاه ذلت انداختن مردم، 16- ایجاد زمینه کشتار در ملتها، 17- فرو بردن نیزه گناه در چشمها، 18- بریدن گلوی انسانیت با چاقوی معصیت، 19- زخم زدن به دین جامعه، 20- ایجاد فساد در دنیا و زندگی و اقتصاد و سیاست مردم، 21- عیبجویی از ریشه آباء و اجداد ملت، 22- پست شمردن نسب عباد خدا، 23- دامگذاری بوسیله فتنهگری فرهنگیش در راه انسانها، 24- قطع کردن رابطه دینداران با دین. «1»

1- تصمیم جدی بر گمراه کردن مردم

خداوند مهربان خاک مرده را تدریجاً، و با عبور دادن آن از کانالهای مختلف تبدیل به موجودی بنام انسان کرد، و او را با هویت احسن تقویمی به دنیا آورد، تا شاغل مقام خلافت و نایب منابی از جانب حضرت حق گردد، و در ظرف وجود او دانش و بینش تجلی کند، و چراغ پرفروغ هدایت در قلبش روشن گردد، و همه این شئون را زیر نظر وحی و تعلیمات پیامبران و امامان و عالمان ربانی و دلسوز هزینه عبادت کند، و با داشتن این سرمایه‌های عظیم که نتیجه استعدادهای اوست، سفره حیات طیبه را در پهنه زمین بگستراند، و در کره خاکی تا مدتی معین در سایه امنیت، و بدون خوف و حزن زندگی کرده، و پس از به پایان بردن این زندگی محدود با کولهباری از کمالات و ارزشها، و ایمان و

(1) - خطبه 234.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 179

عمل صالح و اخلاق حسنه، و با بجا گذاردن انواع خیرات و مبرات از خود به جهان دیگر برای ادامه زندگی اصلی و حیات ملکوتی در بهشت برین به صورت جاودانه سفر کند، و نزد خالق مهربانش در کمال سلامت و عافیت از رزق مادی و معنوی او به هر صورت که بخواهد بهرمند شود.

ابلیس و ابلیسیان، شیطان و شیطانصفتان که منافع و خواستههای خود را در برابر مقام خلافت و دانش معنوی و معرفت دینی، و هدایت الیه، و عبادت انسان، و پروازش به فضای ملکوت، و ادامه راهش تا رسیدن به رضایت الله و جنت الله در خطر دیده و میبینند، از زمان ورود انسان به زمین در برابر او و شئون معنویاش جبهه گرفته در راه او دام و سوسه و شبهه افکنی قرار داده، و به مکتبسازی در برابر فرهنگ الهی برخاسته، و برای تحمل افکار و آراء و عقاید و فرهنگ باطل خود به انسان، و دور کردنش از راه خدا، و دستبرد زدن به مقام خلافتش، و جدا نمودنش از علوم معنوی و معرفت دینی، و ست نمودنش از عبادت و بندگی که مایه ظهور همه کمالات و ارزشهاست، تشکیل دولت و حکومت در برابر حاکمیت تشریعی خدا دادند، و با بکار گرفتن ابزار و وسائل به تناسب هر دوره، به گمراه کردن همه انسانها اگر موفق شوند، همت گماشتند.

ابزار امروز این ابلیسیان و شیطانصفتان ماهوارهها، سایتها، روزنامهها و مجلات، بنگاههای خبری، و انواع فیلمهای محرک شهوات، و استخدام افرادی تحت عنوان پرفسور، دکتر، فیلسوف که با گرفتن دستمزدهای گزاف برای تحمیل گمراهی، با برچسب علم، فلسفه، جامعهشناسی، روانکاوی، روانشناسی، اقتصاد، سیاست میباشند، و در دورههای مختلف و در این دوره، بسیاری از بندگان خدا را که در مرحله اول دارای هدایت عقلی و خطری، سپس دارنده هدایت تشریعی

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 180

گرچه در حد ضعیفی بودند به انحراف و گمراهی کشیده، و از آنان حیوانی شهوتران و شکمچران ساخته، و همه منحرفان و گمراهشدهها را در هر لباس عمل خود نموده، تا عمده دسترنج آنان را به جیب خود ریخته، و از این طریق به آرزوهای

باطل خود رسیده، و به صورت آزاد و بدون قید و شرط به ارضاء شهوات خود برسند، و پای حکومتشان را در کشور خود و دیگر کشورها محکم و استوار و بلکه ثابت و پا برجا نمایند.

رای اثبات این موضوع دلیل چندانی لازم نیست، شما به حکومت انگلستان این شیطان مجسم از قرن دهم هجری تا الآن که اوائل قرن پانزدهم هجری است بنگیرید، و زحمت خواندن چند کتاب را در رابطه با این حکومت استعمارگر و این گرگ سیرناشدنی به خود بدهید تا بر شما روشن شود که چگونه اکثر ملتهای حدود صد کشور را در شرق و غرب به گمراهی و جهالت، و تعصب جاهلانه و ناسیونالیسم قومی کشیده، و چراغ فرهنگ و آداب و رسوم مثبت آنان خاموش، و ناموس آنان را به پرده‌داری و بی‌عفتی دچار ساخته، و نظام خانواده را فرو ریخته، و با وسوسه و شبهه‌افکنی، و با لغات دهن پرکن پرازیسم به توسط اساتید در خدمت استعمار، آنان را در خواب عمیق فرو برده و به غارت همه معادن و ثروتهای آنان مشغول گشته و جزیره انگلیس را که فاقد هر چیزی بوده، و ارتزاق جامعه انگلیسی از دزدی در دریا و برون اموال مردم تأمین میشده، با ثروت کلان ملتها، و غارت اموال کشورها تبدیل به مملکتی آباد نموده و تا پیش از آمریکا آنجا را قبله گمراهان قرار داد.

بلژیک، هلند، پرتغال، فرانسه نیز که شیاطین مجسم بودند و برخی از آنان هنوز هم هستند، جنایاتشان و خیانتشان به کشورهایی که به صورت مستعمره

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 181

خود درآوردند و هرچه ملتها داشتند غارت کردند کمتر از انگلیس نیست.

آمریکا که از قدرت علمی بیشتری برخوردار شد، و ابزار سنگینتر و اسلحه تیزتر و قویتری به چنگ آورد، و به عجب اتم دست یافت، رقبای خود را از میدان بیرون کرد و خود به جای آنان نشست و با فرهنگی خطرناکتر و قواعد استعمار نو، و اصل چهارم ترومن، وزیر پرده حقوق بشر، چنگال مرگبارش را به وسیله حکومت‌های دستنشانده، در شرق و غرب به گلوی ملتها فرو برد، و تا الآن که این سطور را مینویسم. براساس آمار و شواهد و کتابهایی که درباره این شیطان اکبر نوشته شده میلیونها نفر را در سراسر جهان به خاک و خون کشید، و بیداران ملتها را یا تبعید کرد، یا با ترور از میان برداشت، یا با تخریب شخصیت آنان از چشم جامع‌انداخت، و با درندگی و خشونت بیشتر به غارت ثروتها مادی و معنوی مشغول شد، و هنوز هم مشغول است، این همه جنایت و خیانت را در سایه شوم گمراه کردن ملتها، و تخلیه آنان از ایمان به خدا و قیامت، و عادات و رسوم مثبت آنان انجام داد.

این گرگ خطرناکتر از گرگهای گذشته، و این مخلّق به اخلاق خوک و سگ، و این درنده کم‌نظیر

درصد برآمده، اگر بتواند نام و یاد و فرهنگ خدا را از همه جهان محو کند، و با تخریب عقل و قلب و شعور ملتها، خوابی سنگین بر همه مسلط نماید، تا حکومتش را و غارتگری و جنایتش را تا زمان برپا بودن خیمه حیات تضمین نماید!

ولی بیداری اسلامی که در سایه انقلاب شیعی، و پرفروغ شدن چراغ قرآن و اهل بیت سراسر جهان اسلام و بخشی از اروپا و خود آمریکا را فراگرفته و به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 182

اراده حق به پیش میرود، سدّ سنگینی در برابر تداوم حرکت ابلیسی و شیطانی استعمارگران و به ویژه آمریکا شده، و قدرت و حاکمیت و تسلط او و هم پالکیهایش را محدود و ضعیف نموده، و در آینده نزدیک این پیکره کثیف، و مجسمه ضلالت با طوفان معنوی اسلام در هم خواهد شکست، و متلاشی خواهد شد و بر باد خواهد رفت، و این وعده حتمی خداوند است که به صورت فعل مضارع، یعنی تغییر کلی اوضاع از بار منفی به بار مثبت بیان شده است، این وعده را به این صورت در سوره مبارکه انبیا میخوانیم:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «1»

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آیه شریفه با حرف تأکید لام، و با بکار گرفتن قد که حرف تحقیق است، و با آن که باز از حروف تأکید است و با استعمال یرث که فعل مضارع و خبردهنده از آینده است، نوید پیروزی صالحان را بر کافران و مشرکان داده، و قاطعانه میگوید همه زمین از لوث وجود شیاطین و عمال بدبختشان و همه شیطانصفتان پاک خواهد شد، و به دست صالحان با بر پا کردن حکومت عدل به دست بقی الله و طاووس اهل جنت خواهد افتاد.

بیداری اسلامی که پرتوی از فرهنگ قرآن و اهل بیت است نشان میدهد که کفر جهانی دچار ضعف، سردرگمی، حیرت و بن بست شده، و میزود که ریشه‌اش کنده شود، و میدان به دست بندگان شایسته خدا افتد.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 183

ای کاش آنان که هنوز مسحور فرهنگ شیاطین هستند، و کشورهای ظالم و خائن و استعمارگر را قبله خود میدانند، و دانش و هنر و صنعت را وقف آنان می‌شمارند، و به خیال باطلشان تصور میکنند، اگر با آنان نباشند، و از آنان پیروی نکنند، و فرهنگ آنان را نپذیرند نمی‌توانند به زندگی خود ادامه دهند، به آثار بیداری اسلامی که بسیاری را از منجلا ب فساد، و ضعف و سستی اراده، و ترس بیجا از دشمن، و بیهوشی، و احساس حقارت توجه میکردند و به این کاروان میپیوستند تا جبهه ایمان قدرت بیشتر و نیروی افزونتری پیدا کنند، و با شتابی بیشتر به سوی آزادی حرکت کنند، و شر شیاطین و فرهنگ منحط آنان را پایان داده از سر ملتها بردارند.

همه باید به این حقیقت توجه کنند که «استعدادها و امکانات بالقوهای که در ساختار وجودی انسان به ودیعت نهاده شده است، اگر به صورت درستی پرورش یابد، و در مسیر صحیحی قرار گیرد، در چنین صورتی است که انسان به اهداف والائی که برای آن آفریده شده است دست خواهد یافت، و به کمال مطلوب خواهد رسید.

پیامبران و سفیران الهی برای چنین هدفی مبعوث به رسالت شده‌اند، آنان معلمانی هستند که انسانها را در جهت استفاده درست از امکانات وجودی خود تعلیم میدهند، و راه رسیدن به سعادت و کمال را پیش پای آنان میگذارند، و بدینگونه انسان را هدایت میکنند.

قرآن کریم به عنوان مهمترین کتاب آسمانی که برای انسان نازل شده است، عنایت خاصی به مسئله هدایت دارد، و اساسا هدف نهائی قرآن همان هدایت است.

به همین جهت قرآن به جنبه هدایتگری و روشنگری خود تأکید بسیار دارد،

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 184

و اوصاف و عناوین متعددی را برای خود ذکر میکند که مربوط به این بُعد از ابعاد قرآن است.

اینك عنوانهایی را که ناظر به جنبه هدایتگری قرآن است و از آنها به عنوان نامهای وصفی یاد میشود مورد تدر قرار میدهم:

نقش تعیینکننده نور در پرورش و رشد گیاهان و جانوران امری واضح است، و همچنین نور سبب میشود که انسان اشیاء را از یکدیگر تشخیص دهد و راه را از چاه بشناسد، با توجه به همین خواص نور است که قرآن خود را به عنوان نور معرفی میکند.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. «1»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «2»

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

در جای دیگری مسلمانان واقعی صدر اسلام را به خاطر پیروی از این نور، و این مشعلی فروزان را فرا راه خود قرار دادند، مورد ستایش و تمجید خود نموده و آنان را گروه پیروز بر موانع و مشکلات راه سعادت معرفی میکنند، اشاره به

(1) - تغابن: 8.

(2) - نساء: 174.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 185

این که استفاده از روشنائی قرآن رمز رسیدن به فلاح و پیروزی است.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

از دیگر اوصاف قرآن که بیانگر جنبه هدایتگری آن است «هدی» است که به طور مکرر در قرآن آمده است، واژه هدی مصدر و به معنای هدایت است و در اطلاق به قرآن معنی فاعلی میدهد، البته این نظر دانشمندان علوم قرآن است «1» ولی به نظر میرسد که لزومی ندارد هدی را به معنای هادی بگیریم، بلکه میتوان آن را به همان معنای مصدری به قرار اطلاق نمود و اراده مبالغه و تاکید کرد، همانگونه که کلماتی مانند: نور و رحمت و شفاء و بلاغ و بصائر را به قرآن اطلاق مینمائیم.

اکنون نمونه‌هایی از آیات مربوطه را می‌آوریم و به تدبر در مضامین آنها مینشینیم:

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران، سراسر

(1) - الاتقان فی علوم القرآن ج 2 ص 51.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 186

هدایت و اندرز است.

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ «1»

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مرزده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان‌های خدا] است.

3- مبین:

این صفت به تنهایی به قرآن اطلاق نشده، بلکه مرکب و به صورت کتاب مبین، قرآن مبین و نورمبین آمده است، و به هر حال یکی از صفات قرآن می باشد، و در برگزیده این مطلب است که قرآن کتابی روشن و آشکار است، و انسان میتواند به آسانی از رهنمودهای آن استفاده کند، و به راحتی خود را در مسیر هدایت قرآن قرار دهد.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٍ «2»

این [آیات بلندمرتبه] آیات کتاب الهی و آیات قرآن روشنگر [با عظمت] است.

این دو آیه را با هم مقایسه کنید و ببینید چگونه دو کلمه قرآن و کتاب در این آیات جای خود را به یکدیگر داده اند. و شکل جمله بندی یکسان است، ضمناً در این دو آیه و چند آیه دیگر صفت «مبین» مانند موصوف خود به صورت نکره آمده ولی در آیات دیگر این ترکیب به صورت معرفه ذکر شده است، به عنوان نمونه:

(1) - نحل: 89.

(2) - حجر: 1.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 187

وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (2) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ (3) «1»

سوگند به [این] کتاب روشنگر؛ به راستی ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم.

4- بصائر:

عنوان بصائر به همین صورت جمع به قرآن اطلاق شده است، بصائر جمع بصیرت است که به معنای بینش درست و درک صحیح می باشد، و ناظر به این مطلب است که قرآن کریم، بینش انسان را نافذ و قوی و کاربری میکند، و به او توانایی فهم درست، و درک حقایق عالم را ارزانی میدارد، انسانی که با هدایت قرآن گام برمیدارد، در تفکرات و اندیشه ها و همچنین در تصمیم گیری های خود دچار انحراف و اشتباه نمیشود.

هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «2»

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماست و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ «3»

این [قرآن و آیین] وسایل بینایی و بصیرت برای مردم و سراسر هدایت و رحمت برای گروهی است که [حقایق را] باور دارند.

قرآن در مرحله نخست بصیرتها را باز میکند، و انسان را به تفکر صحیح وادار مینماید تا راه مستقیم را بیابد، این مرحله برای عموم مردم است «للناس».

چون انسان راه را پیدا کرد و به خدا و رسول مؤمن شد، چنان نیست که

(1) - دخان: 1.

(2) اعراف: 203.

(3) - جاثیه: 20.

تفسیر حکیم، ج9، ص: 188

رسالت قرآن درباره او تمام شده باشد، و قرآن او را به حال خود بگذارد، بلکه مرحله دیگری از هدایت آغاز میشود که ویژه مؤمنان و اهل تقواست و آن نیز مراحل دارد: تسلیم، ایمان و یقین.

5- بلاغ:

از جمله اوصافی که در قرآن ذکر شده، و به جنبه هدایتگری قرآن مربوط است عنوان «بلاغ» است، این و ازه که مصدر از باب تفعیل است به معنای پیام رسانی و تبلیغ میباشد، قرآن مجید مجموعه‌ای از پیامهای خداوند است که پیامبر اسلام

(ص) مأموریت داشت که آنها را به مردم برساند، تا مردم با دریافت این پیامهای آسمانی و به کار گرفتن اندیشههای خود به آن نوع از زندگی که شایسته مقام انسانی است برسد.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ «1»

پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَوَّلَ الْأَلْبَابِ «2»

این [قرآن یا آنچه در این سوره است] پیامی برای [همه] مردم است، برای آنکه به وسیله آن هشدار داده شوند، و [با تدبیر در آیاتش] بدانند که او معبودی یگانه و یکتاست، و تا خردمندان، متذکر [حقایق و معارف الهیه] شوند.

در این آیه شریفه سه هدف برای پیامهای قرآن ذکر شده است، و البته با آوردن واو عاطفه در اول جمله و لیندروا به اشاره به این معنا نموده که هدفها

(1) - اعراف: 68.

(2) - ابراهیم: 52

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 189

منحصر به این سه حقیقت نیست بلکه اهداف متعدد است.

1- انذار و بیم نسبت به خطرات در دنیا و عذاب آخرت.

2- آگاهی مردم به واحدا نیت حق و نفی هرگونه شرك.

3- متذکر شدن خردمندان نسبت به حقایق.

6- ذکر و تذکر

این دو عنوان تقریباً به يك معناست، در موارد متعددی به صورت صفت برای قرآن آمده است. و به ویژه کلمه «ذکر» در آیات بسیاری وارد شده و منظور از آن جنبه یادآوری و اندرزگویی قرآن است، باید به این معنا توجه داشت که قرآن چه اموری را یادآوری میکند؟

متعلق ذکر و یادآوری میتواند موضوعات مهمی باشد از جمله:

1- یادآوری عظمت خدا و نعمتهای او، و راه هزینه کردن نعمتها، و وعدههایش به اهل ایمان و وعدههایش به سرکشان و مبتکران.

2- یادآوری تعالیم پیامبران گذشته.

3- یادآوری سرگذشت‌های عبرتآموز امم پیشین.

4- یادآوری حقایقی که انسان میتواند با عقل خود آنها را درك نماید.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «1»

به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق

(1) - نحل: 44.

تفسیر حکیم، ج9، ص: 190

نازل شده] بیندیشند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا «1»

بی تردید این [قرآن] مایه تذکر و پند است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [باتکیه براین قرآن] برگزیند.

به نظر می‌رسد با توجه به مطالب این بخش و این که روشن شد شیاطین قسم‌خورده، این دشمنان خدا و انسان، که تصمیم جدی داشتند و دارند، که انسان را از فیض خلافت از جانب خدا، و معارف الهیه، و معرفت دینی، و هدایت و کرامت که همه و همه وسیله‌های کمالات و رشد انسان در سایه وحی، نبوت، و امامت است محروم کنند چه منابع خطرزاد و خسارت‌ساز هستند، که به احدی در این فضای حیات رحم ندارند، و دل برای کسی نمی‌سوزانند، و جز زیان دنیا و آخرت انسان را نمی‌خواهند، و علاقه دارند با سلب این واقعیات از ظاهر و باطن آدمی، او را به صورت ابزاری بریده از عقل و منقطع از فطرت درآورده، تا از دسترنج و محصولات بدنی او به سود خود بهره ببرند، و به ارضاء شهوات یقید و بند خود برخیزند، و بر ملتی یا بر ملت‌ها غاصبانه و ظالمانه حکومت کنند، و غارتگری نمایند، و کسی هم حق اعتراض به آن جانیان پلید و خائنان کثیف نداشته باشد، ای ملت‌ها و جوامع به این هشدار حق، و بیدار باش پروردگار که از باب رحمت و محبتش نسبت به شیطان و شیاطین و فرهنگ آنان داده توجه مخصوص داشته باشید، و نگذارید مایه‌های انسانی، و زمینه‌های کمالات و ارزش‌های شما به دست این ستمگران بیرحم غارت شود، هشدار حق این است که این دشمن غدار قسم یاد کرده **وَلَا أُضِلُّنَّهُمْ**:

(1) - مزمل: 19.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 191

سوگند می‌خورم که به یقین همه مردم را به انحراف و گمراهی میاندارم!

2- مشغول کردن مردم به آرزوهای پوچ

گاهی آرزو مثبت است، و کوشش در راه دست یافتن به آن معقول و حکیمانه می‌باشد.

انسانی وسائل تحصیل را فراهم می‌کند، در کلاس درس شرکت مینماید، در برابر استاد زانوی ادب به زمین می‌کوبد، به درس و بحث مشتاقانه گوش فرا می‌دهد، مطالب درس را دقت کرده برای نیافتن واقعیات کنج‌کاو می‌شود، موارد لازم را حفظ مینماید، با محصلی زرنگ و تیزهوش به مباحثه مینشیند و کنار چنین سعی و کوششی آرزو می‌کند در آینده نزدیک در شمار دانشمندان درآید، و با علم و دانشش به شهری یا مملکتی یا جهانی خدمت نماید، این آرزو آروزی مثبت است و رسیدن به متعلق این آرزو بعید و دور از دسترس نیست.

انسانی وسائل کسب و کار و فعالیت‌مادی و تجارت را مهیا می‌سازد، سرمایه مالی به کار می‌اندازد، داد و ستد مینماید، اخلاق حسنه را در رابطه با کسب و مشتری رعایت میکند، از تقلب و حرام و تدلیس پرهیز مینماید، و در ابتدای این کسب و تجارت آرزو میکند که ثروتمند شود، و از ثروت خود بهره کافی بگیرد. برای اهل و عیال گشایش ایجاد کند، به دردمندان و مستمندان و ایتم رسیدگی نماید، گره مشکل مردم را بگشاید، درمانگاه بسازد، وام نیکو به مردم بدهد و ... این آرزو که صاحبش جدی است آرزوی مثبت و درستی است.

انسانی در راه تکمیل معرفت دینی گام بر میدارد، از گناه و معصیت اجتناب میکند، به واجبات و فرائض الهی عمل مینماید، از پرداخت حقوق مالی دریغ و بخل نمی‌ورزد، به مسائل خانوادگی و اجتماعی و انجام کارهای نیک ارزش میدهد، به فرمان حق، مشتاقانه به خلق خدا کمک میکند، در برابر حوادث تلخ و

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 192

شیرین که به ایمان و اخلاق انسان ضربه و زخم میزند صبر و تحمل نموده، و نمیگذارد زلف زندگیش با لذتهای حرام گره خورده، و اجازه ندهد بلاها و تلخیها و مصائب و سختیهای راه کمال او را از حرکت بازدارد، و در سایه این امور آرزو میکند که به رحمت الله و جنت الله برسد، قطعاً این آرزو مثبت و رسیدن متعلق به آن حتمی و آرزویی پاک و ملکوتی است.

ولی کسی آرزو میکند که با پشت هماندازی و ترفند، و تقلب و یاری گرفتن از ظالم به مقامی و به ریاستی دست یابد، تا با به دست آوردن قدرت چهار اسبه به حقوق مردم بتازد، و اموال آنان را به تاراج ببرد، و فکر و عقل افراد را به اسارت گرفته برده و عمله خود سازد، و با یاری آنان به ارضاء تمایلات و شهوات بیقید و شرط خود برسد، این آرزو که برای اغلب آرزومندان دور از دسترس است آرزویی باطل و همان آرزویی است که شیطان و فرهنگش به انسان تحمیل میکند، اینگونه آرزو جدا آرزویی باطل و پوچ است، و همان است که در وعده فریبده شیطان آمده، و گرفتار آن از عبادت و خدمت باز میماند، و چنان دچار سردرگمی و مشغولیت میشود، که از هزینه شدن عمر و استعداد و نیرویش در راه خدا و در طریق مثبت باز میماند، آری شیطان که عنوانی برای مطلق مستکبران، و فرعونیان تاریخ است سوگند یاد کرده که بندگان حضرت حق را دچار اینگونه آرزوهای پوچ و باطل که مانعی و سدّی در راه رسیدن به کمالات و ارزشهاست کند: **وَلَا مَنِيْنَهُمْ.**

کسی آرزو میکند که پس از وارد شدن به کسب و تجارت، و بدون رعایت حلال و حرام، و با پایمال کردن حقوق مردم، و از طریق ربا و رشون و غصب و تقلب بدون سیر شدن به ثروت بسیار هنگفتی برسد، تا با آن ثروت به دیگران

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 193

فخرفروشی کرده و در زمان خودش قارون گردد، این آرزو همان آرزوی پوچ و باطل، و همان حالتی است که از طرف شیاطین در درون به وجود می‌آید و چه بسا چنین آرزومندانی چنان که تجربه نشان داده به آرزویشان نرسند، و درمانده و وامانده و عمر تلف کرده به کام مرگ افتند و به عذاب جاوید و همیشگی آخرت دچار شوند.

کسی آرزو میکند که به پست و مقام شاهی، ریاست جمهوری، وزارت، وکالت، امارت و خلاصه به ریاست خاصی برسد، و از این طریق عطش مقامپرستیش فرو نشیند و هیجان میل و شهوتش آرام گردد، این همان آرزوی پوچ و باطل است که بسیاری از آرزومندانش به آن نرسیدند و در حسرت و اندوه زیرخاک رفتند.

در رابطه با آرزوی باطل و پوچ روایات بسیار مهمی از اهل بیت نقل شده که به برخی از آنها اشاره میکنم.

روایات باب آرزو

از رسول خدا روایت شده:

«من کان یأمل ان یعیش غدا فانه یأمل ان یعیش ابدًا» «1»

آن که پیوسته آرزو دارد که فردای نیامده زنده بماند در آرزوی زندگی ابدی و همیشگی است.

امیر مؤمنان میفرماید:

«اعلم یقیناً انک لن تبلغ املک، و لن تعدو ا جلك، و انک فی سبیل من کان قبلک» «2»

(1) - بحار ج 73 ص 167.

(2) - نهج البلاغه نامه 31.

یقین بدان که هرگز به آرزوهای آنچنان که میخواهی نمیرسی، و از زمان معینی که برایت رقم خورده فراتر نمیروی، و به همان راهی میروی که گذشتگان رفتند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«اتقوا باطل الامل، ضرب مستقبل یوم لیس بمستد بره، و مغبوط فی اول لیل قامت بواکیه فی آخره:» «1»

از آرزوی باطل و بیپایه پرهیزید، چه بسا کسی که در آرزوی فردا بود، ولی آن را نیافت، و چه بسا کسی که در ابتدای شب آرزوی وضع او را داشتند، ولی در پایان آن به حالش گریستند!

و نیز آن جناب فرمود:

«اتقوا خداع الآمال، فکم من مؤمل یوم لم یدرکه، و بانی نباد لم یسکنه، و جامع مال لم یاکله:» «2»

از آرزوهای فریبنده پرهیزید، بسا آرزومند روزی بتر که آن را نیافت، و بسا خانه بنا شده که مالکش در آن ساکن نشد، و بسا مالی که مال دوست گرد آورد و آن را نخورد.

امام عارفان، و پیشوای مؤمنان علی (ع) فرمود:

«ان الامل یسهی القلب، و یکذب الوعد، و یکثر الغفل، و یورث الحسر:» «3»

آرزو دل را دچار گمراهی میکند، وعده دروغ میدهد، غفلت زیاد ایجاد مینماید، و حسرت بر جای میگذارد.

و از آن حضرت روایت شده:

(1) - غرر الحکم حکمت 2572.

(2) - غرر الحکم تنظیم انصار ی ص 139 / 85.

(3) - بحار 78 ص 35.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 195

«اعلموا ان الامل يسهى العقل، و ينسى الذكر، فاكذبوا الامل، فانه غرور، و صاحبه مغرور:» «1»

بدانید، آرزو عقل را دچار انحراف و گمراهی میکند، و حق را از یاد انسان میبرد، پس آرزو را دروغ پندارید، که آرزو فریبنده است و آرزومند فریبخورده.

حضرت صادق علیه السلام در دعای خود در روز عرفه به پیشگاه حق عرضه داشت:

«اعوذ بك من دنيا تمنع الآخر، و من حيا تمنع خير الممات، و من امل يمنع خير العمل:» «2»

خداوندا به تو پناه میآورم از دنیائی که مانع آخرت نیک میشود، و از زندگی و حیاتی که مانع نیکو مردن میگردد، و از آرزویی که سد کار خیر میشود.

امیر مؤمنان میفرماید:

«الاوانكم في ايام امل من ورائه اجل، فمن عمل في ايام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله و لم يضره اجله:» «3»

هشدار! که شما در روزگار آرزویی هستید، که مرگ در پید آن است، پس هر کسی در روزگار آرزومندی پیش از رسیدن مرگش بکوشد، کوشش به حال او سودمند خواهد بود، و مرگش زبانی به او نمیرساند.

رسول خدا به ابن مسعود فرمود:

«قصر الملك، فاذا صبحت فقل: اني لا امسى، و اذا امسيت فقل اني لا اصبح، و اعزم على مفارق الدنيا، و احب لقاء الله:» «4»

(1) - نهج البالغه خطبه 86.

(2) - میزان الحکم ج اول ص 207.

(3) - بحار ج 77 ص 333.

(4) - بحار ج 77 ص 101.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 196

آرزویت را کوتاه کن «آراسته به آروزی مثبت باش»

جون صبح فرا رسید به خود بگو: من روز را به شب نمی‌سامم، چون شب درآمد بگو: من تا صبح زنده نخواهم ماند، پسر مسعود بر جدا شدن از دنیا مصمم باش، و لقاء خداوند را دوست بدار.

امام موحدان، امیر مؤمنان میفرماید:

«من ایقن انه یفارق الاحباب، و یسکن التراب. و یواجه الحساب، و یتغنی عما خلف، و تنقیقر الی ما قدم کان حریا بقصر الامل و طول العمل:» «1»

کسی که قطع و یقین دارد از دوستان جدا میشود، و در دل خاک خواهد رفت، و حساب و کتابی در دادگاه

حق پیش رو دارد، و آنچه بر جای مینهد سودی به حالش نخواهد داشت، و به آنچه از خیر و نیکی فرستاده محتاج است، سزاوار و شایسته است که رشته آرزو را کوتاه، و دامنه عمل را گسترده نماید.

امیر مؤمنان به مسئله‌های که در تاریخ زیاد اتفاق افتاده و مردم را به اندوه سنگینی دچار نموده هشدار میدهد:

«انقطع الی الله سبحانه، فانه یقول: و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل من یؤمل غیری بالیأس:» «2»

فقط به خداوند سبحان دل ببند، که حضرت حق میفرماید:

به عزت و جلالم سوگند که امید هر کس را به غیر من امید بندد به نومی‌دی تبدیل میکنم.

ایجاد آرزوهای باطل و پوچ و به ویژه دستیافتنی از دیگر برنامه‌های

(1) - بحار ج 73 ص 112.

(2) - بحار 94 ص 95.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 197

شیاطین و فرهنگ آنان است، شیاطین این روزگار زندگی، ابزار، زیور و آلات، و شکل شهرها را به صورتی درآوردند، و در این زمینه به نحوی تبلیغات میکنند، که دلها از آرزوهای فراوان ولی باطل و پوچ پر میشود، و مشغولیتی برای مردم به ویژه نسل جوان میسازد، که آنان را از خدا و قیامت و فرهنگ ناب اسلام، و عمل صالح و اخلاق حسنه، و هزینه کردن عمر در مسیر مثبت باز میدارد، این دشمن سوگند خورده این مسئله را در کمال شدت اعلام نموده است: «ولا فینهم».

آرزوهای رؤیایی و بر باد رفته

کشتن جعفر برمکی و همه برمکیان در يك شب به دست هارون کار کوچکی نبود، ترس و وحشت، غم و ماتم از در و دیوار بغداد میبارید، همه از هارون بینماک بودند، و هارون هم بر دیگران و بر خود به شدت خائف بود، هارونی که بیش از چهل و هفت سال به نوشته تاریخنویسان عمر نکرد، و بیخبر از عمر کوتاهش قلی پر از آرزو برای طول عمرش و کشورداریاش، و نظم حکومت پس از خودش داشت، که به هیچ کدام از آن آرزوهای رؤیایی و خیالی و پوچ هم نرسید.

دست جعفر وزیرش که به سرانگشت تدبیر از بغداد تا افریقا از چین تا اسپانیا را اداره میکرد و با فرمان هارون به کشتن او قطع شده بود دیگر وجود نداشت، قصر جعفر جوان که خود غرق آرزوهای بسیار برای خودش و نسلش بود در شرق دجله خاموش و متروک افتاده بود، و مرد دانا و خردمند از هر کنگره اش پند و عبرتی مینشیند، اندک اندک آثار مرگ جعفر پدیدار شد، و فتنه و آشوب و هرج و مرج در سراسر آن کشور پهناور رخ نشان داد.

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 198

عربستان و عراق نسبت به حکومت خشمگین بود، و وفاداری کشورهایی هم که دور از مرکز بودند قابل اعتنا نبود! ایرانیان هم به خاطر قتل ابومسلمها، ابنمقفعها، جعفرها، و هم به علت رفتار نا پسند بنیعباس با خاندان علوی، و هم به سبب بیایمانی عمال حکومت و برقراری تشریفات زائد، و تعصبات نژادی در اندیشه جدا ساختن کشور خود از قلمرو حکومت عباسی بود.

ایرانیان به حق، اسلام را چیز دیگر، و عرب و حکومت آن را چیز دیگر میدانستند، و هیچ رابطهای بین این دو نمیدیدند، و میان مسلمانی و تن دادن به حکومت مردمی که هرگز پای بند مقررات و احکام اسلام نبودند، هیچ ملازمهای قایل نبودند.

هارون که پس از قتل نخست وزیر لایقش جعفر برمکی با انبوهی از مشکلات روبرو شده بود، و کشور پهنای خود را که نسبت به آن صدها آرزو در دل داشت در حال تجزیه میدید به شدت دچار هراس و بیم شده بود.

هارون پس از مرگ جعفر و از دست دادن او فوقالعاده ملول و افسرده و مضطرب به نظر میرسید، و همه آرزوهای خود را بر باد رفته میدید:

او احساس تنهایی و غربت شومی میکرد، چرا که قویترین تکیهگاه خود را از دست داده بود، و هر آن بیم سقوطش میرفت، در کمال ناامیدی و حسرت، و اندوه و ملالت دست دو فرزندش امین و مأمون را گرفت و عازم مکه شد.

در مدینه به تمام ساکنین آن شهر مقدس بذل و بخشش کرد و سه بار بین همه آنان سیم و زر پخش نمود.

از مدینه عازم مکه شد، در مکه هم به مردم در هم و دینار فراوان داد کارهای هارون برای ساکنین جزیرالعرب تازگی داشت، زیرا آنان از مدتها قبل رابطه

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 199

دستگاه خلافت را با جزیرالعرب قطع شده میدیدند.

حساب هارون با آن بذل و بخششها صحیح از آب در نیامد، و سیم و زر نتوانست آن رابطه قلی قطع شده را مجدداً برقرار کند، نه تنها هارون بلکه حکومت عباسی در سرایش سقوط افتاده و به سرعت در لغزشگاه خود فرو میغلطید.

از نظر داخلی مشکل بزرگ هارون مسئله جانشین بود، او میخواست وضعی فراهم بیاورد که دو پسرش امین و مأمون به روی هم اسلحه نکشند، زیرا اوضاع و احوال خود به خود حکوت عباسی را به سوی نابودی میرد، و هیچ لزومی نداشت که زادگان هارون با ایجاد جنگ خانگی این سقوط را سرعت بخشند.

امین و مأمون هر يك به حساب آن زمان دارای امتیازاتی بودند، امین از طرف پدر و مادر عباسی بود، زبیده زن قدرتمند زمان طبعاً از فرزندش حمایت میکرد، ولی این امین به ظاهر نجیب الطرفین موجودی خوشگذران کوتاهفکر، کمشخصیت و جبون و ترسو بود.

برعکس امین، مأمون که مادرش يك کنیز بود فردی شجاع، کاردان، سیاستمدار، هوشیار، سرالانتقال، و اراده‌ای جدی داشت.

هارون از نقاط ضعف و قوت دو فرزندش به خوی آگاه بود، و آن دو را از هر جهت میشناخت، ولی زبیده با آرزویی که برای جانشینی امین داشت میکوشید نظر هارون را نسبت به امین تغییر دهد.

در هر صورت هارون در سفر به عربستان و زیارت خانه خدا برای این که به خیال خود، در حیات خویش اختلاف فرزندان را از میان بردارد، کشور خود را تقسیم نموده، ایران، هنر، افغانستان و ماوراءالنهر

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 200

را در قلمرو مأمون، و عربستان، مصر، شامات و سایر متصرفات غربی را به امین واگذاشت و سفارش کرد که پس از او امین در بغداد اقامت کند، و مأمون در مرو ساکن شود، و هر کدام از آنان که زودتر از دنیا رفتند دیگری قلمرو او را در تصرف خود درآورد.

آنگاه هارون در کنار کعبه امین و مأمون را سوگند داد که با هم به مخالفت و ستیز برخیزند، و اشراف و اعیان و بزرگان و رجال اسلامی را که برای حج آمده بودند بر آن سوگند شاهد گرفت، و عهدنامه‌های نوشت که به امضاء رجال حاضر در مجلس رسید، و قرار شد آن عهدنامه بر سر در خانه کعبه محفوظ بماند.

هارون پس از انجام این کارها به این خیال که به کار ملك مملکت سر و سامانی داده و از آشفتگی آن حتی پس از مرگش جلوگیری کرده است به بغداد بازگشت.

آشنایان دستگاه حکومت میدانستند که یگانگی میان امین و مأمون محال است و در حقیقت تخم اختلاف آنان پیش از به وجود آمدنشان کاشته شده و پس از آن هم آبیاری گردیده بود.

امین به شرافت ادعائی نسب خود رد سرور و دلخوشی قرار داشت و مأمون را کنیززاده مینامید و تحقیر میکرد، زبیده مادرش و بنیعباس هم در تمام موارد او را تأیید میکردند.

در مقابل مأمون هم مورد توجه ایرانیان به ویژه جعفر برمکی بود، و جعفر پاره‌های از رموز مملکتداری را به وی آموخته بود، امین و مأمون هر يك در دربار هارونی هوادارانی داشتند ولی اشراف عرب جانب امین را نگه میداشتند.

شی‌ی که اکثر خانواده عباسی در قصر زبیده مهمان بودند. صحبت از مسابقه

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 201

اسب‌دوانی به میان آمد، که صبح همان روز میان جوانان عباسی به عمل آمده بود.

در این مسابقه هشتاد سوارکار عرب شرکت داشتند، که نفر اول مأمون و نفر آخر امین بوده است، زبیده از شنیدن خبر شکست امین به شدت ناراحت شد، و برای این که هم شخصیت مأمون را در هم بشکند و هم به آتش دل خود آبی بپاشد آهی کشید و شروع به نقل خاطره دور و درازی کرد:

زبیده گفت: بیست و چند سال پیش شی با هارون به بازی شطرنج مشغول بودیم و شرط ما این بود که هر کس ببرد هرچه از طرف مقابل بخواهد بپذیرد. بار اول من باختم و هارون از من خواست عریان شوم و سه بار دور قصر بدم، هرچه اصرار کردم که هارون موضوع دیگری پیشنهاد کند زیر بار نرفت و من ناچار عریان شدم و سه بار دور قصر دویدم، و وقتی برگشتم، دوباره سر بازی نشستیم و این مرتبه من مسابقه شطرنج را بردم، و چون ناراحتی شدیدی از هارون نسبت به تقاضایش از خویش داشتم به او گفتم: باید زشت‌ترین کنیزان مطبخی مرا عقد کرده با وی همبستر شود، هر چه هارون اصرار رکرد از این مسئله بگذرم نپذیرفتم، حتی حاضر شد مالیات یکسال منطقه مصر را به من ببخشد، که شرط خود را عوض کنم من قبول ننمودم، و دست او را گرفته به مطبخ بردم، و زشت‌ترین کنیز خود را به او نمودم و خواستم که همان شب با او باشد.

هارون به ناچار پذیرفت، و پس از نه ماه همان کنیز مطبخی از هارون فرزندی آورد که او را مأمون نامیدند، در میان اهل مجلس سخنی درگوشی آغاز شد، و حاضرین در شرافت نسب امین و حقارت و پستی نسب مأمون سخنها گفتند، تا زبیده را دلخوش دارند، ولی زبیده بیقرار و ناآرام بود و در کمال حیرت و شگفتی میدید که اصرار آن شبش چه نتیجه ترسناکی به بار آورده، و چه رقیب

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 202

شکست ناپذیری در برابر جگرگوشه‌اش علم کرده است.

بعدها که آن وقایع شگفت‌آمیز تاریخی پیش آمد، زبیده بهتر و بیشتر متوجه شد که چگونه قلمزان تقدیر به دست خود وی طرح بزرگترین مصائب را برایش ریخته‌اند، و که در پرده تقدیر چه نقشها مصور شده؟!

فرعون که در آروزی سلطنتی درازمدت و بدون مزاحم بود، برای جلوگیری از طلوع ستاره الهی موسی همه زنها و مردهای سبطی را از یکدیگر جدا کرد، و زنان باردار را محکوم به سقط جنین نمود، و همه پسران متولد شده را محکوم به مرگ کرد، ولی دست قضا چیز دیگر میخواست، نطفه موسی بسته شد، و پس از ولادت در آغوش فرعون رشد کرد و ریشه فرعون و آرزوهایش را سوزانید.

آری زبیده خیال میکرد تمام آن جنگها، آن فداکاریها، آن رنجهای صدر اول اسلام برای آن بوده که هارونی بر مسند حکومت بنشیند و او هم بانوی اول مملکت پنهانور اسلام باشد، و به هر شکلی که دلش میخواست به آرزوهای باطلش برسد.

او چون اینگونه تصور داشت میکوشید که پایههای آن حکومت را برای فرزندش امین و نوادگان خود موروثی کند و يك بهشت ابدی خانوادگی در روی زمین برای خود و اولادش بنا نماید.

او از حقیقت زندگی و خط سیر کارگاه آفرینش بیخبر بود، و نمیدانست

چه موریاختای به داخل سقف و ستونهای امارت آل عباس راه یافته، و چگونه آن دستگاه عریض و طویل از داخل پوسیده و رو به فنا میرود.

نمیدانست که دست تقدیر و قدرت حق به دست خود او بنا بر اصرارش تصویر پسری غیر از امین در کارگاه هستی رقم میزند و با دست او امین

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 203

جگرگوشه زبیده را از تخت سلطنت بزیر میکشد و در خاک تیره قبر فرو میبرد!

انسان وقتی از راه حق و حقیقت منحرف شد، هنگامی که در خودپرستی و شهوات و اغراض غرق گردید، دیگر چشمش جز منجلائی را که در آن غرق شده نمیبیند، و گوشش جز کلمات مبتدلی که بر اساس معامله‌گری و تملق و غیبت و جاسوسی است نمیشنود.

آری اگر چشم دل کور نشود پاک و بینا بماند میتواند جمال و جلال خداوندی را تماشا کند، و گوش اگر سنگین و کر نباشد میتواند ندای حق را بشنود، و صاحبش از افتادن در چنین منجالبهائی مصون بماند.

باری سخن از هارون بود که مانند همسرش در آرزوهای خیالی و باطل به سر میرد، گفتیم او چون به غلط و اشتباه کشور پهناور اسلامی را ملک خود میدانست، آن را بین دو فرزندش تقسیم کرد و پنداشت خیالش در زندگی و مرگ آسوده شده، میرفت که در آرامش کاذب خود غرق شود، که بناگاه خبر آشوب رافع بن لیث در خراسان به او رسید، خبرهای بخش پهناور خراسان غمانگیز و اضطرابآور بود، رافع بن لیث پس از قتل جعفر برمکی گروهی را با خود همدست کرده بر ضد استاندار حکومت عباسی سر به شورش برداشت و او را کشت، فتنه خراسان چنان بالا گرفت که هارون تصمیم گرفت شخصا به خراسان سفر کند، پیش از حرکت شهنشام خوابی دید که از تعبیرش عاجز ماند، در خواب دید که ناگهان کف دستی در برابر دیدگانش ظاهر شد و مشتی خاک سرخ‌رنگ را پیش روی او گرفت و گفت: گور تو در موضعی است که خاک آن سر می‌باشد.

در هر صورت به طرف خراسان حرکت کرد، چون موکب حکومتی به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 204

خراسان رسید جنگهای شدیدی میان هارون و قوای رافع بن لیث روی داد که در اغلب این جنگها خسارات جانی بسیار بر سپاه هارون وارد آمد، هارون از فتنه رافع به شدت نگران و مضطرب بود، زمانی که به طوس رسید فرمان داد برادر رافع را که مردی به غایت پرهیزگار و منزوی بود احضار کردند، و ن به حضور هارون رسید از او خواست محل رافع را به او نشان دهد، وی گفت: من با برادرم همفکر و همعقیده نیستم، چنان که میبینی گوشه‌گیرم و از سیاست چیزی نمیدانم.

ولی هارون که فوقالعاده خشمگین بود زیربار نرفت و دستور داد مرد بیگناه را در حضورش قطعه قطعه کردند!!

زاهد گوشه‌گیر آن سرنوشت دردناک را خیلی عادی و بیهامیت و با سکوت پرهیزی تحمل کرد، و فقط در دم آخر نگاه مظلومانه و بیگناه خود را در نگاه هارون دوخت و زیر لب گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.**

کسی ندانست در نگاه و کلام مقتول بیگناه چه اثری نهفته بود که هارون از مشاهده آن آخرین نگاه و آخرین کلام بیهوش شد و چون بیهوش آمد گفت: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند طوس گفت: ممکن است مشتی از خاک اینجا را برای من بیاورید یکی رفت و مشتی از خاک سرخ‌رنگ طوس را آورد و پیش چشم او گرفت هارون گفت: این همان خاک

و همان دست و ساعد است که در خواب دیدم، یقین دارم مدفن من همین جاست، دو روز دیگر بر هارون در نهایت اندوه و اضطراب گذشت و سرانجام در همان جایگاه در دل خاک گور قرار گرفت.

آری مردی که برای چند روز حکومت غاصبانه، خاک را از خون بسیاری از

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 205

بیگناهان سرخ کرد، سرانجام زیر مشتی خاک سرخ رفت، و همه آنچه را ملک خود میپنداشت و نسبت به آن برای خود و فرزندش آرزوها داشت، با افسوس و حسرت به دیگران وا گذاشت، و برای خود او کوهباری سنگینتر از کوهها از گناه و معصیت و شهوترانیهای حرام و غارت بیت المال باقی ماند! «1»

3- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال و حلال کردن حرام.

شیطان و دست یارانش در طول تاریخ گروهی را شستشوی مغزی داده، و با تحمیل فرهنگهای دستپخت عمال کافرشان امور خرافی و اندیشههای انحرافی را رواج داده و به متابعتانشان قبولانند که از پیش خود اموری که عقلا و شرعا حلال است حرام نمایند، و مسائل یکه عقلا و شرعا حرام است حلال کنند، از موارد این امور خرافی که در روزگار بعثت رواج داشت شکافتن گوش چهارپایان برای حرام پنداشتن استفاده از آنها بود.

اگر بخواهم به امور خرافی حاکم بر گذشتگان، و امور خرافی حاکم بر مردم به اصطلاح م تمدن امروز، و آنچه که مباح و حلال بوده ولی شیاطین حاکم بر جوامع بر ملتها قبولانند که آن را بر خود حرام کرده، و آنچه حرام بوده حلال نمایند اشاره کنم کتاب مستقلی و شاید چند جلد کتاب شود!

امروز میبینید که در جوامع غربی، و بعضی از بدنههای ملتهای شرقی، دولتهای شیطانصفت، با کمک کسانی که واقعا شیطان هستند ولی در لباس استادی و ژست معلمی به سر میزنند چه مباحات و حلالها و واجباتی را حرام، و چه حرامهایی امثال گناهان کبیره را حلال کرده، و از این طریق جهان را به فساد حیرتآوری دچار نمودهاند، آری این هم یکی از برنامههای فرهنگی شیطان

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 206

است، که با این کار انسان را از رحمت خدا دور کرده، و به لعنت حق دچار میکند، و وی را از گرفتن فیوضات حق از کانال عبادت و تقوا و خدمت به خلق محروم مینماید.

4- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او

در این زمینه مطلب و سخن بسیار است، و بلایی که در این مورد به سر بشر آمده با چند صفحه و بلکه با يك كتاب قابل بیان و توضیح نیست، بناچار مطلب را به صورت فهرستوار تقدیم میکنم:

شیطان یعنی رئیس اولیه ابلیس، و حاکمان خودخواه و مغرور و مستکبر و رویگردان از حق در ادوار تاریخ از گذشته دور تا به امروز که مصداق عنوان شیطان هستند، با حاکم نمودن فرهنگشان بسیاری از مردم را وادار کردند تا از جهت فطرت خود که مایه کشش به سوی خداست منحرف شوند، و امور صد در صد حیوانی را به عنوان زندگی و حیات بپذیرند، به تابعان خود قبولانند که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد تغییر دهند، بینی خود را که خداوند بر اساس عدل و حکمتش آفریده با عمل جراحی تغییر دهند، زنان موی سر خود را به موئی به صورت مردان، و مردان موی سر خود را به موئی به صورت زنان برگردانند، مردان با زدن آمپولی خاص چون زنان برآمدگی سینه پیدا کنند، به جای ازدواج مشروع و زناشوئی طبیعی به همجنسگرایی روی آورده، مردان به مردان اکتفا کنند، و زنان به زنان خود را از نظر گزینه جنسی ارضا نمایند و به عبارت دیگر لواط و مساحقه را چنان که در غرب قانونی کردند بپذیرند، و با پذیرش همگانی و قانونی نشان دادن آن، قبح و زشتیاش را در باطنشان از بین ببرند، اینگونه تغییرات حرام در جوامع بشری ناشی از خناسگری شیاطین به

تفسیر حکیم، ج 9، ص: 207

ویژه شیاطین انسی است، شیاطینی که دولت تشکیل داده و همه ابزار لازم را برای پا برجا کردن فرهنگشان مصادره کرده‌اند، شیاطینی که استادانی لائیک و پرفسورهائی بیرحم و بی‌قید و بند امثال فروید، و ورکام، و مارکس، و انگلس را در غرب و شرق در اختیار داشتند و دارند، تا با زبان علمی هر فسادى را رواج دهند، و با زبان علمی زمینه قبول آن را در قلوب فراهم نمایند!

قرآن در پایان آیات مورد توضیح اعلام میکند: شیطان به مردم وعده دروغ میدهد و آنان را در آرزوهای سراپوار میاندازد، و جز وعده فریبده به آنان نمیدهد.

به یقین پیروان شیطان جایگاهشان دوزخ است و از آن هیچ راه فراری نیابند.

پایان این بخش نزدیک اذان ظهر

روز پنج شنبه 15 مهر 1389 برابر با 28 شوال 1431

حسین انصاریان.